بسم الله الرحمن الرحیم

مخفی نماند که این کتاب مستطاب بانوار الابصار در عتبات عرش درجات بنظر کیمیا اثر علمای اعلام
کثر الله امثالهم رسیده و هر یک ازین بزرگواران که درین زمان مدار تقلید انام بر ایشان است
تصدیق بر صحت و حقیقت آن نموده اند و تقریظ و تصریح بر آن مرقوم فرموده اند چنانچه صورت تقریظ هر کدام
ظلهم در معرض تحریر در آمده است پس بعد ازین تقریظات و تصدیقات این بزرگان دین اگر کسی از معاندین بر بعث
از روی فساد و کذب و عناد رد و قدحی بر آن نماید آن رد و قدح راجع برد و قدح بر این امجاد دین
مبین خواهد بود بلکه موافق شهادت این اعلام که در تقریظ می فرمایند اقتباس شده است معانی
این کتاب انوار الابصار از کتاب مبین و تاسیس شده است مبانی آن بر اخبار ائمه طاهرین پس این رد و قدح
در حقیقت راجع برد و قدح بر خدا و رسول خدا و ائمه اطهار خواهد بود و شکی نیست که آن حدّ
کفر است پس بمومنین هدایت آئین پوشیده نماند که هر گاه بر چنین اوراق ضلالی که این گونه
رد و قدح در آن باشد دست یاب شوند بدانند که ماده آن عناد با شریعت و فساد عقیدت است
و آن اوراق داخل کتب ضلال است که واجب است تضییع و اخفای آن و الا هر شبهه که
از آن بر عوام وارد آید حفظ کننده آن در گناه و اضلال جاهل آن شریک خواهد بود و
بوزر و وبال عاقبت آن در دنیا و آخرت گرفتار خواهد گردید والسلام علی —
من اتبع الهدی

هذا
الکتاب
هو المسمّی بانوار الا
بصار فی مراتب آل النبی المختار
و الائمة الاطهار علیهم السلام که از جهة قطع
منازعه و مشاجره که بین بعضی از مومنین واقع
شده بود در حیز تحریر در آمده است هر مطلب
آن اشاره بدفع آرائی است که
بانِ آراء خلاف جادهٔ حق را
پیموده اند والله
المعین

الاقل الاواه حبیب الله جیلانی صورت مہر شریف

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی وفقنا للتمسک بدین الاسلام * واید نا لازالة شبہات وقعت فی امر النبوة والامامة لبعض الانام فی ہذه الایام * وعلمنا طرق ہضم ربا ہنہا وہدم بنیانہا ـ بحیث تزیل الشبہة عمن وقع فیہا من الخواص والعوام * والصلوة والسلام علی محمد وآلہم امناء الرحمن ومصابیح الظلام ۔ اما بعد فیقول احوج الناس الی ربہ الغنی محمد علی الخراسانی

عفی الله عن جرائمہ وجرائم والدیہ * وتقبل عذرہم یوم التناد * لدیہ ـ کہ چون درین اوان کہ سنہ ۱۳۰۳ یکہزار و سیصد و دو هجری نبوی است علیہ آلاف التحیة درمیان بعضی از مومنین سعادت قرین * از ساکنین حیدرآباد دکہن * صانہا الله من الحدثان والفتن * مسئلہ امامت و نبوت مطرح نظر گردیده و بحث از افضلیت مرتبہ امامت بر مرتبہ نبوت و بالعکس درمیان ایشان واقع گردیده است * و مکرر از این خادم شریعت از تفصیل و تحقیق این مسئلہ سوال می نمایند و چون تفتیش از موضوع نزاع ایشان نمودم معلوم شد کہ حقیقت امر بر ایشان مشتبہ شده مراد ایشان از امامت و نبوت مسئولہ امامت ائمہ اطہار است و نبوت نبی مختار وحال آنکہ این توہم خطئی است عظیم * و خطائیست جسیم بلکہ مراد از سوال در نزد اہل آن سوال از مرتبہ نبوت پیغمبر و مرتبہ امامت خود آن سرور است کہ آیا این دو مرتبہ کہ در آنحضرت ہست کدام یک افضل است از مرتبہ دیگر * و بعض وساوس و تسویلات دیگر ہم شیطان لعین در وہم و خیالات بعضی از مومنین انداختہ است

کہ رفع آنہا نیز لازم است * لہذا بر خود لازم دانستم کہ رسالہ در رفع
این توہمات وبیان آنچہ حق است بروجہ ایجاز واختصار بعبارات
واضحہ چنانکہ ہرکس بفہمد تحریر نمایم تا آنکہ موجب بصارت اہل ایمان
وقوت یقین اہل ایقان گردد ونامیدم اورا بانوار الابصار فی
تحقیق مراتب النبی المختار والائمۃ الاطہار علیہم السلام ومرتب نمودم اورا
بر مقدمہ وپنج مقصد * اما المقدمہ پس بدانکہ از برای خاتم انبیا
چہار مرتبہ است کہ باعتبار ہر مرتبہ از آن مراتب چہارگانہ آنحضرت
باسمی موسوم وبصفتی موصوف شدہ اند ومصداق آن اسم
وآن صفت گردیدہ اند * مرتبہ اول * مرتبہ نبوت است کہ مشتق
ومأخوذ است از نبأ یعنی خبر وچون حضرت نبوی آخبار شنوندہ اند
از جانب خداوند متعال اخبار واحکام از این جہۃ نامیدہ شدہ اند
بہ نبی وموضوع شدہ است از جہۃ این ذات مقدس باعتبار این
منصب جلیل این اسم مبارک واطلاق این اسم بر آنحضرت در
قران شریف بشیوع وکثرت شدہ است کہ احتیاج باستشہاد
ندارد * مرتبہ دوم * مرتبہ رسالت است یعنی پیغام رسانیدن

از خداوند متعال بخلق وباعتبار این مرتبہ نامیدہ شدہ اند برسول
* یعنی رسانندہ اخبار واحکام الہی بہ بندہ کان او واین اسم مبارک
نیز باعتبار این مرتبہ بکثرت وتواتر در قران وغیر آن بر حضرت نبوی
اطلاق شدہ است * مرتبہ سیم * مرتبہ ولایت است یعنی اولی بتصرف
وچون ذات مقدس نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ اولی است بمومنین از
خود مومنین بنص قران شریف چنانچہ حضرت رب الارباب در سورہ
احزاب میفرماید * النبی اولی بالمومنین من انفسہم وازواجہ امہاتہم
یعنی این پیغمبر بر حق اولی است بمومنین از خود مومنین وازواج او
صلی اللہ علیہ وآلہ بمنزلہ مادرہای ایشان است * مقصود آنکہ چنانچہ
آباء ولایت واولویت تصرف بر اولاد خود دارند در صورتیکہ
آن اولاد صغیر وغیر بصیر بامورات خود باشند ہمین طور این *
رسول ولایت واولویت تصرف بر شما دارد وبمنزلہ پدر است بر
شما کہ اصلاح امور دنیا ودین شما در قبضہ اختیار واقتدار او است *
وشما بمنزلہ صغار غیر مختار ید نسبت باو پس باعتبار این مرتبہ ومقتضای
این منصب نامیدہ شدہ اند بولی چنانچہ خداوند علا در سورہ

ماند بتصحیح باین اطلاق نیز فرموده میفرماید * انما ولیکم الله و
رسوله والذین آمنوا الی آخر الآیه یعنی این است وجز این نیست
که ولی شما وصاحب اختیار شما خدا است ورسول خدا است و
کسانیکه ایمان آورده اند واین صفت دارند که بپا میدارند نماز را
ودر رکوع نماز تصدق میدهند یعنی علی بن ابیطالب علیه السلام
موافق تفاسیر متظافره * مرتبه چهارم * مرتبه امامت است
یعنی استحقاق پیشوائی خلق ومقتدا به بودن کل انام واین
منصب ومرتبه ایست که باعتبار این منصب ومرتبه اطلاق
میشود بر آن بزرگوار امام * وواجب است بر امت از جهة
همین منصب اقتدا به آن بزرگوار ومتابعت نمودن آن
رسول مختار * در جمیع امور معاش ومعاد ودانستن او را راه
وطریق وصول الی الله * ودلیل بر اثبات مرتبه امامت
عنقریب در معرض بیان خواهد آمد پس چون این بزرگوار صاحب
این مراتب ومناصب اربعه مذکوره است بعضی از
مؤمنین که عارف بتفصیل این مراتب از حیث تفاضل وترافع

تبلیغ
شد خبر دهنده است
نیز باعتبار تبلیغ
واین هر دو معنی باعتبار
خبر است پس باعتبار
اول خبر شونده است
وباعتبار دوم خبر
دهنده است که
عبارة اخرای رسول
است ونیز منافات
ندارد وبا اینکه نبی را
بعضی مشتق از
نبوة یا از نباوة
گرفته اند بمعنی رفعه
بجهة رفعه رتبه نبی
بر غیر خود از خلق یا
از نبی بمعنی طریق
گرفته اند بجهة بودن
نبی وسیله بسوی
حق ودر این دو وجه
گفته اند
ک

هر مرتبه از مرتبه دیگر نیستند سؤال میکنند که اگر چه این مراتب از آن
حضرت انفکاک پذیر نیست که بتوان بر وجه حقیقة تصور هر یک علحده
نمود ولی در مقام فرض اگر بخواهیم هر یکیرا از این مراتب را در مقابل مرتبه
دیگر بر وجه تقابل وقسیمیه فرض کنیم کدام مرتبه افضل است از قسیم
خود پس اگر مرتبه امامت مطلقه آن حضرت را با مرتبه نبوت مطلقه آن
سرور ملاحظه کنیم کدام مرتبه افضل است از یکدیگر جواب آنست که
مرتبه امامت افضل است از مرتبه نبوت وهمچنین از مرتبه رسالت نیز
بجهة آنکه بیان شد که نبوت مطلقه بشرط لا باعتبار نباء و
خبر است از جانب خداوند متعال ورسالت بشرط لا باعتبار
رسانیدن این خبر است بخلق واین هر دو مقام مقام ظاهر ومقام
قول است ومقام امامت بشرط لا باعتبار این است که آن بزرگوار
از جانب خداوند متعال مقتدا به خلقند یعنی بر خلق واجب است که در
جمیع امور معاش ومعاد خود متابعت آن بزرگوار نمایند واو را
طریق ومحل اقتدا واتباع بدانند ودر هیچ امر از حکم وفرمان او
خارج نشوند حاصل آنکه امامت ریاست الهیه است بر جمیع مخلوق

نبوة
بر اصل است
مثل ابوة ودر
بقلب همزه است
واو را پس ادغام
مثل مروة — ووجه
عدم منافات تحقیت
که هر کس وجوه ثلثه
بیان کرده است
مقام امکان وجه تسمیه
بیان کرده است
مصنف در مقام
بیان تحقیق وآنچه در
نزد او ارجح است
از وجوه مذکوره
بیان کرده است وانچه
همین تحقیق استنباط
میشود از اخبار اهل
بیت مثل آنچه
وارد شده است
در اصول کافی و
بصائر الدرجات
وغیر آن از کتب
معتبره در بیان فرق
بین نبی ورسول و
محدث که در همه
آن تمیز داده
شده است

از جانب خالق چنانچه مقام و منصب ولایت بشرط لا نیز باعتبار
اولویتی است که خداوند متعال بجهة آن بزرگوار برقرار فرموده است
و او را ولی و صاحب اختیار فرموده است بر جمیع امت در جمیع امور
ایشان بطوری که حکم آن بزرگوار نافذتر بود بر نفوس خلق از خود
خلق بنفوس خود و این دو مقام مقام باطن و مقام فعل است و اضح
است که مقام باطن و فعل افضل است از مقام ظاهر و قول این بحسب
ملاحظه هر یک از این مراتب است بشرط ملاحظه عدم مرتبه دیگر با او و اما
بحسب حقیقت پس مرتبه نبوت و رسالت با مرتبه امامت و ولایت
در آن حضرت لازم و ملزوم یکدیگرند و انفکاک یکدیگر بر وجه حقیقه
متصور نیست و این ظاهر و باطن از یکدیگر جدا نمی شوند پس هر زمان
که اطلاق نبی یا رسول بر آنحضرت می شود بشرط لا نیست بلکه بشرط
شیٔ است یعنی بشرط مراتب دیگر است پس هر وقت که اطلاق
شود بر آن سرور لفظ نبی یا رسول پس سایر مراتب نیز با او منوی و
مقصود است و بعبارة اخری و اهب علی الاطلاق وقتیکه
آن بزرگوار را بخلعت نبوت و رسالت مخلع فرمود آن نبوت

ورسالتی

نبی
از دو قسیم
خود با نه یری فی
منامه و یسمع الصوت
و لا یعاین الملک و
شکی نیست که این معنی
از برای نبی منفی است
با آنچه ذکر شده است
از تحقیق والله العالم
منه

فائده
تخصیص با آن حضرت
از جهة احتراز از اوصیاء
آن حضرت است
چه که ایشان دارای
همان مرتبه امامت
و ولایت هستند الا غیره
پس این لازم و ملزوم
در حق ایشان جاری
نیست و نیز احتراز
از سایر انبیاء است
که این استلزام در
حق ایشان کلیة
ندارد
منه

و رسالتی بود که جامع مرتبه امامت و ولایت نیز بود و زمانی نبود و امامت
که نبوت و رسالت این بزرگوار خالی از این دو مرتبه عالیه علیه باشد
و این دو مرتبه ظاهر خالی از این دو مرتبه باطن باشند
و از همین جهة است که اطلاق این دو اسم یعنی رسول و نبی بر آن
حضرت بکثرت شده است چه در قرآن و چه در غیر آن
بلکه جمیع خطابات قرآنی که متعلقه بآن جناب است تعبیر بهمین
دو لفظ مبارک شده است + از جهة همین استلزام یعنی
استلزام مرتبه نبوت و رسالت مرتبه ولایت و امامت را
بخلاف عکس + یعنی عدم استلزام امامت و ولایت نبوت
و رسالت را + پس چون که نبوت و رسالت آن حضرت +
اخص است از امامت و ولایت + از این جهة است که لفظ نبی
و رسول مختص شده است بآن بزرگوار و در خطابات الٰهیه باین
دو خطاب مخاطب گردیده اند + بخلاف امامت و ولایت
که چون از مراتب و مناصب اختصاصیه آن حضرت نیست
بلکه بعد از انتقال آن حضرت صلی الله علیه و آله از این عالم

فانی بعالم باقی این دو مرتبه بطریق خلافت و وصایت منتقل
می شود بخلفا و اوصیاء بعد از ایشان واحداً بعد واحد
و ناظر بهمین است حدیث ابن جمهور احسائی در کتاب عوالی اللآلی
از حضرت صادق علیه السلام که فرمودند + الناصب شرٌّ
من الیهود قیل کیف ذلک یا ابن رسول الله فقال ان الیهودی
منع لطف النبوة و هو خاص والناصب منع لطف الامامة و هو
عام + یعنی ناصبی بدتر و شر او کثر است از یهود عرض کردند
چرا یا ابن رسول الله حضرت فرمودند بجهة اینکه یهودی منع کرد لطف
نبوت را و او خاص است + و ناصبی منع نمود لطف امامت را
و او عام است + مقصود انکه امامت مختص بشخص خاص و زمان
خاص نیست + بلکه بنسبت بهر دو عام است + پس ثمرهٔ
مترتبه بران نیز عموم دارد - بخلاف نبوت و این عموم که در امامت
ذکر شد - عموم نسبی است - و بعبارة اخری امامت مطلقه
ساریه در هریک از ائمه است بطریق تناوب + و این منافات
ندارد خصوصیت امامت را بنسبت بهریک از ائمه باعتبار

شخص هریک و زمان هریک و از اینجا ست که امامت در هریکی
از ائمه باین اعتبار خاص است و صفت و منصب خاصه
با وست و اشتراک با غیر خود در زمان خود ندارد و نمی شود در یک
زمان دو امام موجود باشند که هر دو قائم بامر امامت و متصدی
این ریاست باشند چنانچه شاهد براین صاحب کافی در کافی
از حضرت ابی عبدالله ع روایت کرده که + راوی یعنی حسین بن
ابی علا از آنحضرت پرسید که یکون الارض لیس فیها امام قال ع
لا قلت یکون امامان قال ع لا الا و احدهما صامت + یعنی آیا
می شود که نبوده باشد در زمین امامی + حضرت فرمودند نمیشود
+ عرض کرد که می شود دو امام در یک زمان مجتمع شوند
حضرت فرمودند نمی شود + مگر انکه احدهما صامت باشد
یعنی مباشر امر امامت نباشد + و از این جهة است که
اطلاق امام بر هریک در زمان هریک بکثرت شده است
+ و منافی عموم مفهوم لفظ و اشتراک مصداق نیست و این
بیان + اگر چه در حضرت خاتم ص نیز جاری است + چه که امامت

باعتبار زمان آن حضرت نیز خاص بآن سرور بوده است +
ولی بیان شد که از جهة دیگر یعنی جهة مفهوم عام است و نبوت
و رسالت از جمیع جهات خاص است هم بحسب مفهوم و هم بحسب
مصداق باستلزام این دو مرتبه در آن حضرت + مرتبهٔ امامت
و ولایت را نیز چنانچه گذشت + پس از این جهة اطلاق این دو اسم
بر آن حضرت اولی بتخصیص شده است تمام شد آنچه مقصود از
مقدمه بود + بیان می شود مطلب مقصود در ضمن پنج مقصد
مقصد اوّل در اثبات مرتبهٔ امامت از برای خاتم انبیاء
مقصد دوّم در افضلیت مرتبهٔ امامت در آن حضرت
از مرتبهٔ نبوت و رسالت مقصد سیم در اینکه همین امامت خاتم
انبیاست که منتقل شده است بطور خلافت و وصایت
بسوی اوصیاء و خلفاء آن بزرگوار بعد از آن عالی مقدار
مقصد چهارم در عدم تساوی مرتبهٔ اوصیای خاتم
انبیا با آن حضرت در فضیلت + چنانچه بعضی توهم برده اند
بلکه پیغمبر افضلند از حضرت امیر و سایر ائمه از مراتب شتی

مقصد پنجم در افضلیت ائمهٔ اطهار از همه پیغمبران اولوالعزم
غیر خاتم انبیا اما مقصد اوّل یعنی اثبات مرتبهٔ امامت
از جهة خاتم انبیا صلی الله علیه و آله + پس کانه مرتبه واضح است
که سزاوار نیست راه یافتن شک در او + چنانچه از تعریف امامت
که علمای اعلام + در مقام اثبات آن از برای اوصیا نموده
کرده اند ظاهر و بین است + علامه حلی اعلا الله مقامه و سایر
علماء متکلمین در بحث امامت می فرمایند که + الامامة
ریاسة عامة فی امور الدین والدنیا لشخص من الاشخاص نیابة
عن النبی یعنی امامت ریاست و فرمان فرمائی است بطریق عموم
در امور دین و دنیا از برای شخص معینی از اشخاص بنیابة از نبی
و این ظاهر است که منوب عنه دارای مرتبهٔ این ریاست
نباشد بالاصل تعدی نمیکند از او بسوی نایب بنیابة دلیل
دوم آیهٔ شریفه است که در سورهٔ بنی اسرائیل می فرماید
+ یوم ندعوا کل اناس بامامهم + یعنی روزی خواهد آمد که خواهیم
خواند در آن روز هر گروهی از خلق را با امام زمان آن گروه و دین

معلوم است کہ خلق زمان حضرت رسول با ہم خواہند خواند

در روز قیامت + و در آن زمان امامی و مقتدائی کہ صاحب

ریاست عامہ باشد نبودہ است مگر آن حضرت + و اگر مرتبۂ

امامت در ایشان ثابت نباشد و باعتبار این مرتبہ مصداق

لفظ امام نباشند + پس آیۂ شریفہ نسبت بآن زمان بی مصداق

می ماند و این بمقتضای آیۂ شریفہ باطل است قطعاً دلیل

سوم در کافی از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق

روایت کردہ کہ فرمودند + یوم ندعوا کل اناس بامامہم ای

بامامہم الذی بین اظہرہم وہو قائم اہل زمانہ + یعنی مراد

از امامیکہ خداوند متعال در آیۂ شریفہ فرمودہ است آن

امامیست کہ در ہر زمان درمیان آن قوم است و او قائم اہل

آن زمان است و این معلوم است کہ در زمان حضرت

رسول قائم اہل آن زمان وجود مبارک آن سرور بودہ + و غیر

آن بزرگوار کسی قائم اہل آن زمان نبودہ دلیل چہارم قمی

از حضرت باقر علیہ السلام روایت کردہ است در ذیل

این آیۂ شریفہ کہ حضرت فرمودند + یجی رسول اللہ فی قومہ

وعلی فی قومہ والحسن فی قومہ والحسین فی قومہ وکل من مات

بین ظہرانی قوم جاؤا معہ + یعنی حضرت باقر علیہ السلام فرمودند

در تفسیر این آیۂ شریفہ کہ خواہد آمد حضرت رسول در قوم خود و حضرت

امیر المؤمنین در قوم خود و حضرت امام حسن در قوم خود و حضرت

امام حسین در قوم خود و ہر امام کہ بمیرد درمیان گروہی و قومی

خواہند آمد آن گروہ و قوم با آن امام و این حدیث ظہور تام دارد

در اطلاق لفظ امام بر آن بزرگوار دلیل پنجم حدیثی است

کہ صاحب محاسن در محاسن از حضرت امام جعفر روایت کردہ

کہ حضرت باصحاب خود فرمودند کہ انتم واللہ علی دین اللہ + یعنی

بخدا قسم کہ شما قائمید بر دین خدا + پس تلاوت فرمودند این آیۂ

شریفہ را + یوم ندعوا کل اناس بامامہم ثم قال علی امامنا

و رسول اللہ امامنا وکم من امام یجی یوم القیامۃ یلعن اصحابہ ویلعنونہ

یعنی حضرت پس از تلاوت آیۂ شریفہ یوم ندعوا کل اناس بامامہم

فرمودند حضرت امیر المؤمنین علی امام ماست و حضرت رسول اللہ

امامت و چه بسیار از امامان که خواهند آمد در روز قیامت در
حالتیکه لعن خواهد کرد هر یک از آن امامان اصحاب خود را و لعن
خواهند نمود آن اصحاب آن امامان را مقصود آنکه امام حق و امام ضلال هر دو
خواهند بود و درین حدیث تصریح شده است اطلاق لفظ امام بر رسول
خدا **دلیل ششم** آنکه مرتبهٔ امامت عطا شد از جانب خداوند
متعال بحضرت ابراهیم و اسحق و یعقوب و خداوند منت گذاشت بر
ایشان بعطا کردن این مرتبه چنانچه در قرآن شریف می فرماید و وهبنا
له اسحق و یعقوب نافلة و کلا جعلنا صالحین و جعلناهم ائمة یهدون بامرنا
و اوحینا الیهم فعل الخیرات و اقام الصلوة و ایتاء الزکاة و کانوا
لنا عابدین + یعنی عطا فرمودیم بحضرت ابراهیم اسحق را و یعقوب را
از تفضل خود و همه ایشان را صالح گردانیدیم و قرار دادیم ایشان را
امامها که اقتدا و متابعت کنند مردم ایشان را در امور دین و دنیای
خود و هدایت کنند ایشان خلق را براه حق و طریق مستقیم بامر و حکم ما
و وحی فرمودیم بسوی ایشان فعل خیرات را و اقامهٔ صلوة را
و دادن زکوة را و بودند ایشان از برای ما عبادت کننده گان و در

جای دیگری فرماید + ولقد آتینا موسی الکتاب فلا تکن فی مریة
من لقائه و جعلناه هدی لبنی اسرائیل و جعلنا منهم ائمة یهدون
بامرنا لما صبروا و کانوا بآیاتنا یوقنون + یعنی بتحقیق که دادیم حضرت
موسی را کتاب پس مباش ای پیغمبر در شک از لقای تو حضرت
موسی را در شبی که بالا بردیم ترا باسمان و وجوه دیگر نیز گفته اند در
معنی این جزو آیه و گردانیدیم موسی را هدایت از برای بنی اسرائیل
و قرار دادیم امامها از بنی اسرائیل که هدایت کنند خلق را بامر ما چونکه صبر
کردند و بودند یقین کننده گان بآیات ما + پس از این دو آیه معلوم
شد که خداوند متعال مرتبهٔ امامت را عطا فرمود بحضرت ابراهیم و
بعض از اولاد او و در مقام امتنان بر ایشان اخبار از امامت ایشان
فرموده و شک نیست که این مرتبه غیر از مرتبهٔ نبوت و رسالت بود
چنانچه توضیحی از آن خواهد آمد + پس اگر این مرتبه از برای خاتم انبیا
ثابت نباشد لازم می آید که آن بزرگوار فاقد باشد مرتبه را که حضرت
ابراهیم و اولاد او واجد بودند آن مرتبه را و معلوم است که صاحب
مراتب متعدده افضل است از فاقدان مراتب و هر چند یک مرتبه

باشد سیما رتبه امامت که افضل جمیع مراتب و مناصب الهیه است وحال انکه مسلم است که حضرت خاتم انبیا افضلند از کل انبیا و رسل چنانچه استدلال بر آن عنقریب خواهد امد دلیل هفتم در بصایر الدرجات ابن فضایری که از اجلاء اصحابست از فضل بن لیسار روایت میکند که از حضرت ابی جعفر سؤل شد از قول خدای متعال ٭ که فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون ٭ یعنی سؤل کنید از اهل ذکر اگر خود عالم نیستید ٭ قال علیه السلام رسول الله و اهلبیته هم اهل الذکر وهم الائمة یعنی حضرت فرمودند که رسول خدا و اهلبیت آن بزرگوار ایشانند اهل ذکر و ایشانند امامان پس در این حدیث نیز تصریح شده است ٭ بامامت حضرت رسول ص دلیل هشتم حدیث نورانیه است محکی از جلد سابع بحار و جلد ثالث از عوالم که صاحب جواهر الاخبار متوجه شده است و حدیث طولانی است و در آن حدیث است که حضرت امیر خطاب بسلمان و ابوذر فرمود و فرمودند ٭ که من لم یقر بولایتی لم ینفعه الاقرار بنبوة محمد الا انهما مقرونان و ذالک ان النبی مرسل و هو امام الخلق و علی ع من بعده امام الخلق و وصی محمد

یعنی حضرت امیر فرمودند کسیکه اقرار نکند بولایت من نفع نمی بخشد او را اقرار بنبوة محمد آگاه باشید که اقرار بولایت من و نبوة محمد ص مقرون بیکدیگرند و این از جهة آن است که حضرت خاتم انبیا ص نبی مرسل است و او امام خلق است و علی ع از بعد آن حضرت امام است بر خلق و وصی محمد ص است دلیل نهم روایت محمد بن حرب امیر مدینه است که صدوق علیه الرحمه روایت کرده است و حدیث طویل است و عنقریب در مقصد چهارم تمامه در معرض بیان خواهد آمد و آنچه متعلق بمقام است از فقرات آن روایت اینست که حضرت امام جعفر فرمودند بمحمد بن حرب پس از اقامه ادله چند بر اینکه چرا حضرت امیر پا بر دوش پیغمبر ص نهادند از جهة شکستن اصنام نه عکس ٭ که فالنبی رسول الله نبی امام و علی امام لیس نبی ولا رسول فهو غیر مطیق بحمل اثقال النبوة ٭ حضرت فرمودند پس نبی که رسول خدا است هم نبی ص است و هم امام است و علی امام است و نیست نبی و رسول و از این جهة است که طاقت نداشت حمل نمودن سنگینی بار نبوت پیغمبر را و در این مقام همین قدر از ادله کافی است در اثبات مرام و زاید

منه

مراد از این نبوت نبوت جامعه است یعنی آن نبوت که دارای سه مرتبه دیگر هم هست منه

ازاین و استقصای تام دراین مقصد وسایر مقاصد خروج از وضع این
وجیزه است که بنای آن بر اقتصار است واما مقصد دوم یعنی
فضلیت مرتبهٔ امامت نبی از مرتبهٔ نبوت و رسالت آن حضرت پس از
بیان وجه تسمیه هریک فهمیده شد و دلیل دیگر در اثبات این مطلب روایت
هشام بن سالم است درباب طبقات انبیا و رسل از حضرت ابی عبدالله
علیه السلام در اصول کافی که حضرت فرمودند ٭ الانبیاء والمرسلون
علی اربع طبقات فنبیٌ منبأٌ فی نفسه ولایعدو غیرها ونبیٌ یری فی
النوم ویسمع الصوت ولایعاینه فی الیقظة ولم یبعث الی احد وعلیه
امام مثل ما کان ابراهیم علی لوط ونبیٌ یری فی منامه ویسمع الصوت
ویعاین الملک وقد ارسل الی طائفة قلّوا او کثروا کیونس قال الله
تبارک وتعالی لیونس وارسلناه الی مائة الف او یزیدون قال ٭
یزیدون ثلثین الفا وعلیه امام والذی یری فی منامه ویسمع الصوت
ویعاین فی الیقظة وهو امام مثل اولی العزم وقد کان ابراهیم
نبیا ولیس بامام حتی قال الله تعالی انی جاعلک للناس اماما ٭
قال ومن ذریتی فقال الله تعالی لاینال عهدی الظالمین ٭

من عبد صنما او وثنا لایکون اماما ٭ یعنی انبیا و مرسلون بر چهار
طبقه اند پس نبی است که اخبار شونده است در نفس خود و نبوت
او تعدی بغیر خودش نمیکند و نبی است که می بیند در خواب و میشنود
صوت را و معاینه در بیداری نمی بیند و مبعوث هم نشده است
بر احدی و بر او ست امامی مثل لوط که پیغمبر بود و مرسل نبود و حضرت
ابراهیم بر ایشان امام بود و نبی است که در خواب می بیند و میشنود
صوت را و ملک را هم می بیند و ارسال هم شده است بسوی
جماعتی کم باشند آن جماعت یا بسیار باشند مثل یونس چنانچه ٭
خداوند در قرآن فرموده است در امر یونس که ارسال نمودیم او را
بسوی صد هزار یا بیشتر حضرت ابی عبدالله فرمودند آن زیادتی
سی هزار بود و بر حضرت یونس هم امام بود و آن نبییکه می بیند
در خواب و میشنود صوت و می بیند معاینه در بیداری او امام است
مثل اولو العزم و بتحقیق که حضرت ابراهیم نبی بود و امام نبود تا آنکه
خداوند تعالی فرمود ٭ انی جاعلک للناس اماما ٭ یعنی قرار
دهنده هستیم ترا از برای مردمان امام حضرت ابراهیم بخداوند

وجود
قوم
مرسل
بودند بر قوم چنانچه
در قرآن می فرماید
وان لوطا لمن
المرسلین اذ نجیناه
واهله اجمعین ٭
و حضرت یونس
بعد از نجات از
بطن ماهی بسیم
نیز ارسال شده
و ممکن است که حضرت
لوط هم مرسل بودند
از جانب حضرت
ابراهیم پس رسالت
بر ظاهر خود است
منه

عرض کرد که این امامت عطا فرما بذریهٔ من پس این خطاب رسید که
عهدی الظالمین نمیرسد کسیکه عبادة و پرستش کرده باشد صنمی را
یا وثنی را نمی باشد امام تمام شد ترجمهٔ حدیث و از این حدیث
شریف از چند وجه ارتفاع درجهٔ امامت بر سایر درجات مستفاد
میشود + اول انیکه امام درجات انبیا و رسل را باعتبار
تفاضل و تفاوت مراتب و مناصب پیغمبری بر چهار قرار فرمودند
و مرتبهٔ چهارم را که اقصی المراتب و اعلا المدارج است اورا مرتبهٔ
امامت مقرر فرمود که صاحب این مرتبه که جامع مراتب ثلثهٔ سابقه
امام است مثل پیغمبران اولو العزم پس معلوم شد که مرتبهٔ نبوت و
رسالت در ظل و در تو مرتبهٔ امامت واقع و مرتبهٔ امامت اکمل و
افضل همه مراتب است + وجه دوم + انکه فرمودند وهو
امام مثل اولی العزم یعنی آن نبی که جامع این مراتب اربعه است
امام است مثل پیغمبران اولی العزم و این وجه ناشی از تمثیل
مزبور است چه که این تمثیل صریح در آن است که امامت شان
مرتبهٔ اولو العزمیت لاغیر + یعنی امامت و اولو العزمی در یک مرتبه

واقعند بخلاف نبوت و رسالت و وجه این بحسب اعتبار بهمان است
که ذکر شد که امامت ریاست عامهٔ الهیه است + و این ریاست
حاصل نمیشود مگر از قبیل استحقاق و شایستگی ذات که در مراتب +
عبودیت و بندگی و طی مقامات امتحانیهٔ خدائی و حفظ تمهٔ مقتضیات
لازمهٔ بشری و ترجیح اوامر و نواهی الهی + و در مقام تعارض آن با مرادات
و خواهشهای شهوات نفسانی و خروج از هر نوع فتن صعبهٔ فوق
طوق انسانی و مصابرت بر بلایا و مصائب بابهٔ الامتحان عالم سوی
ترقیات متدرجهٔ مترتبه حاصل کرده باشد تا برسد باین مقام
اعلی و اسنی بجهت انکه مراتب ترقیات مترتبهٔ عبودیت و مدارج عالیه
متحصله از قبیل شهوات بشریه منحصر بنفوس ناقصه نامی نیست بلکه
در نفوس کاملهٔ انبیا و اولیا نیز جاریست چه که ریاضات کمیلیهٔ
الهیه در نفوس ناقص رفع نقص و افادهٔ تکمیل میکند و در نفوس کاملهٔ
انبیا و اولیا علیهم الصلوة و السلام افادهٔ حصول علو درجات
و ارتفاع مقامات عالیات میکند که قبل از آن از برای آن نفوس
طیبه حاصل نبود بجهت انکه حد توقف در فیض فیاض علی الاطلاق

نیست که بتوان توهم نمود انقطاع فیض را بر فرض وصول بآن حد و
مترتب نمود بر آن انقطاع تکمیل را بلکه چنانچه نعم و فیوضات منعم
حقیقی نامتناهی است مراتب تکمیل نیز نامتناهی است چه که بوصول
هر مرتبه از مراتب فیوضات کمالی حاصل میشود که قبل از آن حاصل
نیست و از آنچه ذکر شد رفع می شود منافاتیکه بحسب ظاهر معلوم میشود بین
این حدیث شریف که امامت منحصر در اولوالعزم است و بین دو آیه شریفه
که قبل در مقام استدلال بر مقصد اول در معرض بیان آمد که مضمون آیه
اولی آن بود که امامت باسحق و یعقوب عطا فرمودیم و مضمون آیه
دوم آن بود که از بنی اسرائیل قرار دادیم امامها و شکی نیست که اسحق
و یعقوب و سایر انبیاء بنی اسرائیل بعد از حضرت موسی علی نبینا
و علیه السلام انبیاء اولوالعزم نبودند و وجه عدم منافات آنست
که امامت مذکوره در حدیث این امامتیست که از قبل استحقاق
ذاتی بر نهج تفصیل مزبور حاصل شده باشد و این امامت امامت
اصلیه است که بحسب موضوع خاص است بانبیاء اولی العزم و از این
جهة است که مابه الامتیاز مرتبه انبیاء اولوالعزم شده است از غیر

ایشان و اما امامت مذکوره در آیتین مزبورتین امامة فرعیه است
که به نیابت و وصایت امام اصل حاصل شده است از جهة حفظ
شریعت آن امام و هر چند که جعل آن نیز از جانب وهاب علی الاطلاق است
و با استحقاق تام و شایستگی تمام + در موضع این امامت نیز حاصل
نشود و صاحب مرتبه این امامت نبی نمی شود و مزید تحقیق در این مطلب
بطور وافی در مقصد سیم خواهد آمد + وجه سیم + از دلالت بیان حال
حضرت ابراهیم است که امام فرمود نبی بود و امام نبود تا اینکه جعل
امامت در حق آن بزرگوار از خالق متعال صدور یافت و این با علا
صورت دلالت بر تفضیل مرتبه امامت بر مرتبه نبوت میکند چه که از
ادنی ترقی باعلای شود و این واضح است + وجه چهارم عظمت
و بزرگی است که از اعطاء مرتبه امامت بآن حضرت در نظر آن حضرت
حصول پذیرفت که بمحض خطاب بعهد و جعل امامت از جهة آن
حضرت فوراً آن مرتبه را از برای ذریه خود از خداوند متعال استدعا
نمود + دلیل سیم + بر تفضیل مرتبه امامت این حدیث شریف است
که در کافی از محمد بن سنان از زید شحام روایت میکند که زید گفت

شنیدم از حضرت ابی عبداللہ علیہ السلام کہ می فرمود ؛ ان اللہ
تبارک و تعالی اتخذ ابراہیم عبدا قبل ان یتخذہ نبیا و ان اللہ
اتخذہ نبیا قبل ان یتخذہ رسولا و ان اللہ اتخذہ خلیلا قبل ان یجعلہ اماما
فلما جمع لہ الاشیاء قال انی جاعلک للناس اماما قال فمن
عظمہا فی عین ابراہیم قال و من ذریتی قال لا ینال عہدی الظالمین
قال لا یکون السفیہ امام التقی ؛ یعنی محمد بن سنان از زید شحام
روایت کردہ است کہ او گفت از حضرت ابی عبداللہ امام جعفر
صادق شنیدم کہ می فرمود خداوند تبارک و تعالی گرفت ابراہیم را
عبد پیش از انکہ بگیرد او را نبی و گرفت او را نبی پیش از انکہ بگیرد او را
رسول و گرفت او را رسول پیش از انکہ بگیرد او را خلیل و گرفت او را
خلیل پیش از انکہ قرار دہد او را امام پس امام علیہ السلام فرمود کہ از
عظمت و بزرگی امامت در نظر ابراہیم عرض نمود بدرگاہ الہ کہ
و من ذریتی ؛ یعنی این مرتبۂ امامت را بذریہ و اولاد من ہم عطا
فرما خداوند متعال فرمود کہ نمیرسد عہد من یعنی عہد امامت
بستمکاران و ظالمان امام فرمودند کہ نمی باشد سفیہ امام متقی را

و پرہیز

و پرہیزگار پس ازین حدیث معلوم شد کہ منصب امامت اجل
مناصب و مقامات است و اکمل ہمہ مراتب ست کہ پنج مرتبۂ
حضرت خلیل رتبہ ذریہ خود خواہش کرد مگر این رتبہ او در جواب
از خالق متعال ارشاد شد کہ عہد امامت بظالمین نمیرسد ؛ و
مقصود امام علیہ السلام ازانکہ فرمودند سفیہ نمی باشد امام التقی
اشارہ است بسوی بیان ادنی مرتبۂ ظلم و آن سفاہت است زیرا
کہ سفیہ بسبب اتلاف مال خود کہ مایۂ تعیش اوست در دنیا ظالم است
و این ادنی مرتبۂ ظلم است کہ باین نوع ظلم نیز قابلیت مرتبۂ امامت
ساقط می شود پس چہ رسد بکسیکہ بسبب فسق و جور تلف کند سرمایۂ
عیش خود را در آخرت کہ بطریق اولی از شایستگی مرتبۂ امامت
باطل می شود چہ کہ امام کسیست کہ واجبست بر امت متابعت
او و اقتدا او باو پس اگر عاصی و ظالم امام باشد لازم خواہد آمد
اطاعت و متابعت او در معصیت و ظلم نیز و این محال است
اینست کہ علماء اعلام این آیہ شریفہ را دلیل بر عصمت امام
گرفتہ اند و باطل کردہ اند باین آیہ امامت غیر معصوم را دلیل ؛

چهارم روایت مرویه از ابن غضایری است در کافی از ابی عبدالله
علیه السلام قال سمعت یقول ان الله اتخذ ابراهیم عبدا قبل ان یتخذه
نبیا و اتخذه نبیا قبل ان یتخذه خلیلا و اتخذه خلیلا قبل ان یتخذه رسولا و
اتخذه رسولا قبل ان یتخذه اماما فلما جمع له هذه الاشیاء وقبض یده قال
له یا ابراهیم انی جاعلک للناس اماما فمن عظمها فی عین ابراهیم قال
یارب و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین + و ترجمه حدیث موافق
همین حدیثی است که در دلیل ششم ذکر شد و تقریب دلیل نیز بر نهجی است
که در معرض بیان آمد و از اخبار مزبوره و آیه شریفه معلوم گردید نیز
آنچه اشاره بان در سابق شد که مراتب تکمیل منحصر بنفوس اوساط ناس
نیست بلکه در نفوس کامله انبیا و اولیا نیز جاری است چه که این
اخبار ظهور تام دارند در اینکه هر مرتبه که از جهة حضرت ابراهیم حاصل
شد فوق مرتبه سابقه آن بود پس هر مرتبه که حاصل شد تکمیلی در آن
مرتبه بود که در مرتبه قبل آن نبود و این ظاهر و مبین است که ترتیب و
تدرج این مراتب از قبل ابتلا و امتحانانی بود که در حق حضرت ابراهیم
علی نبینا و علیه السلام بعمل آمد و در بیان مقامات آن حضرت در

کمال استقلال بجز توجه بذات ذوالجلال + و مراعات امر معبود بیمثال +
چیزی از آن بزرگوار صادر نشد در کسر اصنام + در رضای ملک
علام و مقابله با یک عالم از خلق نمود و بر جان خود نیندیشید
و در مقام باختن جان در وقت انداختن در آتش از منجنیق استعانت
از هیچ ملک مقرب حتی جبرئیل امین نخواست با آنکه همه ملائکه موکله بر
زمین و غیر زمین حتی روح الامین مامور باعانت و نجات او بودند
اگر میخواست نجات خود را از ایشان و مع ذلک چشم از همه منصرف
نمود و التفات بهیچ کدام نه نمود و بعد از خواهش ایشان قبول
حاجت را از ایشان فرمود حاجت من بخدای من است نه بشما
جبرئیل عرض کرد بخواه حاجت خود را از خدای خود در همچنین وقت
که کمال اضطرار است فرمود کفی علمه عن السؤال + یعنی علم او کافیست
از خواستن حاجت اشاره بکمال درجه رضا + و تمام مصابرت
بر محن و بلاها که در راه معبود ورود پذیرفت + در مقام نثار کردن
مال با آنکه اموال و منال آن حضرت از حد افزون بودن ملک که
بصورت بشر از جهة امتحان حضرت تنزیهی از معبود در حق بر زبان

جاری نمود حضرت فرمود یک مرتبهٔ دیگر بر زبان جاری نما نصف
مال خود را نثار این تنزیه کرده بتو تسلیم میکنم آن ملک آن تقدیس و
تنزیه را مرّهٔ ثانیه بر زبان جاری نمود حضرت نصف اموال خود را باو
عطا فرمودند و بعد فرمودند دفعهٔ دیگر آنچه بر زبان جاری نمودی
جاری نما بقیهٔ اموال من هم از آن تو باشد آن ملک آن تنزیه و
تقدیس را مرّهٔ ثالثه بر زبان جاری نمود حضرت از کل اموال خود
دست بردار شد ؛ و در مقام امتحان ولد که اصعب امتحانات است
بخصوص که خود بدست خود آن ولد را ذبح نماید وقتیکه مأمور شدند
تأخیر در حکم معبود جایز ندانسته بعمل آوردند آنچه را که مأمور شده بودند
اینست که خداوند متعال هم بازای این بلایا و محن بر مراتب علیّهٔ
آن حضرت متدرّجا افزود تا آنکه آن بزرگوار را بمرتبهٔ امامت
که افضل و اکمل جمیع مراتب نبوّت است سرافراز فرمود و این اخیر
مراتب تکمیلیهٔ آن جناب بود ؛ و از اینجا معلوم می شود برتری و
بلندی مقام و مرتبهٔ امامت بر سایر مراتب و مقامات و ادلّه
بر این مقصد زاید از آنچه ذکر شد بسیار است ولی همین قدر در مقام

اطمینان کافیست و امّا مقصد سیّم یعنی انتقال همین امامت خاتم
انبیا بسوی اوصیاء آن حضرت بگانه قابل استدلال نیز هست
از کثرت وضوح مگر چون تشکیکی مسموع شده است از بعضی از
جهة رفع آن تشکیک میگوئیم که خلافت و وصایت امیرالمؤمنین
علیه السلام مسلّم اهل ایمان است و در آن هیچ خلافی نیست و
بیان شد که از برای هر پیغمبر اولی العزم چهار مرتبه هست که لازمهٔ
اولوالعزمی اوست مرتبهٔ نبوّت و رسالت چون بر پیغمبر خاتم
ختم شده است پس تعدی باوصیاء آن بزرگوار نمیکند و امّا
مرتبهٔ ولایت یعنی اولی بتصرّف چون این مرتبه هم در زمان ؛
حیات خاتم انبیا از برای سیّد اولیا حاصل شده بود پس
این مرتبه هم نمی تواند محل و موضوع وراثت و وصایت واقع
شود چه که وراثت و وصایت منوط به بعد الموت است
و بر عطایا و تصرفات واقعهٔ در حال حیوة اطلاق ارث و وصیّت
نمی شود و دلیل بر اینکه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان
حضرت رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم باین مرتبهٔ عالیه از جانب

خالق متعال سرفراز شده بودند بسیار است از جملهٔ آن ادلهٔ آیهٔ شریفهٔ
والی هدایه است که می فرماید ✦ انما ولیکم الله و رسوله والذین
امنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون ✦ ترجمهٔ
آیهٔ شریفه گذشت واینکه مراد از ولی داولی بتصرف در آیهٔ شریفه
موافق تفاسیر فریقین حضرت امیر المومنین علیه السلام است و از جملهٔ
آن حدیث غدیر خم است که متفق علیه شیعه و سنی است که حضرت
رسول حضرت امیر را بلند فرموده فرمودند ✦ من کنت مولاه فهذا
علی مولاه ✦ یعنی هر کس که من ولی و صاحب اختیار او هستم ✦
پس علی ولی و صاحب اختیار اوست ✦ و از جملهٔ آن این حدیث
مشهور است که حضرت رسول فرمودند ✦ انا و علی ابوا هذه الامة
یعنی من و علی دو پدر امت هستیم پس این حدیث نیز اشاره بسوی
ولایت است که از برای حضرت رسول و حضرت امیر بر امت
ثابت است پس معنی آن است که همچنان که پدر را بر اولاد ولایت
درصورتیکه عقول ایشان کافی در اصلاح معاش و معاد ایشان
نباشد همچنین من و علی را نیز ولایت است بر امت چه که عقول

اولی

امت نیز

امت نیز کافی در امور اصلاح نفوس و معاش و معاد ایشان
نیست والا اگر غیر از این مراد باشد منافات پیدا خواهد کرد با آیهٔ
شریفه که وما محمد ابا احد من رجالکم الی آخر الایه ✦ یعنی نیست محمد
پدر هیچ یک از شما و ادلهٔ دالهٔ بر ثبوت ولایت از جهة حضرت
امیر در زمان حضرت رسول از اخبار در کتب تفاسیر و احادیث
بکثرت وارد شده است پس باقی از جهة موضوع وصایت
و وراثت و خلافت نماند مگر مرتبهٔ امامت که بعد از انتقال
حضرت رسول از عالم فانی بعالم باقی منتقل شد بسوی حضرت
امیر و همچنین از امامی با مام دیگر تا قائم آل محمد پس اگر در این مرتبه
تشکیکی واقع شود پس کدام مرتبه موضوع واقع خواهد شد
از برای وصایت و وراثت آن حضرت علیه السلام و نیز
از آنچه مذکور شد در مقام ایضاح تعریفی است که علمای
امامیه مثل علامهٔ حلی و غیران از برای امامت کرده اند که امامت
ریاست عامهٔ الهیه است در امور دین و دنیا از برای ✦
شخصی از اشخاص به نیابة از نبی چنانچه گذشت و این معلوم است

که نیابة مستلزم و مقتضی اجرای امور نیابتیه است بآن تسلط
و حکومتی که از منوب عنه بنایب رسیده است و الا نیابت
نخواهد بود و اگر سؤال شود که علما از ثبوت ولایت از جهة حضرت
امیر باین ادلهٔ مزبوره و غیر آن استدلال بر امامت آنحضرت
می نمایند چه که اولویة بنفوس از نفوس لازم دارد وجوب
متابعت مولی علیه ولی را و انفاذ و اجرای ولی احکام ولایة را
بمقتضای حکم شرع انور بر مولی علیه و همین معنی امامت است
جواب این است که گذشت که بمقتضای اخبار متظافره مستفیضه
امام بر دو قسمت امام ناطق و امام صامت و نمی شود که دو
امام ناطق یعنی دو متصدی امر ریاست و مباشر امور امارت
در یکزمان مجتمع شوند چه که مشیت و حکمت الهیه اقتضا نکرده است
که دو رئیس و سلطان در یکزمان بامر ریاست شرعیهٔ الهیه
اصالةً اشتغال ورزند پس آن ولایت که اثبات امام میکند
باوجود امام ثابت من الله و قائم بامر امامت اثبات امام
صامت میکند نه امام ناطق پس این ولایت اثبات

میکند انکه این ولی صاحب شان امامت و منصب
حقهٔ الهیه است بعد از امام زمان خود نه آنکه اثبات میکند امامت
فعلیه را حاصل این بیان آنکه چون خداوند عالمیان عالم بود
بمعاندت اهل آن زمان با امیر مؤمنان پس از جهة اقامهٔ
حجت بر معاندین دین در کتاب اعجاز آئین و لسان خاتم
المرسلین اثبات ولایت و اولویة تصرف از جهة آنحضرت
نمود که بآن اثبات فرماید استحقاق امامت آن سرور را بعد از
حضرت خاتم انبیا ✦ لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من
حیّ عن بینة و این منافی نیست استحقاق امامت را بخلافت
و وراثت و از جملهٔ ادلهٔ مثبتهٔ این مطلب آیهٔ شریفه است در
سورهٔ یس که می فرماید ✦ و کل شیء احصیناه فی امام مبین
یعنی هر چیزی را احصا نمودیم در امام مبین حضرت امیر المؤمنین
فرمودند چنانچه حدیث را فاضل فیض در تفسیر صافی متعرض است
که انا والله الامام المبین ابین الحق من الباطل ورثته من رسول الله
یعنی منم بخدا قسم این امام مبین که جدا میکنم حق را از باطل ✦

میراث یافتم این منصب امامت را از رسول خدا پس در این حدیث
تصریح شده است بوراثت امامت تقریب دیگر آنکه چون این
دین و شریعت تا روز قیامت باقی است البته حافظین شریعت
ضرور است که در هر زمان باشند تا آنکه حفظ نمایند این شریعت را
از آراء و اهواء مضلهٔ باطلهٔ متمردین از شیاطین جن و انس و جاری
فرمایند احکام آن را برا هالی هر زمان تا آنکه حجت الهیه بمقتضای
فلله الحجة البالغة برایشان برهان تمام باشد و این نواب و
حافظین شریعت لازم است که صاحب مرتبهٔ امامت باشند
از جانب صاحب شریعت که باعتبار این مرتبه محل اتباع و اقتدای
خلق باشند و نیز صاحب مرتبهٔ ولایت باشند که باعتبار آن رد
نمایند نفوس متجاوزه از حدود الٰهی را بسوی اصلاح و انقیاد
و تصرف نمایند در حقوق مالیهٔ مقررهٔ بر وجوه خاصهٔ شرعیه
بر وجه اصلح و سداد ٭ و معلوم است که تا این دو مرتبه در
حافظین شریعت نباشد حفظ شریعت صورت پذیر نخواهد
شد و اگر این دو مرتبه اصالةً باشد و از قبیل خلافت و در ائمه

نباشد لازم

نباشد لازم خواهد آمد که چنانچه نبوت و رسالت خاتم انبیا بعد از رحلت
آن بزرگوار منقطع شده است ولایت و امامت آن عالیمقدار هم
که مقام متابعت و عمل بر مقتضیات شریعت آن جنابست و حکم نبوت
و رسالت آن جناب دارد هم منقطع شده باشد و این باطل است
بالضرورة والبداهة من المذهب پس باید این امامت و ولایت
همان امامت و ولایت خاتم اکرم باشد که بخلافت بحافظین
شریعت آن حضرت رسیده است تا آنکه صدق کند که دین
و شریعت اوست که در قبضهٔ وارثین و اوصیاء شریعت او در
آمده است و دایر شده است و از این بیانات شافیه در
مقام واضح شد فساد آنچه القا کرده است شیطان لعین ٭ در
قلوب بعضی از مؤمنین ٭ از پیروان دین مبین ٭ و آن
این است که امامت مرتبه ایست مباین با مرتبهٔ نبوت
و رسالت است و این مرتبه مختص بائمهٔ اطهار است
و تا روز قیامت باقیست و زوال و قطع بر او طاری نمیشود
چنانچه بر نبوت و رسالت از جهت تکمیل مرتبهٔ امامت ٭

و رسالت و فوق مرتبهٔ نبوت صح

دستیاب میشود و نبوت و رسالت صح

آمده است و چون که تکمیل مرتبهٔ امامت شد بمقتضای الیوم
اکملت لکم دینکم نبوت و رسالت منقطع گردید و حضرت
خاتم انبیا بعالم بقا ارتحال فرمودند چه که آنچه مقصود از وجود
مبارک ایشان بود که تکمیل این مرتبهٔ عالیه باشد بعمل آمد و وجه ختم
نبوت و رسالت بر سرور انبیا نیز آن بود که تکمیل مرتبهٔ مزبوره
در زمان آن حضرت بوقوع انجامید پس مقصود از رسالت و
نبوت که محل نظر حضرت رب العزة بود که اکمال این مرتبهٔ علیه باشد
و همهٔ انبیای سابق هم از جهة مقدمهٔ همین اکمال قدم.
بعرصهٔ این عالم نهاده بودند با تمام رسید چه که جمیع ثمرات
نبوت و رسالت در امامت موجود است و سلسلهٔ امامت
تا روز قیامت برقرار است پس احتیاج بوجود نبی و رسول نیست
و غیر این از بیانات و تقریبات سخیفهٔ مخالفه از برای اصول دین
و مذهب و مغایره با اعتقادات کل علماء از عجم و عرب
که ناشی نشده است مگر از عدم معرفت بمراتب
نبوت و رسالت از روی بصیرت و شریعت و شیطان هم

از طرف محبت بائمهٔ اطهار که در صدد گردن عقاید حقهٔ ابرار برآمده
و کمین گاه آن لعین غدار است مطالب و همیه که خالی از
شائبهٔ غلو نیست بلکه عین غلو است با نوع زینت آراسته بصورت
معرفت عرفانی در قلوب محبین و مخلصین ایمانی انداخته و روز
بروز در تزاید آن حیل گوناگون انگیخته تا بتدریج مؤمن صادق را کول زده
از طریق مستقیم هدایت منحرف نموده در تیه ضلالت و گمراهی داخل
میسازد پس هر کس از مؤمنین که صاحب این عقاید فاسد این
شده است یا وسوسه در قلب او از این گونه اعتقادات ایجاد شده است
باید بمطالعهٔ این اوراق وافیه و بیانات کافیه که استنباط
شده است از آیات و اخبار و آثار اهلبیت اطهار و موافقت
با اعتقاد علماء ابرار این اوهام و وساوس را از خود دور نموده
بنهج قویم و طریق مستقیم رجوع نماید مقصد چهارم در دفع
لزوم تساوی مرتبهٔ امیر المؤمنین و سایر ائمهٔ معصومین است
با حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله بسبب اسبابی که مایه
اشتباه این تساوی می تواند واقع شود و در این مقصد هم نکات

ازمابه الاشتباه این توهم را ذکر کرده و بدفع آن می پردازیم ومنه التوفیق * دلیل اول از ادلهٔ مابه الاشتباه اشتراک ولایت وامامت است بحسب منصب میان پیغمبر و اوصیای آن سرور چنانچه گذشت * وجواب همانست که اشاره بآن شد که این دو مرتبه نسبت بحضرت امیر و اولاد آن بزرگوار اصیل و مباین نیست با ولایت وامامت رسول مختار * تا آنکه بعد از تعارض و عدم ترجیح حکم بتساقط آنها مترتب شود بلکه این ولایت و امامت همان ولایت وامامت است که بخلافت از جهة حفظ شریعت منتقل شده است از پیغمبر باین بزرگوار و این معلوم است که مغایرت مرتبتین باعتبار تبدل موضوع در صورتیکه احد موضوعین اصل و دیگری فرع باشد موجب نمیشود تعارضی را که حکم بتساقط مرتبتین شود در آن تعارض و این بیان منافی نیست آنچه را که ذکر شد که حضرت امیر دارای ولایت شدند در زمان خود حضرت رسول بجهة آنچه ذکر شد که نزول ولایت از برای آن حضرت از جهة تنصیص بر امامت آن حضرت بود در آن زمان از جهة آنکه بعد از حضرت رسول حجت بر معاندین تمام باشد

والا آثار ولایت که اقامهٔ حدود الهیه و تولیت و مباشرت ریاست حقه است البته منوط به بعد از زمان خاتم انبیا بوده است از این جهة است که بیان شد که ولایت در زمان حضرت رسول اثبات امامت صامت میکند نه ناطق * دلیل دوم * سوم آیهٔ مباهله است که در آن آیه خالق متعال حضرت امیر را نفس پیغمبر خوانده است پس فرموده است * قل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل * فنجعل لعنة الله علی الکاذبین * یعنی ای پیغمبر بگو نصارای نجران که اگر انکار دارید پیغمبری مرا پس بیائید که بخوانیم پسران خود را و شما هم بخوانید پسران خود را و بخوانیم نساء خود را و شما هم بخوانید نساء خود را و بخوانیم نفسهای خود را و شما هم بخوانید نفسهای خود را پس مباهله کنیم پس قرار دهیم لعنت خدا را بر دروغگویان * و حضرت رسول در مقام ابناء حسنین را بردند و در مقام نساء صدیقهٔ طاهره را و در مقام انفس حضرت امیر المؤمنین را بردند و تقریب دلیل این است که

چون اتحاد نفسین بر وجه حقیقت محال است و حال انکه خداوند
اعلا در این آیهٔ شریفه حضرت امیر را نفس پیغمبر مقرر فرموده
پس مراد تساوی در جمیع مراتب است با آن حضرت و اتحاد
در جمیع منازل است با آن سرور مگر مرتبهٔ نبوت و رسالت که
از مختصات حضرت نبوی است و بدلیل منفصل استثنا شده است
و مرتبهٔ نبوت و رسالت مطلقه بشرط لاشئ یعنی معراة از مرتبهٔ ولایت
و امامت میتواند مرجح شود بجهة انچه بیان شد که مقام این هر دو مقام
ظاهر و قول است و کمال و اکمال ان موقوف بر مرتبهٔ ولایت و امامت
که مقام باطن و فعلند و بدون این دو مقام اثر ترجیح بر این مرتبه مترتب
نمی شود و جواب از این شبهه آنست که چون جناب ولایت مآب
در مقام اطاعت و فرمان برداری حضرت خیر البشر القاء جمیع مقتضیات
نفسانی از خود نموده بنحوی که هیچ فعلی از آنحضرت صادر نمی شد مگر از
حیث اقتران آن فعل با رشاد و رضای آنحضرت و تابع فرموده بود
جمیع افعال و مشیته خود را با فعال و مشیته ان حضرت پس این مرتبه
و منزلت از جهة ان حضرت حاصل شد چه که ظاهر است که پس از

بشیئ بشرط ه یعنی بشرط ان لا یکون معاشئ من الامامة و الولایة منه

اینکه

اینکه این مقام از جهة آن امام انام حاصل شد نفس او و جمیع اعضا و جوارح
او بمنزلهٔ نفس و اعضا و جوارح آن سید والامقام میشود چنانچه باعتبار
اینکه القا فرموده بود حضرت در مقام فرمان برداری حضرت معبود
و تعمیل فرامین خداوند و دو جمیع مقتضیات عالم بشریه را جدا نموده
بود کل مشتهیات عوالم نفسانیه را و قرار داده بود نفس خود در مقام
عبودیه بمنزلهٔ آلة صرف اطلاق شده است بر آن بزرگوار نفس الله
نیز چنانچه در بعضی از فقرات بعضی از زیارات است که السلام علی
نفس الله القائمه و همچنین بر آن بزرگوار بهمین اعتبار اطلاق میشود عین الله
و ید الله و لسان الله و غیر ذالک و ناظر بهمین است حدیث
قدسی که عبدی اطعنی حتی اجعلک مثلی یعنی ای بنده من اطاعت
کن مرا تا انکه قرار دهم تو را مثل خودم و همچنین حدیث نبوی که
العبودیة جوهرة کنهها الربوبیة یعنی عبودیه و بندگی جوهریست
که کنه او ربوبیه است مقصود آنکه عبد در مقام عبودیه هرگاه بدرجهٔ
کمال رسید و آن درجه همانست که ذکر شد که القا کند از خود آنچه از
مقتضیات عالم بشریه است بنوعیکه مترتب شود بر آن القا

حاشیه در زیارت هفتم حضرت امیر است منه

حصول ملکه که باعتبار آن ملکه هیچ از آن مقتضیات محظور قلب
نگردد و نفس مطمئن گردد نسبت بجمیع جوارح از اینکه توجه کند یا توجه
دهد عضوی والتی از اعضا و آلاتیکه در تصرف اوست از عین و لسان
و ید و رجل و غیر آن بغیر رضای خالق و مشیت خالق و گردد
نفس و آلات واقعهٔ در تحت تصرف و سلطنت نفس نسبت
بمعبود آلت فعل معبود و محل رضا و مشیت معبود پس این نفس بعد
وصول باین مقام البته بمنزلهٔ نفس الله میشود و ید و عین و لسان
واقعهٔ در تحت تصرف او ید الله و عین الله و لسان الله میگردد
و همچنین سایر الآت نفس و تاثیر ربوبیه و خلاقیه در این نفس واقع
میشود نظیر حدیدهٔ محماة یعنی آهن تابیده شده در آتش که از کثرت
تأثر باثر نار رنگ نار و اثر نار در او پیدا میشود بنحویکه هر کس بر حقیقت
او مطلع نشود و عارف نشود بکنه او مشتبه میشود در نزد او بنار
و هر چند که در واقع نار نیست و از این بیان واضح میشود
تاویل حدیثی که از امام روایت میکنند که فرمودند لنا مع الله
حالات نحن فیها هو و الا نحن نحن و هو هو یعنی از برای ما با خداوند

حالاتیست

حالاتیست که ما در آن حالات او هستیم و در همان حالات ما ایم
و او اوست مراد آنکه ما مظهر آثار خدائیم و از ما آثار خدائی ظهور میکند که غیر
عارف بحقیقه گمان الوهیت بر ما می برد و در همان حالت ما ایم یعنی
بنده و عبد فرمان برداریم و او خالق و اله و معبود ماست حاصل
آنکه این مقام عبودیت بر درجه اکملیه و اعلا درجه اتمیه در صدور اولیا
و ائمه هدی چنان تجلی یافته بود که در مقام فنای فی الله نظیر آن
حدیدهٔ محماة شده بودند که آثار الوهیه از ایشان بظهور میرسید
این بود که بملاحظهٔ وقوع این آثار جماعتی از ناس در حق ایشان
گمراه شده بخدائی ایشان قایل شدند چنانچه در تذکرة الائمه
مجلسی و غیر آن از کتب بتفصیل مذکور است پس از آنچه بیان شد
بظهور پیوست که حصول نزول منزله نفس پیغمبری از جهه جناب
ولایت مآب که صریح آیه شریفه است از جهه اطاعت و متابعت
آن حضرت بود حضرت رسالت مآب را که باقصی مرتبه حد
کمال رسانیده بودند تا آنکه این مرتبه و منزلة حاصل شد و ظاهر
و بیّن است افضلیه مرتبهٔ متبوع و مطاع از تابع و مطیع

وشاهد براین حدیث احمد بن محمد بن ابی نصر است از ابی الحسن
موصلی از ابی عبدالله در اصول کافی ؛ قال جاء حبر من الاحبار
الی امیر المؤمنین فقال یا امیر المؤمنین متی کان ربک فقال
ثکلتک امک ومتی لم یکن حتی یقال متی کان کان ربی قبل القبل
بلا قبل وبعد البعد بلا بعد ولا غایة ولا منتهی لغایته انقطعت ؛
الغایات عنده فهو منتهی کل غایة فقال یا امیر المؤمنین افنبی
انت فقال ویلک انما انا عبد من عبید محمد ؛ ترجمهٔ حدیث
آنکه حضرت ابی عبدالله فرمودند که عالمی از علمای یهود خدمت
امیر المؤمنین پس عرض کرد یا امیر المؤمنین از کدام زمان ؛
پروردگار تو بوده است حضرت فرمودند مادرت بعزایت
بنشیند کدام زمان بوده است که پروردگار من نبوده است
در آن زمان تا آنکه گفته شود که از چه زمان بوده است پروردگار ؛
من بوده است پیش از هر پیش بدون آنکه پیشی باشد و بعد
از هر بعد بدون آنکه بعدی باشد و آخر و منتهائی نیست
از برای آخر او منقطع میشود آخرها در نزد او پس او منتهای هر

آخریست پس آن عالم یهود گفت آیا تو نبی هستی یا امیر المؤمنین
پس حضرت فرمودند وای بر تو اینست و جز این نیست که من
بنده هستم از بندهای محمد پس در این حدیث که از احادیث معتبره است
تصریح خود حضرت است که من بنده از بندهای محمدم که آنحضرت
در جواب سؤال عالم یهود میفرمایند که مقام من مقام استقلال و
نیست بلکه مطیع و تابع صاحب نبوتم چنانچه عبد تابع مولای ؛
خود است پس مراد تشبیه نمودن آن بزرگوار است خود را در
این مقام بعبد فرمان بردار ؛ واین تمثیل اشاره بهمان است
که ذکر شد یعنی کمال و تمامیت مرتبهٔ متابعت بحیثیکه ارتقا جسته
شود بمقام نزول منزلهٔ نفس پیغمبری پس اول مقام و منزله عبد است
وچون این مقام تکمیل پذیرفت منزلهٔ نفس بر او مترتب می شود
وتوجیه دیگر در حدیث شریف آنکه چون اطاعت و متابعت
حضرت نبوی عین اطاعت و متابعت خالق متعال است
چه که قول پیغمبر قول الله است چنانچه آیهٔ شریفه ناطق بآن است
که و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی ؛ یعنی نطق نمیکند حضرت

رسول از سبیل نفسی ؛ و نیست نطق او مگر از وحی الٰهی ؛ و شکی نیست در تطابق
افعال آن بزرگوار با اقوال آن عالی مقدار پس هر چه از علی واقع می شد همان
بود که از پیغمبر واقع می شد و هر چه از پیغمبر واقع میشد همان بود که از خالق
متعال صادر می شد مگر آنچه از حضرت امیر واقع میشد از تعلیم رسول الله
بود و از حیث اسوه و متابعت با آن حضرت بود و مقام آن سرور در
این افعال مقام متعلم بود نسبت بعالم ؛ پس از این حیثیت اطاعت و
عبودیت آن حضرت سرور کائنات را عین عبودیت و بندگی ؛
خالق متعال است پس اثبات عبدیت از برای محمد عین اثبات ؛
عبدیت است از برای خالق متعال و عبارهٔ اخرای آن است
می تواند تاویل حدیث مزبور منزل بر مرتبهٔ تعلیمیه باشد چنانچه شاهد
بر این است آنچه از خود حضرت امیر مشهور است که فرمود من
علمنی حرفا فقد صیرنی عبدا یعنی کسیکه تعلیم کند مرا یک حرف از علم پس
بتحقیق که گردانیده است مرا بنده خود و این مبرهن و مبین است که
آن حضرت تعلیم گرفته اند از هیچکس مگر از خاتم انبیا حاصل کلام تا اینجا
بیان این بود که این تساوی منزلهٔ حضرت امیر با حضرت رسول که

صریح آیهٔ شریفهٔ مباهله است از حیث اطاعت و متابعت بوده است
و حاصل نمیشود از این مگر اثبات نقیض مدعای متوهم بلی در صورتیکه ثابت
شود که مراتب ارتفاع درجات امیر کرم ؛ با نبی خاتم ؛ در تمام قرون
هم از واهب علی الاطلاق ؛ بمقتضای اصالهٔ استحقاق و تحقق
تحصل پیدا کرده است و تقرب و ترقی این ذاتین مگر ترتیبی تفرقت
طولی و ترفع ترتیبی و ترقی نبوده است اثبات مطلب متوهم می شود
ولی این با بودنش مخالف قواعد مذهب و دین و خلاف اعتقاد
کل اهل اسلام و ایمان هیچ دلیلی بر آن قائم است و آیهٔ شریفه هم
دلالتی ندارد بر آن چنانچه ذکر شد ؛ دلیل سیم از دلیل متوهم نبا
طینت است که از بعض از آن اخبار اتحاد طینت ائمهٔ اطهار ؛
با رسول مختار مستفاد می شود از جملهٔ آنها اخباریست که در بصائر
الدرجات که از کتب معتبرهٔ شیعه است ذکر شده است که از جمله
آن خبر ابی الحجاج است ؛ قال قال ابو جعفر علیه السلام یا ابا الحجاج
ان الله خلق محمدا و آل محمد من طینة علیین و خلق قلوبهم من
طینة فوق ذالک و خلق شیعتنا من طینة دون علیین

وخلق قلوبهم من طینة علیین فقلوب شیعتنا من ابدان آل محمد وان الله
خلق عدو آل محمد من طین سجین وخلق قلوبهم من طین اخبث من ذالک
وخلق شیعتهم من طین دون طین سجین وخلق قلوبهم من طین سجین فقلوبهم
من ابدان اولئک وکل قلب یحن الی بدنه ؛ ترجمه حدیث شریف
آن است که ابو الحجاج گفت که فرمود از برای من حضرت ابی جعفر ع
ای ابا الحجاج خداوند خلق کرد محمد ص و آل محمد ع را از طینه علیین وخلق
کرد قلوب ایشان را از طینتیکه فوق طینت خلقت ایشان بود و
خلق کرد شیعیان ما را از طینتیکه پست بود از طینت علیین و خلق
کرد دلهای ایشان را از طینت علیین پس دلهای شیعیان ما از بدن
آل محمد است و خلق کرد خداوند متعال دشمنان آل محمد را از طین سجین
و خلق کرد دلهای ایشان را از طینی که خبیث تر بود از طین سجین و خلق
کرد شیعیان اعدای ما را از طینی که پست تر بود از طین سجین و خلق
کرد دلهای ایشان را از طین سجین پس دلهای ایشان از طین ابدان
اماماان ایشان است و هر قلبی میل میکند بسوی بدن خود ؛ و از جمله آن
اخبار روایة ابو حمزه ثمالی است از حضرت ابی عبد الله ع مثل همین

حدیث که در آن تبدیل شده است لفظ علیین باعلا علیین ؛
و از جمله انها است نیز سه حدیث دیگر بهمین مضمون دو روایت
از ابی عبد الله و دیگر روایت مروی از علی بن الحسین ؛ و جمیع آنها است
روایات معتبره مستفیضه دیگر که مروی است در اصول کافی و
غیر آن از کتب معتبره حاصل استدلال متوهم آن است که از این اخبار
کثیره معتبره استنباط می شود اتحاد طینه طیبه امیر المومنین ؛ و سائر
ائمه دین ؛ با رسول امین ؛ در مخلوق بودن از علیین ؛ و اتحاد
اصل دال است بر تساوی مراتب بحسب ترافع و تفاضل ؛
و جواب از این شبهه آن است که اتحاد طینت در این بزرگواران
منافی فضیلت و زیادتی مرتبت حضرت خاتم الانبیا ص نیست
چنانچه بسیاری از اخبار طینت دلالت بر اتحاد طینت شیعیان
با اهل بیت اطهار ع نیز میکند مثل روایت علی بن حمزه عن ابی بصیر
عن ابی جعفر ع ؛ قال انا و شیعتنا خلقنا من طینة واحدة
وخلق عدونا من طینة خبال من حماء مسنون ؛ حضرت
ابی جعفر فرمودند ما و شیعیان ما خلق شده ایم از طینت واحده

و خلق شده اند دشمنان ما از طینت فاسده که آن گل سیاه متغیر
بود که بصورت درآمد ٭ و در معنی همین روایت است روایت
محمد بن مروان از ابی عبدالله و غیر این دو روایت از روایات
متعدده و واضح و مبرهن است عدم تساوی مرتبه شیعیان با
ائمه های خود ٭ و همچنین هیچکس ملتزم نشده است مساوی
مرتبه شیعیان مطلقا با انبیا و رسل ٭ با آنکه روایت متعدده است
باتحاد طینت شیعیان با این بزرگواران نیز مثل روایت صالح
ابن سهل در بصایر الدرجات از ابی عبدالله ٭ که المؤمن من
طینة الانبیا قال نعم ٭ یعنی راوی سؤال کرد که مؤمن از طینة
انبیاست یعنی از طینت انبیا مخلوق شده است فرمودند بلی
روایات درین باب نیز متعدد است پس همچنانکه این اخبار
نمی تواند محل استدلال شود از برای تساوی مرتبه شیعیان
ابرار با ائمهٔ اطهار و انبیاء و الاتبار همچنین است اخبار و
در آنچه محل کلام و استدلال است علاوه آنکه خلقت از طینت
علیین اعم از آن است که از فاضل یا افضح طینت نبی باشد

بالاصالة باشد پس حمل خواهد شد عموم اطلاق اخبار وارده در محل نزاع
بر تقییدیکه در بعض از اخبار طینت است که دال است براینکه
طینت اوصیاء از فاضل و یا افضح طینت حضرت خاتم النبیین
خلقت شده است و این اخبار در بصایر الدرجات و غیر آن
از کتب معتبره موجود است و این مطلب واضح است ٭
بلی طلبی که لازم است تنقیح آن درین مقام اگرچه خارج است از موضوع
کلام و از آنچه در صدد استدلال آنیم از مقصد و مرام ٭ ولی
چون از مشکلات صعبهٔ انام و محل لغزش اقدام خاص و عام است
لازم است که ذکر شود و آن آنست که از اخبار طینت چنانچه
بعضی از آن در معرض بیان در آمد مستفاد می شود که طینت مؤمنین
از طین علیین که طین حلو طیبهٔ مبارکه ایست در اعلی مکان از
جنت خلق شده است و طینت معاندین دین و دشمنان ائمهٔ
طاهرین از طین سجین که طین شور خبیثهٔ متعفنه است در اسفل نار
مخلوق شده است و هر طینت میل میکند بآنچه از او خلق شده است
و معلوم است که مقتضای طینت علیین طاعت و عبادت و تقوی

طینت سجین که عزو مجبور بر معصیت است ❊ پس هر چه از ایشان
صادر میشود بمقتضای همان چیزی است که از آن خلق شده اند
پس کاینه مقطور و مجبور لند بر افعال خود ❊ پس چه قصور خواهد بود
بر معاندین دین و چه فضیلت خواهد بود از برای مؤمنین و محبین و
بیان دفع این ایراد ❊ و تنقیح مطلب و مراد ❊ آنست که خداوند
عالم چون افاضهٔ فیض وجود بر موجودات عالم امکان فرمود ❊
چنین مشیت او تعلق گرفت که ایصال فیوضات نعمیه ❊ و مراتب
تدرج و ارتفاعات شانیه ❊ بر قدر قابلیت موجودات تقرر بند و
قابلیت موجودات را موکول و موقوف بر تعینات اختیاریه
خود ذوات موجوده فرماید تا آنکه هر کس را باندازهٔ آنچه قابلیت
اوست که از قبل اختیارات او حاصل شده است افاضهٔ فیض
فرماید پس اسباب امتحانیه فراهم آورد تا آنکه از آن اسباب ❊
مخلوق خود را امتحان و اختبار نموده در حق هر کس بر مقتضیات
مراتب قبولیهٔ او فیض بخشی فرماید ❊ و توهم نشود در این مقام که
خداوند عالم که عالم علی الاطلاق است و علم هر شیئی الی ابد الدهر

در ازل الآزال

در ازل الآزال از برای او حاصل و متحقق بوده است برای تعلم چیزی
پس اختبار و امتحان لا جل اختبار از جهة تحصیل علم آن نیست ❊ بلکه از جهة
آن است که اگر خالق متعال این امتحان نمی نمود بمقتضای علم خود مراتب مخلوقات
پست و بلند مقرر میفرمود ❊ زبان همهٔ موجودات عالم امکانی باعتراضات
بر خالق متعال گشوده می شد و اگر و لیمه و خوف الوهیت مانع بود از تفوه
باعتراض لا اقل در قلوب خود این اعتراضات را تقیمری نمودند پس
لازم شد که عمل بر علم صرف ننماید بلکه علم را از برای خلق معلوم نماید
تا آنکه قدر و منزله هر کس از قبل اختیارات خودش بر او معلوم و متعین
گردد ❊ تا آنکه توهم اعتراض از هر کس مندفع گردد و دیگر آنکه اگر خداوند
نفرموده بود منازل و مراتب خلق از حیث افعال اختیاریه خود ایشان
معلوم نشده بود و البته هر کس متمنای مقام پیغمبران اولو العزم می نمود
و زبان اعتراض میگشود که چرا ما منزله پست و ایشان منزله بلند یافتند
پس اثر اختبار و امتحان بنسبت بمخلوقات عالم امکان از اهل نفاق و
وفاق است نه بنسبت بخداوند عالمیان است که عالم علی الاطلاق
است ❊ پس اول موجودی را که خالق ودود از عالم عدم بعرصه وجود

در این مقام چیزی دارد که بماند که این استحقاق ...

و در معرض تقرب مقصود ؛ در آورد عقل اول ممکنات ؛ قلم
کتب دفتر کاینات ؛ واسطهٔ وجود جمیع مخلوقات ؛ شخص اول
عالم امکان ؛ روح پیغمبر آخر الزمان ؛ بود پس خداوند عالم آن
روح مکرم ؛ و ذات معظم عرصهٔ عالم ایجاد را رونق افزود و آن ؛
مقصود عوالم وجود بمرتبهٔ مقام شایستگی و منزلهٔ تقرب و بندگی را
ظاهر نمود که مقرب بارگاه قدس و جلال ؛ و محبوب خداوند لایزال
گردید و خداوند متعال از نور مبارک او اوصیاء او را بظهور آورد
و آن ارواح و انوار طیبهٔ مبارکه نیز تأسی بآن روح طیب و طاهر
نموده در جمیع طرق فرمان برداری ؛ و امتحانات عالم بشری ؛
پا از مراتب بندگی و عبودیت ؛ و رضای حضرت احدیت ؛
بیرون ننهاده و قدم بر قدم حضرت خاتم مشی نموده القای جمیع اختیارات
در جنب رضای خالق متعال فرمودند تا آنکه مثل خاتم انبیا مقرب
بارگاه کبریا گردیدند ؛ پس این انوار مقدسه و سایر انوار و ارواح ؛
طیبهٔ انبیا و اولیا علیهم الصلوة والسلام و شیعیان ایشان که تأسی باین
انوار طاهره نموده و حتی همه مقامات امتحانیهٔ الهیه نمودند در سلک

سابقین

سابقین و مقربین درگاه الهی منسلک گردیدند پس خداوند متعال هم در
این عالم اجسام که تعبیر بعالم خلق می شود قلوب و ابدان ایشان را
بمقتضای همین استحقاق در عالم ارواح که تعبیر بعالم امر می شود
از طینت علیین که طینت طیبهٔ بهشت است خلق فرمود چه که ابدان
جسمیهٔ بدنیهٔ ایشان بنسبت بارواح و نفوس بمنزلهٔ لباس است که این نفوس
و ارواح بآن لباس از حیث استحقاق از واهب علی الاطلاق مخلع میگردند
و واضح است که خلعت سلطان بر رجال دولت بر مقتضای مراتب
تقرب و عزت منبعثه از تکمیل مراتب طاعت و عبودیت عطا
می شود پس البته باید خلعت خلقت جسمیهٔ سابقین درگاه و مقربین
بارگاه آله بخصوصیهٔ تام ؛ و اتمیهٔ تمام ؛ از جانب ملک علام
ممتاز باشد ؛ پس این طاعت و عبودیت قبولیهٔ اختیاریه در
خلقت علت شده است از برای تکوین ابدان مقربین از طینت
بهشت برین ؛ در این نشاء ناسوتی نه اینکه طینت علیین علة
شده است از برای تکمیل مراتب عبودیه در این عالم تا اینکه اعتراض
شود که هر کس که طینت علیین باشد پا از دایرهٔ عبودیت و اطاعت

بیرون نخواهد گذاشت * و بجز علم نور و فلاح و سداد و صلاح نخواهد
افراشت * حاصل آنکه اختیارات خود ایشان در عالم ذر و عالم
ارواح علت شده است از برای خلقت ابدان ایشان از علیین
در عالم خلق و اجسام پس این خاصیت خلقت جزائیه اختیاریه خود ایشان است
لاغیر و همچنین است امر در سایر مخلوقات بجهة آنکه وقتیکه خداوند اعلا
ارواح و نفوس ایشان را مخلوق و ابداع فرمود گرفت از ایشان
عهد و میثاق بندگی و جمیع مراتب اطاعت و عبودیت خود را
از اوامر و نواهی و تخلق بجمیع اخلاق حسنه و تجنب از جمیع اخلاق رذیله
و گرفت عهد و میثاق محبت و ولایت جمیع انبیا و اولیاء خود را
از ایشان سیما عهد و میثاق ولایت و محبت سرور انبیا پیغمبر آخر الزمان
و اوصیاء طاهرین آن بزرگوار از خلق جمیع عالم ابداع حتی از جمیع انبیا
و اوصیا و اولیا پس هر کس قبول جمیع این عهود و مواثیق نمود در
همان عالم سعید شد و استحقاق خلقت علیین پیدا کرد در این عالم
اجسام و هر کس قبول نکرد شقی شد و استحقاق خلقت سجین پیدا کرد و
همین است سر حدیثی که فرمودند * السَّعِیدُ سَعِیدٌ فِی بَطْنِ اُمِّه *

والشّقی شقی فی بطن امه   یعنی سعید در بطن مادر سعید است و شقی در بطن
مادر شقی است   چه که این سعادت و شقاوت در همان عالم
بمقتضای اختیارات این نفوس حاصل شد و خلقت اجسام ایشان
بر وفق استحقاق ایشان بعمل آمد چنانچه ذکر شد   این است که در
این عالم کسانی را می بینیم از سعدا که اگر جمیع عالم کافر شوند و جمیع ادله
تلبیسیه ابلیسیه کفر را در کمال تزیین بر ایشان القا کنند ذره سستی
بنیان ایمان ایشان بهم نمی رسد و کسانی دیگر می بینیم از اشقیا که اگر
معجزات یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر را مشاهده کنند هیچ تزلزل
در اساس کفر و شقاوت ایشان راه نمی یابد و خیالات وهمیه سفسطیه
خود را در ابطال مذهب حق از ادله قویه می شمارند   حاصل آنکه
آن عالم عالم بذر است در اختیار و این عالم عالم ثمر است در
فعل * چنانچه این عالم عالم بذر است در فعل و عالم آخرت عالم
ثمر است در مجازات اعمال پس نسبت آن عالم با این عالم مثل
نسبت این عالم است بعالم آخرت * پس بذر و تخم تقوی
و عبادت * و بندگی و سعادت * و با تخم کفر و معصیت *

وظلم وشقاوت که کاشته اند بحسب قبول واختیار در آن عالم
ثمرآنرا برمیدارند بر وفق همان در این عالم بحسب فعل وعمل چنانچه
در این عالم نیز هر بذری که ریخته شود بحسب فعل وعمل ثمر آن بر داشته
خواهد شد در آخرت بحسب نعمة ونقمة پس اگر در این عالم بذر
طاعت وعبادت کشت شود در عالم آخرت ثمر راحت
ونعمت وفرمان فرمائی وعزت وحکم رانی وسلطنت براندازه
عمل نصیب خواهد شد واگر بذر کفر وشقاوت وفجور ومعصیت
کشت شود در آن عالم ثمر نقمة وفقر وذلت وعذاب الیم
وخلود جحیم عاید حال او خواهد گردید مقصود آنکه این عالم
نیز مثل عالم ذر عالم اختیار است ومخلوق شب وروز در اختیار
وقبول یکی اختیار او طریق جهنم ونار ویکی طریق جنت ومنازل
ابرار چه که تکمیل اختیارات عالم ذر در این عالم میشود باختیار فعلی
پس در آخرت درحق اهل جنت خواهند گفت که خود ایشان
اختیار کرده اند جنت را وباهل نار خواهند گفت که خود ایشان
اختیار کرده اند نار را واگر ایراد شود که موافق این بیانات جمیع خیر

بذر بمعنی تخم

دائم

وشر مستند بفعل خود عباد خواهد شد پس تفضلات وعنایات الهیه
درکدام مورد ظهور پیدا خواهد کرد جواب اینست که اثر ظهور تفضل
الهی در تربیت بذور عملیه عباد است که هر جزئی عملیکه در این قلیل
معدوده عمر از عبد صادر می شود که اگر در میزان اجر و دستیار زد
عرفیه زمان عامل در آید قلیل اجری زیاد بر او مترتب نخواهد شد
پرورد کار کریم این عمل جزئی را در کشت زار رحمت خود تربیت
فرموده تا آنکه مترتب میشود بر قیمت وبهای ثمر او حیات ابدی
وسلطنت سرمدی ومقامات عالیه بهشتی که همیشه باقی است
وفنا وزوال بر او غیر طاری است حاصل بیان این است که
مخلوق عالم ابداع لا چنانچه صریح کتاب الله است بر سه قسمند
اول سابقونند که سبقت گرفته است رحمة خداوند بر ایشان در
عالم ارواح وعالم امر بمقتضای قبول واختیارات ایشان که
موجب شده است رحمة کامله الهیه را بر وجه اتم وسلسله طیبه این
موجودات سابقه طولی وترتیبی است در ابداع وایجاد چه که خالق
متعال اول روح طیب پیغمبر آخر الزمان را بعرصه وجود آورد در عالم

بذور یعنی تخمها
بذر یعنی تخم

که بذان شعور رسیده
ایشان رسیده است
صحیح

امتحان را بوجود مسعود و نور فرموده و مقرب بارگاه جلال خود
گردانید * پس از این دو نور مبارک سید اولیا و صدیقه کبری و
اولاد طاهرین این دو بزرگوار را خلق فرمود و از نور این بزرگواران
سایر انبیا و اولیا و شیعیان خلص را خلق فرمود و امتحان همهٔ این
انوار مقدسه در همان عالم بعمل آمد و همهٔ اینها بترتیب مراتب از مقربین
درگاه ایزد متعال گردیدند و طینت همگی این انوار در عالم اجسام *
مستحق خلقت از طین علیین گردید و بدنیا آمدند در عالم خلق و اجسام
مگر از جهة ارشاد انام * و آنکه حجج خداوند باشند بر عباد * در
امصار و بلاد و آنچه واقع می شود بر ایشان در این عالم از بلایا و
فتن * و صدمات و محن * از امتحانات ابتلائیه از جهة زیادتی
ارتفاع درجات ایشان است چنانچه در سابق نیز اشاره بآن شد
دوم و سیم از اقسام ثلثه اصحاب یمین و اصحاب شمالند و
این دو صنف نیز در عالم ارواح آنچه لازمهٔ امتحان ایشان بوده است
بعمل آمده است * پس اصحاب شمال که شقاوت تام اختیار نمودند
یعنی ایمان بانبیا و اولیا نیاوردند و انکار نبوت و ولایت نمودند

و بسبب

و بسبب این از دین حق و از ایمان منصرف گردیدند پس جزای ایشان *
این شد که اجسام بدنیهٔ ایشان از طین سجین صرف مخلوق شود که *
اقتضای آن شقاوت صرف است مثل کفار بد آئین و معاندین دین
مبین و دشمنان آل طه و یس در هر زمان و بیان و مذهب حقه در هر مکان و هر
زمان بهر فعل و هر زبان * و اما اصحاب یمین اگر چه در مقام ایمان بمبدء و معاد
و اصول دین و مذهب بوجه اعتقاد متابعت سابقین نمودند و همه اعتقادات
حقه را قبول فرمودند و بهمین جهة از اصحاب یمین گردیدند ولی در مقام فروع
عمل و قبول سعادت صرف از ایشان بوقوع نیانجامید مگر قلیل از ایشان بلکه
بقدر استعداد نفوس اختلاف در اختیارات ایشان از حیث کیفیت و
کثرت و قلت واقع شد و بر مقتضیات همان مراتب شتی و اختیارات
لا تحصی خلعت خلقت جسمیه باین نفوس در این عالم اجسام عنایت گردید *
این است که در این عالم دیده می شود از حالات ناس اختلافات بلا
نهایات در مراتب سعادت و شقاوت ایشان در مقام عمل *
پس یک نفس در جمیع احکام شریعت تابع شرع انور است و دیگری بعض
فروع در میان آید و دیگری در همه احکام بر منهاج شریعت است مگر

وقتیکه شهوت مال درمیان آید و دیگری بر متابعت طریقهٔ حق است کر
وقتیکه شهوت منصب و حکمرانی درمیان آید و دیگری در هر جهة مستقیم است
کر وقتیکه شهوت قرب سلطانی دامن گیر شود و دیگری در همهٔ مراتب
دین عامل و بصیر است کر وقتیکه شهوت پیری و مریدی درمیان آید و
هکذا الی غیر النهایة این است که خداوند متعال هم در این عالم که از
جهة تکمیل اختیارات عالم ذر و ارواح خلق شده است امتحان
هر کس را در همان چیزی مقرر فرموده است که مقتضای شهوت
طبیعیهٔ او ست و مخالف شرع انور است واگر سؤال شود
که چون امتحانات نفوس در عالم ذر باتمام رسیده است و بر
طبق آن طینت بخاص و عام عنایت شده است پس چه حکمت
و ثمر در اوامر و نواهی شرع مطهر جواب میگوییم اولاً
حکمت همان است که ذکر شد که عالم ذر عالم قبول صرف است
و یا فعل است بر وجه اجمال و این عالم عالم فعل و عالم التفصیل است
بر وجه اتمام و اکمال پس در مقام تکمیل حجت بر اتمام اکمال و اتمام
ضرور است و ثانیاً چنانچه نفوس و ارواح در آن عالم قابل مختار

قوله که یا فعل است بر وجه اجمال الخ اشاره بآن است که بعض اخبار وارد شده است که در عالم قدر آتشی افروخته شد و حکم شد بذرات ارواح که برویند در آتش پس بعضی رفتند و سعید شدند و بعضی ابا کردند و شقی کردیدند

منه

بودند

بودند و بجز او مقتضای قبول آن عالم طینت سجیه یافتند در این عالم
در این عالم نیز فاعل مختارند و بجز او مقتضای فعل در این عالم حظ و لذت
و تعذیب و تفضیح خواهند یافت در عالم آخرت مقصود
آنکه بمحض قبول سعادت و شقاوت یا این چنین در عالم قبول واجب
و متحتم نشده است که فاعل مضطر شوند بر مقتضای آن در این عالم
فعل پس باز اگر بخواهند رجوع کنند بحضرت واهب العطایا و توبه
و انابه نمایند از آنچه واقع شده است از ایشان در هر عالم از ذنوب
و خطایا و مواظب شوند بر عمل کردن برخلاف مقتضای جبلت و
طبیعت از روی ریاضت و خلاف نفس نمایند بقوت عقلیه در
هرچه ملکهٔ نفس شده است از اخلاق ردیه و صفات رذیله البته
خداوند رحمن نیز قلم عفو بر جرائم ایشان میکشد و طینت و ملکات
نفسانیه ایشان را تغییر میدهد انه علی کل شیء قدیر و بعباده رحیم قال الله
تعالی الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور خالق
متعال می فرماید که خداوند ولی یعنی ناصر و معین امور کسانی است
که دست از مقتضیات جبلیهٔ غیر ایمانیهٔ خود برداشته با در دایرهٔ

ایمان گذارند بیرون می آورد ایشانرا بسبب هدایت و توفیق دادن
از ظلمات و تاریکیهای کفر بسوی نور ایمان و همچنین می شود که اقتضای
طینت علیین در شخص باشد و بسوء فعل و عمل از قبیل مقتضیات خارجه
از طینت تغییر دهد آن اقتضا را و تبدیل کند باقتضای سجین و این غالباً از
مجاورت و مجالست با اغویا و اشقیا واقع میشود پس بسوء مجاورت
با ایشان نور ایمانی طینتی سلب و ظلمت کفر قائم مقام او میشود
❊ قال الله تعالی والذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم من النور
الی الظلمات یعنی کسانیکه کافر شدند اولیاء و نصرت کنندگان ایشان
از حدود الهی هستند بیرون میکنند ایشانرا از نور فطرة و اقتضای
طینت بسوی ظلمات فساد استعداد و انحراف از جهات هدایت
و سداد حاصل آنکه تمیز اصحاب یمین از شمال بر وجه انفصال در
این نشاه اجسام است که از جهة اتمام امتحان و تمیز فریقین از
یکدیگر خلق شده است خداوند متعال در سوره عنکبوت میفرماید
❊ الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا و هم لا یفتنون
و لقد فتنا الذین من قبلهم فلیعلمن الله الذین صدقوا و لیعلمن الکاذبین

ایشان طواغیت یعنی طغیان کنندگان
صح

یعنی آیا

یعنی آیا گمان کرده اند مردمان که ترک میشوند و دست بر داشته میشوند بمحض
اینکه بگویند ایمان آوردیم و حال آنکه امتحان و آزمایش نشده اند و هر آینه
امتحان و آزمایش نمودیم کسانیرا که پیش از ایشان بودند از جهة اینکه خداوند
عالم شود و بداند که کیست صادق و راست گو در ایمان و کیست کاذب
و دروغ گو در این ادعا و بیان این معنی موافق قرائة مشهور است که
لیعلمن را از ثلثی مجرد گرفته اند و بفتح یا و لام قرائة نموده اند و ایراد دیگر ظاهر
الورود است بر این قرائة و آن این است که لازم میاید که خداوند
عالمیان قبل از امتحان بندگان عالم نباشد بصدق و کذب ایشان
مدفوع است باینکه علم الله بر دو قسم است علم ذاتی که عین ذات است و در آن تغییر
و تبدل نیست و علم فعلی و آن علم بافعال مخلوقات است از حیث
وقوع و صدور آن افعال از ایشان و تطابق علم با معلوم فعلاً و معلوم است
که این علم از این حیث متوقف بر وقوع و صدور فعل است پس
تا فعل واقع نشود علم بآن حاصل نمیشود و علم واقع در آیه شریفه
این علم فعلی است نه علم ذاتی و در مجمع از امیر المؤمنین و حضرت
امام جعفر روایت کرده است که این دو بزرگوار قرائة فرموده اند

ایمان گذارند بیرون می آورد ایشانرا بسبب هدایة و توفیق دادن
از ظلمات و تاریکیهای کفر بسوی نور ایمان و همچنین می شود که اقتضای
طینت علیین در شخص باشد و بسوء فعل و عمل از قبیل مقتضیات خارجه
از طینت تغیر دهان اقتضا او تبدل کند باقتضای سجین و این غالبا از
مجاورت و مجالست با اغویا و اشقیا واقع میشود پس بسوء مجاورت
با ایشان نور ایمانی طینت سلب و ظلمت کفر قائم مقام او میشود

❊ قال الله تعالی والذین کفروا اولیاهم الطاغوت یخرجونهم من النور
الی الظلمات یعنی کسانیکه کافر شدند اولیاء و نصرت کنندگان ایشان
از حدود الهی هستند بیرون میکنند ایشانرا از نور فطرة و اقتضای
طینت بسوی ظلمات فساد استعداد و انحراف از جهات هدایت
و سداد حاصل آنکه تمیز اصحاب یمین از شمال بر وجه انفصال در
این نشاه اجسام است که از جهة اتمام امتحان و تمیز فریقین از
یکدیگر خلق شده است خداوند متعال در سوره عنکبوت میفرماید

❊ الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا وهم لا یفتنون
ولقد فتنا الذین من قبلهم فلیعلمن الله الذین صدقوا ولیعلمن الکاذبین

ایشان طواغیت یعنی طغیان کنندگان ❊ صح

یعنی آیا

یعنی آیا گمان کرده اند مردمان که ترک میشوند و دست بر داشته میشوند بمحض
اینکه بگویند ایمان آوردیم و حال آنکه امتحان و آزمایش نشده اند و هر آینه
امتحان و آزمایش نمودیم کسانیرا که پیش از ایشان بودند از جهة اینکه خداوند
عالم شود و بداند که کیست صادق و راست گو در ایمان و کیست کاذب
و دروغ گو در این ادعا و بیان این معنی موافق قرائة مشهور است که
لیعلمن را از ثلثی مجرد گرفته اند و بفتح یا و لام قرائة نموده اند و ایراد دیگر ظاهر
الورود است بر این قرائة و آن این است که لازم میاید که خداوند
عالمیان قبل از امتحان بندگان عالم نباشد بصدق و کذب ایشان
مدفوع است باینکه علم الله بر دو قسم است علم ذاتی که عین ذات است و در آن تغیر
و تبدل نیست و علم فعلی و آن علم بافعال مخلوقات است از حیث ❊
وقوع و صدور آن افعال از ایشان و تطابق علم با معلوم فعلا و معلوم است
که این علم از این حیث متوقف بر وقوع و صدور فعل است پس
تا فعل واقع نشود علم بآن حاصل نمیشود و علم واقع در آیه شریفه
این قسم فعلی است نه علم ذاتی و در مجمع از امیر المومنین و حضرت
امام جعفر روایت کرده است که این دو بزرگوار قرائة فرمودند

ولیعلمن بکسر لام از باب افعال پس معنی این میشود که آزمایش و امتحان نمودیم کسانیرا که قبل از شما بودند چنانچه شما را امتحان میکنیم از جهة اینکه اعلام کنیم و امتیاز فرمائیم صادقین در ایمان را از کاذبین ایشان پس مراد این خواهد شد که امتحان از جهة تمیز و معلومیة صادقین است از کاذبین در نزد خود ایشان والا همه کس ادعای صدق و ادعای مراتب صادقین خواهد نمود و بنابراین مصدق خواهد شد همان بیانی را که در سابق از همین باب بتفصیل گذشت و هیچ اعتراض هم وارد نخواهد آمد و نیز در سورهٔ مائده می فرماید ؛ ولو شاء الله لجعلکم امة واحدة ولکن لیبلوکم فیما آتیکم فاستبقوا الخیرات الی الله مرجعکم جمیعا فینبئکم بما کنتم فیه تختلفون ؛ یعنی و اگر بخواهد خداوند هر آینه قرار میدهد شما را یک گروه و متفقین در یکدین ولکن میخواهد امتحان و آزمایش نماید شما را در آنچه داده است بشما از شرایع مختلفه مناسب هر عصری و هر قرنی پس سبقت گیرید بسوی خیرات رجوع شما جمیعاً بسوی خداوند است پس آگاه خواهد کرد شما را خداوند بآنچیزیکه در او اختلاف کردید در دنیا و در سورهٔ کهف میفرماید انا جعلنا

ما علی الارض زینة لها لنبلوهم ایهم احسن عملا ؛ یعنی قرار دادیم آنچه در زمین است زینت و آرایش زمین تا آنکه امتحان و آزمایش کنیم اهل زمین را که کدام یک از ایشان نیکوتر هستند از حیثیت عمل و در سورهٔ تبارک می فرماید ؛ تبارک الذی بیده الملک وهو علی کل شیء قدیر الذی خلق الموت والحیوة لیبلوکم ایکم احسن عملا وهو العزیز الغفور یعنی با خیر و برکت است آن کسیکه در دست اوست ملک و او بر هر شیئ قادر و تواناست و آن کسی است که خلق کرده است موت را و حیوة را از جهة آنکه امتحان کند شما را که کدام یک از شما بهتر هستید از حیث عمل کردن و آیات و اخبار باین مضمون بسر حد تواتر است بدانکه آنچه بیان شد که بعضی در عالم ذر قبول کردند و بعضی قبول نکردند در غیر توحید و اعتراف بوجود صانع و مربی موجودات بود و اما در اذعان و اعتراف بوجود صانع پس چون تکلیف العباد و اعتراف بحجت و اخذ مواثیق رسالت و امامت و مودت اهل ولایت و غیر ذلک از تکلیفات عباد موقوف بر معرفت خالق است پس اول در عالم ذر با دله و براهین و حجج مفیدهٔ یقین اثبات توحید

والوهیّة خود نمود بر خلق عالم امکان و عهد اعتراف و شهادت گرفت
از ایشان و بعد ایشان را در معرض تکلیف و امتحان درآورد چنانچه در سورهٔ
اعراف می فرماید   و اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم
و اشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی شهدنا ان تقولوا یوم القیمة انّا
کنّا عن هذا غافلین او تقولوا انّما اشرک اباؤنا من قبل و کنّا ذریّة من
بعدهم افتهلکنا بما فعل المبطلون ۞ یعنی یاد کن ای پیغمبر زمانی را که
بیرون آورد پروردگار تو از ظهور و اصلاب بنی آدم ذریّه و اولاد
بنی آدم را و شاهد گرفت ایشان را بر نفسهای ایشان که آیا نیستم من
پروردگار شما گفتند بلی شهادت میدهیم که تو پروردگار ما هستی و این
شهادت و اقرار از جهة آن بود که کراهت داشتیم از آنکه بگویید در روز
قیامت که ما غافل بودیم از الوهیة و ربوبیّة پروردگار و یا بگویید که
اینست و جز این نیست که پدرهای ما کافر و مشرک شده بودند
قبل از ما و ما اولاد آنها بودیم که بعد از آنها بوجود آمده بودیم پس تقلید
کردیم آنها را پس آیا ما را هلاک میکنی بسبب آنچه کردند اهل ابطال یعنی
پدرهای ما که ما را گمراه کردند   مراد آنکه خالق متعال در عالم ذر

چنان نصب دلائل و براهین بر الوهیت و ربوبیّة خود نمود که مجال انکار از
برای ایشان نماند   و مقام علم ایشان بمرتبه رسید که شاهد شدند
بر نفسهای خود که نتوانند انکار نمایند چه که شهادت بعد از مرتبهٔ علم و یقین است
پس عذر ایشان در روز قیامت مسموع نخواهد شد که ما غافل بودیم یا پدرهای
ما مشرک و کافر شدند پس ما هم تقلید آباء خود کردیم و گمراه شدیم از جهة
آنکه کسیکه علم بچیزی حاصل نمود از روی برهان علمی و یقینی نبایستی
که تقلید کند غیر را پس از آیهٔ شریفه مستفاد شد که در عالم ذر معرفة ایشان
از جهة عباد برهانی و علم جبلّی شده است و بر همان جبلّت و علم محشور
بجسد انسانی و مخلوق بخلقت ناسوتی گردیده اند که اگر بخواهند تقلیداً
للآباء هم انکار نمایند عذر ایشان در قیامت مسموع نخواهد شد این است
که جمیع ادیان متشتته و مذاهب مختلفه از اقسام کفار و غیر کفار
قائل بخالق قادر و صانع مدبّر هستند و هیچ کس صانع را منکر
نیست و وجه آن است که همان آثار صنع که در عالم ذر نمایانیدند
از برای ذات موجودات که عارف شدند بر وجه یقین بخالق
خود در این عالم نیز موجود است بر نحویکه هر کس ادنی شعوری که

باعتبار او مکلف تواند شد داشته باشد علم جزم حاصل میکند بوجود آن
هر کاه نظر خود را مهمل نگذاشته فکر در آثار قدرت الهی و مصنوعات
نامتناهی حضرت سبحانی نماید و به بیند که کل آن بر وفق حکمت خلق شده است
پس نمی شود که بی صانع مدبر حکیم مخلوق شده باشد و اگر بخواهی التفات
کنی بآنچه ذکر شد از تحصیل معرفت نظری پس نظر کن بعین اعتبار در
آثار صنع پروردگار مثل اختلاف لیل و نهار و جریان
عیون و انهار و نزول ثلوج و امطار و اوضاع حکیم براری و
بحار و منافع مودعه در هر یک از معادن و اشجار و ثمار و لؤلؤ
و مرجان و غیر آن از نفایس بیشمار و حرکت سماء و اضطراب
هواء و تغییر اشیاء و اجابت دعاء و آنچه نازل میشود بر اهل
طغیان و فساد از بلاء و آنچه صرف می شود از بلاء و دواهی از اهل طاعت
در جاء و ایجاد موجودات و صنع مصنوعات و تکوین ابدان
و تقضی زمان و استقامت نظام و اصطکاک غمام و کیفیت
میکند از حیث برهان فکر در صنع خود انسان فضلا از سایر
انواع حیوان بجهت آنکه مصنوعات مبدعه در انسان دلیلی است بر

اصطکاک
بهم برخوردن
حاشیه

وجود صانع قاطع و برهانی است بر الوهیت او ساطع خلق کرده است
او را از تراب و بودیعه گذاشته است در اصلاب مستقر
کرد او را در رحم و گردانید علقه بعد از آن مضغه بعد از آن عظام
پس پوشانید بر او لحم پس گردانید او را خلقی سوی پس مهیا
فرمود از برای او لبن صافی و گردانید او را غذائی وافی که هر گاه
مص کند جاری می شود لبن و محتبس میشود هر گاه بر دارد دهن
بودیعه گذاشت محبت او در قلب ام تا تحمل نماید آنچه لازمه تربیت
اوست از کلفت و تکلیف بر دل شود زحمات شاقه او را
بر وجه مهربانی و رأفت تا منتقل شود از حالی بسوی حالی تا برسد
بحد کمال و عطا می کند در خلال این احوال آنچه لازمه تکمیل
مراتب اوست در مقام استکمال از نطق فصیح و فکر صحیح
و سایر قوای ظاهریه و باطنیه و اعضاء و جوارح بدنیه که اگر
در معرض تحریر در آید بر وجه مفصل بر هر عضوی تحریر شود کتابی
مطول تا آنکه کامل شود از جهة او استعداد در تحصیل امور معاش
و معاد و بشناسد خالق خود را از روی البصیرت و معرفت و

لحم
گوشت
حاشیه

دمشی کند در سلوک بندگی ذات غنت تا آنکه مستعد شود از جهة
تنعم بنعمهٔ ابدی و قابل شود از جهة جلوس بر اورنگ سلطنت
سرمدی ولی بہمین حالت این بی انصاف انسانی را که چشم از ہمہ
اسباب بصارت پوشیده بسبب سیده این ہمه آثار قدرت نامتناہیہ
که کلا بر وجه حکمت خلقت شده است بسوی دہر بلاشعور و خود را قرار
میدہد اعمی و کور ومن لم یجعل الله له نورا فماله من نور بلی
چون چشم از نور ہدایت منصرف کرده است و شہوات
نفسانی را که مابه الامتحان عالم انسانیست بر خود امیر نموده است
و عزت و دولت اعتباریهٔ چہار روزه عالم فانی را بر عزت
و سلطنت باقی ترجیح داده است و احکام تکلیفیهٔ الہیه را
در پس پشت انداخته است و زمان خود را مدام در اجرای
احکام نفس اماره میشومه صرف فرموده است البته باعث شده است
که نور فطرة اولیهٔ الہیه که با آن ارائهٔ طریق حق می شود سلب شود
و در تیه ضلالت گمراه گردد و این جزای کفران خود عبد است
که از قبل سوء قبح اختیار او حاصل گردیده است والا اگر با آن نور

شـ اشاره است بسوی جماعت دہریه و نیچریه که درین زمان طلوع و بروز کرده ... منه

بر طریق ہدایت مشی می نمود آن نور فطرت بجزای شکران این
ہمت مرتبه تزاید حاصل می نمود تا باعلی مرتبهٔ ہدایت میرسید که ایصال
بسوی مطلوب است که دیگر ضلالت و گمراہی امکان ندارد پس چون خالق
ودود بسوء اختیار این انسان عنود سلب این نور از او فرمود
این کمبخت گمراه مستقل گردید والا بچه سبب انکار و تیه می نماید
و بکدام دلیل متمسک میجوید اگر یکی از مصنوعات فرنگی که مشتمل
بر اسباب و آلات بسیار و ہمه آن الات را نفهمند که ہر کدام از جهة
چه چیز نصب شده است مگر چند آن که حکمت آنها مخفی بماند البته بگویند
ما نفهمیدیم و حمل بر عدم حذاقت فرنگی نمی کنند و نمی گویند این فرنگی
لغو و عبث را مرتکب شده است در مصنوع خود بلکه اگر اغلب او را
بر وجه حکمت و حذاقت می یابند و یا نمیگویند که این مصنوع خود
بخود و بی صانع پیدا شده است پس چه شده است ایشان را
که ہزاران حکمت خلقت مصنوعات بدیعهٔ الہیه را که عقل بر فہم آنہا
مستقل است و محل انکار نیست و خود نیز اذعان بر حکمت آنہا
دارند ہیچ تاثیری نمی بخشد در آنہا و محض چند چیز که نمی فهمند ؛

حکمت آنها از دهری مذهب میشوند و حال آنکه حکمت انبیا نیز
در نزد حافظین شریعت ظاهر و مبرهن است و هر چند جهال از جهة
عدم استعداد و بصارت باطن از فهم آن عاجزاند مثل آنکه
رنگ سرخ و زرد و غیر آن از الوان مرئیه بر صاحبان ابصار ظاهره
ظاهر است و همچنین الوان غیر مرئیه را بر قیاس مرئیات میتوان
بایشان فهمانید ولی اگر بخواهیم بکورها در زاد بفهمانیم الوان را که
باین صورتند و هر کدام از دیگری ممیز باین تمیز است هرگز
نخواهد فهمید و اما اگر با انصاف و در فطرت صاف باشد
انکار هم نخواهد کرد و این قدر قیاس عقلی جاری خواهد نمود
که در صورتیکه جمیع ذوی الابصار بر وجود الوان معتقدند پس
جای انکار نیست و اذعان بآن واجب است پس در اینمقام
میگوییم که جمیع عقلاء و ذوی البصائر جمیع مذاهب و ادیان معتقدند
بر وجود صانع با قطع نظر از آنکه یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر با
معجزات ظاهره باهره آمدند و خبر دادند بوجود واجب الوجود
پس بجهة اهل انصاف همین قدر کافی است در اذعان بوجود

صانع فرض

صانع فرض میکنیم ظلمت جهالت و خبث فطرة و سلب
سعادت دامن گیر شد بر این انکار و یا تحصیل عزت و اقبال و
اندوختن مال و منال او را در ضلالت انکار پروردگار گرفتار نمود
معلوم نیست که چه داعی در وجود ایشان در اضلال دیگران پیدا شده است
و قصد تقرب بکدام اله میجویند که این مسکینان وادی جهالت را
بدار البوار کفر و ضلالت دعوت مینمایند و تزلزل در ارکان ایمان
این کم‌بختان می اندازند مسموع میشود که این جماعت خدا
نشناس انسان را قیاس بر مثل اشجار و گیاه است اساس
مینمایند که چنان چه از تربیت دهر سبزی شوند و خشک میگردند
و خاک می شوند و اثری از آثار ایشان باقی نمی ماند همچنین است
انسان ببین چه قدر از طریق عقل گمراه شده اند چه که عقل سلیم و حد
و حاکم است که اشرف مخلوقات این عالم بحسب صورت و سیرت
و عقل و تدبیر امور و تحصیل معاش و قوه نطق و سایر قوای ظاهریه و
باطنیه و استعداد فهم و ترقیات کلیه در ملکات علمیه و غیر ذالک از آنچه
از تعداد خارج است انسان است و هیچ موجودی از موجودات این عالم

وعملیه

نمیتواند همسری کند با انسان پس چگونه عقل حکم میکند که چنین
مخلوق اشرفی قیاس شود بر مثل حشیش و گیاه و بجهة آنکه معین است که
مقصود از وجود این اجسام نامیه حصول منفعتی است که عاید شود بمخلوق
دیگر از حیوان و غیر حیوان بخلاف انسان که معین است که وجود و خلقت
او مقصود بالغیر نیست بلکه عقل و نقل مستقل است که آنچه مخلوقات است
از ذوات ممکنات این عالم همهٔ آنها را انسان علة غائی است
پس خلق شده اند یا از جهة منفعة و جمله بسوی ایشان لو بوسایط
بیشمار و یا از جهة آنکه اسباب و محل اعتبار شوند از برای معرفت
پروردگار و یا منشأ گردند از جهة انتزاع تصور تعذیب و تنعم
در آخرت و فهم عوالم جنت و نار و یا محل شوند از برای امتحان
و آزمایش ایشان در این دار ناپایدار و غیر ذلک از آنچه بر
عقول ذوی الالباب پوشیده نیست پس از روی عقل قطع نظر
از تصریح شرع می فهمیم که چون ایجاد هر چیز در این دنیا از جهة وجود
انسان شده است پس باید غرض بزرگی از وجود انسان که
مونهٔ عالم امکان است نیز محط نظر خالق منان بوده باشد تا آنکه

از جمله آیات نقلیه این آیه شریفه است و خلق لکم ما فی الارض جمیعا حاشیه

ایجاد ش لغو و بیفایده نباشد و چون از خال آن غرض تفتیش نمائیم
از روی عقل و شرع خواهیم فهمید که آن غرض نیست مگر عبادت
و حصول معرفت و بندگی معبود و دود در این عالم و
وصول بنعم و فیوضات نامتناهیه او بر وجه اتم در آن عالم ؛
حاصل آنکه ظهور خالق و صانع بمرتبه ایست که اگر کسی انکار نماید
باید دلیل اقامه کند بر آن و هرگز اقامه نخواهد کرد و آثار وجود او پس
جمیع مصنوعات دلیل بر صانع قادر متعالست هر سبزه که
از زمین بر آید بر وحدت او زبان گشاید و در کافی و
توحید چنانچه محدث فیض در صافی نیز متعرض است از حضرت
باقر روایت کرده اند که آن حضرت سؤال شدند از این آیهٔ شریفهٔ
سابقه و اذ اخذ ربک من بنی آدم الی آخرها حضرت فرمودند
اخرج من ظهر آدم ذریته الی یوم القیمة فخرجوا کالذر فعرفهم نفسه
و اراهم صنعه و لولا ذلک لم یعرف احد ربه یعنی بیرون آورد
خالق عالم از پشت آدم اولاد او را تا روز قیامت پس بیرون
آمدند مثل مورچه های بسیار کوچک پس شناسانید خودش را با یشان

و نمایانید ایشانرا صنعتهای خود که دال بر وجود صانع بود و
اگر شناسانیده بود خود را بایشان و عارف نفرموده بود ایشانرا
بمصنوعات خود هیچ کس نمی شناخت پروردگار خود را
پس این حدیث شریف نیز مثل آیهٔ شریفهٔ سابقه دلالت میکند
که در عالم ذر خداوند لم یزل آثار صنع خود را بایشان نمود و
ایشانرا بربوبیت خود عارف فرمود بطوریکه مجال انکار از برای
ایشان باقی نماند پس هر کس انکار کند نیست انکار او مگر از روی
عناد و لجاج شیطانی و اغراض فاسدهٔ نفسانی و عذر هیچکس
در عالم قیامت که عالم مظاهر ثمرات اعتقاد و اعمالست مسموع
نخواهد شد و از جملهٔ اخباریکه دلالت میکند بر امتحان اصحاب
یمین و شمال قبل از خلقت ایشان در این عالم اجسام این
حدیث شریف است در اصول کافی مروی از حضرت
صادق پس حضرت بعد از سؤال شدن از تفسیر آیهٔ شریفه واذ اخذ
ربک من بنی آدم الی آخر الآیه فرمودند که ان الله عز و جل
قبض قبضة من تراب التربة التی خلق منها آدم فصب علیها

الماء العذب الفرات ثم ترکها اربعین صباحا ثم صب علیها الماء
المالح الاجاج فترکها اربعین صباحا فلما اختمرت الطینة اخذها
فعرکها عرکا شدیدا فخرجوا کالذر من یمینه وشماله وامرهم جمیعا ان
یقعوا فی النار فدخل اصحاب الیمین فصارت علیهم بردا وسلاما وابی
اصحاب الشمال ان یدخلوها یعنی حضرت فرمودند که خداوند
عالم گرفت قبضهٔ از آن خاک که طینت آدم را خلق کرد از آن
پس ریخت بر آن خاک آب شیرین خوشگوار پس گذاشت او را
تا چهل صباح بعد از آن ریخت بر آن آب شور تلخی را پس
گذاشت او را تا چهل صباح پس چونکه تکمیل شد تخمیر آن تراب
از این دو آب گرفت آن طینت را پس مالید او را مالیدن سختی
پس خارج شدند مثل مورچهای بسیار کوچک از طرف یمین
و از طرف شمال و امر کرد خداوند متعال ایشان را که بروند در
آتش پس داخل شدند اصحاب یمین در آتش پس گردید آتش برایشان
سرد و سلامت و ابا کردند اصحاب شمال اینکه داخل شوند
پس از این حدیث استنباط میشود آنچه ذکر شد در سابق که ذریهٔ

بنی آدم غیر از سابقین در عالم ذر امتحان شدند و بسبب این امتحان
اصحاب یمین و شمال از یکدیگر ممتاز گردیدند و بمقتضای آن در این
عالم طینت خلقت یافتند پس در این حدیث شریف صورت
امتحان بیان شده است که بدو طینه همه را از دو مقتضی متساوی
متضاد خلق فرمود و بصورت مورچهای کوچک ظاهر نمود و
کمال قوه شعور با ایشان عنایت فرمود چنانچه صاحب صافی در
تفسیر خود از حضرت صادق روایت میکند که آنحضرت سئل کیف اجابوا
وهم ذر فقال جعل فیهم ما اذا سئلهم اجابوه یعنی حضرت سوال
شدند که چگونه جواب دادند مخلوق و حال آنکه بودند بصورت مورچه
پس حضرت فرمودند که خداوند متعال قرار داد در ایشان از عقل و
شعور چیزیکه هرگاه سؤال می فرمود ایشان را جواب میدادند
او را پس ایشانرا مختار نمود که میخواهید اختیار نمائید طرف
یمین را که طریق جنت است بگذاشتن خواهشهای نفسانیه
عاجله دنیویه و قیام بر احکام شریعت حقه الٰهیه و
میخواهید اختیار نمائید طرف شمال را که طریق بسوی دار البوار است

باختیار کردن شهوات حیوانیه و لذات دنیه فانیه این دار فانیه پس
هر کس بطرف اول مشی نمود از اصحاب یمین و مستحق عنایت
رب العالمین گردید و هر کس بطرف ثانی میل کرد از اصحاب
شمال و خود را محروم از رحمة خالق لایزال نمود و در بیان این حدیث
تنبیهاتی است که لازم است در عرض بیان درآید تا اینکه رفع
بعض اشکالات بر آن مترتب گردد تنبیه اول آنکه مراد از یمین
ارواح سابقین اند از انبیا و اولیا و ائمه هدی که شأن بیان خلقت
ایشان که از جهة ارشاد خلق و داخل نمودن مردم با دین حق قدم در
دایره عالم تکلیف نهاده اند و از جهة اصحاب خود با یمن و برکت ایشان موفق
شده اند و طرف ایشان طریق بسوی جنت است پس هر کس بطرف
ایشان مشی نمود یعنی اسلام و ایمان با ایشان آورد و مستحق بسبب
و طریقه ایشان گردید و جمیع احکام وارده من الله را از ایشان
طوعاً و رغبةً قبول نمود از اصحاب یمین شد و هر کس برخلاف
ایشان مشی نمود داخل در ضلال و از اصحاب شمال گردید و مراد
از شمال نیز نفوس شیطنتیه ضاله مضله ایست که در مقابل سابقین

علم ضلال و اضلال برپا نمود و خلق را از ایشان منحرف می نمایند و بدا
حیل و غرور شهوات نفسانیه و حمیه و عصبیه جاهلیه و عزت و ریاست
اعتباریه این دار فانیه خلق را صید مینمایند و آتش در خرمن عقاید و
اعمال ایشان انداخته داخل در اصحاب خود میگردانند و این نفوس
شریره نفوس ابلیسیه است که در قبال نفوس سابقین مخلوق شدند
و چون این نفوس طیبه در مقام عبودیت و بندگی ارتفاع
مکان و رفعت شان در نزد خالق منان یافتند نتوانستند برابری
کنند و منزله ایشان پست شد پس بر این نفوس علیه
حسد و تکبر ورزیدند و بسبب آن ملعون و مطرود خالق گردیدند
پس در مقام عداوت و تلافی برآمدند و چون ید امکان تصرف
وساوس ایشان در این نفوس سابقین که از مخلصین حضرت رب
العالمین اند کوتاه بود همت بر وسوسه اولاد و اصحاب ایشان
گماشتند که اثر حسد خود را بر ایشان ظاهر سازند و ایشان را
از مشی بطرف یمین منحرف ساخته در سلک اصحاب خود منسلک
داشته با خود بجهنم واصل سازند و کام خود را برآرند و حدا

متعال هم بمقتضای حکمت و مصالح چند که تمیز ان اخیار
عباد است و امتیاز صالح از طالح و اهل عناد است ایشان را تا روز
و اهم ایشان را اصحاب شمال گذاشت تنبیه دوم اگر
قبول هر یک از اصحاب یمین و اصحاب شمال در عالم ذر بر دو
نهج واقع شده است اول در مقام اعتقاد که اصل است دوم
در مقام عمل که فرع است پس اصل در قبول اصحاب یمین اصول عقاید
حقه است که شهادت است بالوهیت بر وجه اذعان مع جمیع
توابع آن از اعتقاد بثبوت صفات ثبوتیه جمالیه آله که تعبیری
شود بصفات جمال و سلب جمیع صفات سلبیه از آن ساحت
بارگاه که تعبیر می شود بصفات جلال و همچنین شهادت
برسالت و نبوت رسل و انبیا و ولایت و امامت اوصیاء و
ائمه هدی و جمیع توابع آن از اذعان و اعتقاد بحقیت آنچه نازل شده است
از احکام متعلق باشد بامر عبادت مثل احکام خمسه تکلیفیه و چه متعلق
بود بامر معاش مثل سایر احکام از عقود و ایقاعات شرعیه مثل
حلیت محللات و حرمت محرمات و احکام ارث و حدود

وغیر آن از احکام منزله از جانب خداوند ودود و چه متعلق باشد بامر معاد مثل وقایع بعد الموت الی یوم المعاد از سؤال نکیر و منکر و حشر جمیع اجساد عباد در عرصهٔ محشر و نشر صحایف اعمال و توفیة اعمال بر وجه کمال اگر خیر است خیر و اگر شر است شر و غیر ذالک از آنچه ذکر آن ١١ گذشت حصه را در عالم قبل نمودند و اعتقاد ثابت جازم باو ورزیدند مسلم و مؤمن شدند و از اصحاب یمین گردیدند و بطرف یمین میل نمودند چنانچه هر کس انکار کرد شیئی از این عقاید را از اسلام و ایمان محروم شد و از اصحاب شمال گردید و بطرف شمال میل نمود چه که همین انکار نیز اصل در اصحاب شمال است پس معیار و ملاک در اصحاب یمین و شمال این دو اصل است یعنی ایمان آوردن بر وجه مزبور بسابقین و عدم ایمان بایشان بر وجه اعتقاد و یقین و هر چند برد کردن یک حکم باشد از احکام منزله بر ایشان از جانب رب العالمین پس هر کس داخل در اصل اول شد پس در اسلام و ایمان و اعتقاد حقه خود سعید ابدی شد که ثمرهٔ آن خلود در جنت بحسب عاقبت و متنعم شدن بنعمت دائمه آخر نشست

١١ شریعت بر آن قائم است پس کسانیکه جمیع این عقاید صحیح

و هر کس داخل در اصل دوم و از اصحاب شمال گردید شقی ابدی شد که ثمرهٔ آن نیز خلود در نار بعد از این دار و همیشه معذب بودن بعذاب درکات دار البوار است و خداوند متعال طینت قلوب صنف اول را بجزای قبولشان از فاضل طینت سابقین که از علیین است در این عالم خلق مخلوق فرمود چنانچه گذشت این است که مؤمن موحد اگر عالم کافر شوند در اعتقادات او خللی واقع نمی شود و بر طریقهٔ توحید و رسالت و امامت مستقیم است و طینت صنف دوم را بشومی و قبح اختیار او از طینت سجین مخلوق فرمود اینست که بسیار کسان دیده میشوند که حقیقة دین و مذهب و هر چند بدیهی شود و براهین یقینیه بمنزله رسد که تشکیک در آن محال شود این کمبخت شوم بمقتضای خبث طینت از قبول آن ابا میکند و امتناع می ورزد و این جزای قبول اوست در آن عالم ٧ و هر چند خداوند متعال بوسعت رحمت خود او را مجبور و مفطور بر این اقتضا نفرموده که اگر بخواهد رجوع کند بدین حق نتواند بلکه

٧ در این عالم

هروقت بخواهد رجوع کند میتواند و مستور تا در این دار است اختیار باقی است و میتواند بمجاهدات و ریاضات شرعیه این مقتضیات را باضداد انها تبدیل نماید چنانچه اشاره بآن در سابق نیز شد و امّا قبول در مقام عمل که فرع است مثل عمل بواجبات از صلوة و صوم و زکوة و خمس و حج و جهاد و امر بمعروف و نهی از منکر و غیر آن از مقدمات و اجزاء و شرایط و همچنین ترک منهیات از محرمات کبیره و غیر آن از صغایر و خلاف مروت پس قبول این فروع نسبت باصحاب شمال معدوم المصداق است چه که هر فرعی تابع اصل خود است و این صنف از فیض اصل محروم شده اند این در صورتی است که هیچ از عقاید اصول حقه را قبول نکرده باشند مثل کفار دهری و وثنی و غیر آن و امّا نسبت بکسانیکه قبول آن اصول ایشان بر نهج صحت یعنی جامع جمیع شرایط و اجزاء که از هر جهة مطلوب شریعت باشد واقع نشده است بلکه واقع شده است بر وجه فساد مثل انکه واقع شده باشد با انکار شیئی از ضروریات دین و یا مذهب پس جمیع اعمال فرعیهٔ ایشان نیز ناهنجار

مستور است چه که صحت فروع مترتب بر صحت اصول است بلی در منهیات هر قدر تجرّی نمایند عذاب ایشان در آخرت زیاد خواهد بود چنانچه هر کس از ایشان اعمالی از و صادر شود و صفاتی ملکه او گردد که آن اعمال و صفات فی حد نفسه پسندیده خداوند متعال باشد مثل اغاثهٔ مستغیث که رفع ظلم از مظلوم و اعانهٔ محتاجین و عدل و سخاوت و خفض جناح و فروتنی از برای مؤمنین و علمای دین و غیر این از صفات و اعمال محموده پس چون سنّت سنیّهٔ خالق متعال جلّ ذکره بر آن تعلق گرفته است که عمل هیچ نیکوکاری را ضایع نفرماید جزای عمل این اشخاص را غالباً در دنیا بر وجه اکمل و اوفی بایشان ایصال میفرماید و احقاق حقوق ایشان مینماید این است که می بینی غالب کفار را و معاندین دین مبین و مذهب حق را که در کمال عزت و جلال و ثروت و اقبال بسر میبرند و اگر چیزی از اجور و ثواب ایشان بآخرت افتد باعث تخفیف عذاب ایشان خواهد شد ولی باعث نجات از جهنم نخواهد گردید و از

وازاینجاست که خلاق عالم در قسم مبارک ششم اشاره بهمین بیان
فرموده می فرماید ولولا ان یکون الناس امّة واحدة
لجعلنا لمن یکفر بالرحمن لبیوتهم سقفاً من فضّة ومعارج علیها یظهرون
ولبیوتهم ابواباً وسرراً علیها یتّکئون وزخرفاً وان کل ذلک
لمّا متاع الدنیا والاخرة عند ربک للمتقین ترجمهٔ آیهٔ شریفه
آنکه واگر نه این بود که ناس گروه واحدند پس در کفر رغبت
میکردند هرگاه کفار را در نعمت ووسعت میدیدند بجهة حب
ایشان دنیا را هر آینه قرار میدادیم از برای کسانیکه کافر میشوند
بخداوند رحمن از برای خانه های ایشان سقفها و بام ها از نقره
ودرجات قرار میدادیم از برای آن بیوت وسُقُف که بسبب
آن عروج نمایند ومُشرف شوند بر منظره های آن سطوح
واز برای بیوت ایشان ابواب مقرر می نمودیم وتختها قرار
میدادیم کلا از نقره که تکیه کنند بر آن تختها وعطا میکردیم انواع
چیزهای زینت داده شدهٔ بطلا وفضّت کل اینها مگر متاع دنیا
وآخرت در نزد پروردگار تو از برای متقیان وپرهیزکاران است

تمام شد

تمام شد ترجمهٔ آیهٔ شریفه پس مراد از آیهٔ شریفه والله اعلم
آنست که چون از کفار گاهی اعمالی صادر می شود که آن اعمال
فی حدّ ذاته محبوب خالق لایزال است که باید ثمرهٔ جزا بر آن
مترتّب شود پس در همین دار که محل اقتصار همت کفار است
بمقتضای قصود شان که منتهای مرتبهٔ عزت این دار فانیه است
توفیهٔ اعمال در حق ایشان می شود وبجهة عدم حکمت در توفیهٔ
کل اعمال ایشان در این نشأه حال بر فرض زیادتی آن اعمال
آنچه باقی می ماند از مراتب جزائیهٔ ایشان حواله به نشأهٔ اخرت و میت
میگردد و چون بواسطهٔ کفر در آخرت از نعمت جنت محرومند
وتسلّم تقدیر از قبل تدبیر ایشان بمقتضای العبد یدبّر والله یقدّر
بر تعذیب ایشان در درکات جحیم جبران باقیه است در تخفیف
عذاب ایشان ثمری نبخشد و اینکه خالق متعال در آیهٔ شریفه اسم
مبارک خود را برحمان بیان نموده ولمن یکفر بالرحمن فرموده است
نیز اشاره بهمین نکته است که خداوند رحمن بسبب کفر اجر کافر را
ضایع نمی فرماید واعمال خیریهٔ او را در همین دنیا بروجه کامل

باو ایفا می فرماید ازجهة آنکه رحمت رحمانیه مقصور بر دنیاست
و آن عام است که شامل کافر و مؤمن هر دو می شود بخلاف
صفة رحیمیت که آن مقصور بر آخرت است و خاص مؤمن است
و غیر مؤمن در او شرکت نیست و اینکه خداوند تبارک و تعالی در
مقام اعطاء جزائیه کفار بیوت را و آنچه متعلق بتکمیلات بیوت است
تخصیص بذکر فرموده است آن است که عمدهٔ تجمل دنیا تجمل بیوت
و متعلقات بیوت است و وقتی تجمل بیوت و زخرف آن پرداخته
می شود که سایر تجملات و زخارف نیز بر وجه اکمل صورت پذیر
شده باشد پس فرد اظهر را که مستلزم و حاوی سایر
افراد تجملیهٔ دنیویه است مخصوص بذکر فرموده است و نکتهٔ
دیگر در این تخصیص اشاره بسوی نهایت آرزو و همم اهل کفار است
که بجزای اعمال خود مترصد آنند با آنکه در نظر اولو الالباب و
صاحبان بصیرت غیر قابل آن است که عمر گران بها را در
تحصیل آن مصروف دارند و چشم از عطیات باقیهٔ اخرویه
پوشیده گردانند و نکتهٔ دیگر اشاره بسوی اسرافی است که

وجهت همت این دون همتان وادی ضلالت واقع شده است
که در امر اخرویه و دار باقیه خود قصور میورزند و در امور عیشیهٔ چهار
روزهٔ عمر بی اعتبار این دار فانیه اسراف و تبذیر می نمایند
و خود را در زمرهٔ اخوان الشیاطین بنص آیهٔ شریفهٔ ان المبذرین
کانوا اخوان الشیاطین داخل میسازند و این اسراف
و تبذیر اگر چه باسباب خدائی و عطیهٔ رحمانی است بر فرض ابتغاء
آن ولی مسبب از اراده و خواهشهای خود این فرقهٔ ضالهٔ
شیطانی است که در عوض اعمال خیریهٔ خود خواهان تمتیع این را
حضرت خالق سبحانی در آیات قرآنی فرموده می فرماید
مَن کانَ یُرِیدُ حَرثَ الآخرة نَزِد لَهُ فی حَرثِه وَمَن کانَ یُرِید
حَرثَ الدُّنیا نُؤتِه مِنها وَما لَهُ فی الآخرة مِن نَصِیب ترجمهٔ
آیهٔ شریفه وافی هدایه آن است که کسیکه اراده کند کشت و
زراعت آخرت را می افزائیم و زیاد میکنیم بر کشت او و کسیکه
اراده کند کشت دنیا را میدهیم او را نصیبی از دنیا و نیست از
برای او نصیبی در آخرت تمام شد ترجمهٔ آیهٔ شریفه و در حدیث

قدسی است چنانچه صاحب علل در علل از حضرت صادق ع
روایت فرموده است که خداوند متعال در حدیث قدسی
میفرماید لولا ان یجد عبدی المومن فی نفسه لعصبت الکافر
بعصابة من ذهب یعنی اگر نبود که خطور میکرد در قلب بندهٔ
مؤمن من چیزی هر آینه می بستم بر سر کفار دستمالهای از طلا
و امّا قبول در مقام اعمال از اصحاب یمین پس در سابق گذشت
که بقدر اعداد نفوس اختلاف در مراتب قبولِ ایشان واقع
شده است و خداوند متعال هم جلّ شأنهٔ مقتضیات قبول
ایشانرا از سعادت و شقاوت بحسب عمل و طینت ایشان
تمیز فرموده است چنانچه آثار و اقتضای آن در این عالم از
کیفیت اعمال و اختلاف رفتار خلق واضح و لایح است •
و آنچه در این حدیث شریف ذکر شده است از امتحان
امتحان در مقام اعتقادات است نه اعمال بجهة آنکه ذکر
شد که معیار گردیدنِ از اصحاب یمین باعتقاد است نه بعمل
پس هر کس اسلام و ایمان آورد بسابقین باعتقاد ثابت جازم

از اصحاب یمین شد و هر چند در اعمال مخالفت ورزد و طریق اشقیا
و اغویا پیماید بلی آنچه قصور ورزند در اعمال فرع و مرتکب
شوند از منهیات شرع مواخذه و تعذیب خواهند شد بقدر آن
چه در دنیا بابتلای بمصائب از فقر و مرض و بلیات و غیر آن و چه
در شداید موت و صعوبات آن و چه در دواهی قبر و سؤال نکیر
و منکر و ظلمة و فشار قبر و غیر آن و چه در عالم برزخ تا
قیامت و چه در عرصهٔ محشر تا فراغ خلق از حساب که امتداد
آن پنجاه هزار سال است و چه در دوزخ و درکات
جحیم بر فرض زیادتی اعمال شر و معاصی که بجز جهنم کافی در
تخلیص و توفیهٔ آن اعمال نشود ولی عاقبت بعد از چشیدن
ثمرات و بالِ اعمال مستخلص از عذاب و مستحق دخول جنت و خلود
در عوالم قدس که از ثمرات و لوازم اعتقادات اصحاب یمین است
خواهند شد تبصرهٔ ایست متعلق باین مقام که لازم است
که ذکر شود و آن این است که بیان شد که مراد از یمین انبیا و
اولیا هستند از سابقین و ذکر خواهد شد در مقام خودش

که نبوت و ولایت جمیع انبیا و اولیا مأخوذ از نبوت و ولایت
حضرت خاتم النبیین و امیر المومنین است پس اصل در جمیع
نبوتها و ولایتها این نبوت و ولایت کاملهٔ متاصله است
و این نیز معین است که جمیع ثمرات نبوت حضرت خاتم النبیین
در ولایت و امامت حضرت امیر المومنین منطوی است چنانچه
گذشت و تحقیق شد که امامت و ولایت حضرت امیر عین
امامت و ولایت پیغمبر است و باطن نبوت و رسالت آن
سرور است و خود حضرت امیر نیز بمنزلهٔ نفس پیغمبر است
پس ثمرات نبوت و ولایت و امامت جمیع انبیا و اولیا و
ائمهٔ هدی در حضرت امیر جمع و آن بزرگوار مجمع و منبع جمیع
این فیوضات و ثمرات است و امامت و ولایت آن
حضرت نیز حاوی جمیع عقاید حقهٔ جمیع انبیای و اولیای
ابرار است پس اعتقاد بولایت و امامت آنحضرت
جزء اخیر علت تامهٔ کل عقاید حقه است و مستلزم اعتقاد بحقیقت
جمیع انبیا و رسل ماضیه و ائمهٔ قرون خالیه است در حیات و نیکیه

مراد آنکه اعتقاد بامامت و ولایت آنحضرت در حقیقت منتج ثمر است که اعتقاد بجمیع انبیا و رسل و اوصیاء ایشان داشته باشد والا اگر کسیر از انبیا یا اعتقاد حقه ایشان را انکار نماید کانه انکار امامت و ولایت حضرت امیر را نموده است همچنین اوصیاء ایشان و اعتقادات حقهٔ اوصیاء
منه حاشیه

حقیقه

حقیة ایشان بر وجه یقین بتواتر و غیر آن ثابت شده باشد
پس یمین کامل جامع آن بزرگوار است پس در هر کجا از قرآن
و اخبار که لفظ یمین ذکر می شود منصرف بیمین کامل است
که ذات بایمن و برکت آن حضرت باشد و قرینهٔ قویه بر
این مطلب تطابق لفظ یمین است بالفظ علیؑ در اعداد حروف
پس یمین نیز در عدد یکصد و ده است مثل علیؑ پس هر قدر از
نفوسی که در عالم ذر قائل بامامت یمین کامل یعنی حضرت
امیر المومنینؑ و امامت یازده فرزندش که عین امامت
اوست شدند و طوق اطاعت و اعتقادات آن سرور را
که حاوی اطاعت و اعتقادات جمیع انبیای سابقین است
در گردن انداختند از اهل یمین شدند بسبب عاقبت مستحق
نجات و جنت گردیدند و هر چند معاصی بیشمار از ایشان صادر
شود پس این ایمان ایشان بآن حضرت حسنه ایست
که هیچ معصیت ضرر بآن نمی رساند و صاحب او را از ایمان
خارج نمیگرداند و هر چندان معاصی فی حد ذات خود موجب

موجب تعذیب صاحب خود خواهد گردید اگر توبه و انابه و اعمال نیک
جبیره نکرده باشد چنانچه ذکر شد   و از این بیان واضح شد
معنی حدیث شریف مشهور که حب علیٍ حسنة لا یضر معها سیئة
یعنی حب علی حسنه ایست که ضرر نمیرساند با او هیچ سیئه و گناهی
پس مراد از حسنه در این حدیث و امثال این حدیث ایمان
بآن حضرت و قبول ولایت آن عالیمرتبت است که هیچ معصیتی
از معاصی جوارحیه خلل در این ایمان نمی اندازد و این ایمان را
سلب نمیکند در صورتیکه جامع جمیع شرایط باشد و هرچند
در این سلسله ازمنه متمادیه از دنیا تا صفحه قیامت بجزای
وزر و وبال خود خواهد رسید و غالب معاصی در عرصه قیامت
بشفاعت ارباب شفاعت یعنی پیغمبر خدا و ائمه هدی و علمای
دین مبین معفو و مغفور خواهد گردید هیچکس از اصحاب یمین
در گرو اعمال خود باقی نخواهد ماند چنانچه نص آیه شریفه است
که کل نفس بما کسبت رهینة الا اصحاب الیمین ترجمه آیه وافی
هدایه آن است که هر نفسی در روز قیامت در گرو اعمال

خود است که اصحاب یمین یعنی شیعیان و پیروان حضرت امیرالمؤمنین ع
موافق بسیار از اخبار کسانی هم خواهند بود و از اهل معاصی از اصحاب
ولایت که در جهنم داخل خواهند شد بسبب زیادتی معاصی خود و سالها
در جهنم خواهند ماند از سالهای آخرت که هر روزی از آن بقدر هزار سال
دنیاست   پس بعد از انقضای زمان عذاب آنها جبرئیل ع از
جهنم عبور خواهد نمود و بر حال ایشان مطلع خواهد شد   و بخاتم
انبیا اخبار خواهد داد   و آن حضرت ایشان را شفاعت خواهند
فرمود   و از عذاب مستخلص خواهند نمود   و این جماعت نیز
قطعاً از اهل یمین خواهند بود   چه که اهل شمال در جهنم مخلد خواهند بود
و نجات و استخلاص از برای ایشان نخواهد بود   پس این جماعت
مستثنا شده اند از تحت آیه شریفه سابقه بدلیل منفصل و وجه
آنکه در حدیث شریف اخذ بولایت و ایمان بحضرت امیر تعبیر
بلفظ حب شده است بعلاقه لزوم اشاره ملیحه است بآنکه
ولایت سایر ائمه ع نیز در این حب و ولایت مأخوذ است
چه که لفظ حب باعتبار بینه و زبر یعنی حروف اصلی و تولیدی

دوازده است   پس اشاره بدوازده حب است وچون
اصل در ائمه حضرت امیر است که ابو الائمه است ونسبت سایر
ائمه بان حضرت مثل نسبت آن حضرت است بحضرت رسول
که بمنزله نفس ومنزله اتحاد است ازینجهة اکتفا بلفظ مبارک آن
سرور شده است   وازاین بیان رفع مشو ومنافاتیکه بین
این حدیث است وامثال اینحدیث وبین اخبار متواتره وآیات
متظافره که دلالت میکند براینکه هر کس هر عمل که ازاو صادر شود
جزای عمل خودرا خواهد یافت اگر خیر است خیر واگر شر است شر
ودیگر انکه اگر حب علی کافی در دفع گناهان باشد لازم می آید
که رفع همه تکالیف شود از عباد بمحض اضمار واظهار حب آنحضرت
واین بضرورت از مذهب باطل است   ودیگر انکه آن
حضرت حافظ شریعت خاتم انبیا بوند وحفظ احکام شریعت

حفظ شریعت

ومراد از احکام امر بطاعات وزجر از منهیات است واگر
گفته شود که این احکام ظاهر وقشر است وحب آن حضرت
باطن ولب است وملحوظ نظر صاحب شریعت باطن ولب است

نه ظاهر و

نه ظاهر وقشر   جواب آن است که هیچ لب بدون قشر
نبود هیچ باطن بدون حفظ ظاهر باقی نمی ماند   وشرع مقدس
هم مامور ومبعوث بر حفظ ظاهر شده است وناس هم مامور بآنند
ودیگر آنکه در اخبار علاجیه وارده از اصحاب عصمت در تعارض
اخبار آنچه وارد شده است وعمل علما واصحاب بر آن است
این است که هر حدیث که وارد شود ومخالف قرآن باشد
مرفوض ومأول است وعمل بر اخباری می شود که مطابق قرآن است
وشکی نیست که اخباریکه دلالت میکند براینکه هر کس در دنیا
معصیت ازاو صادر شود جزای خود را بمقتضای آن در آخرت
خواهد یافت اگر تدارک بتوبه وعمل صالح نکند مطابق آیات قرآن است
پس اخباریکه معارض این اخبار وآیات است مأول خواهد شد بر محمل
اجماع علما واصول مذهب وآن همانست که ذکر شد   تنبیه ششم
آنکه گذشت در بیان اخبار طینت که معصوم فرمودند که خداوند
متعال قلوب شیعیان را از طینت علیین خلق فرموده همان طینت
که ابدان ائمه را از آن طینت مخلوق نموده وابدان شیعیان را از طینتی

خلق فرمود که پست تر بود از طینت علیین تا آخر حدیث که گذشت
پس این حدیث دلالت میکند بر تفاوت خلقت بین قلوب
شیعیان و ابدان ایشان بر وجه مزبور و این تفاوت از جهة
همانست که ذکر شد که اصحاب یمین که مراد از شیعیان ایشانند
چون در جمیع اعتقادات حقه که مورد آن قلب است مشی بطرف
یمین نمودند و جمیع آن اعتقادات را از سابقین قبول کردند
بجزای این قبول خداوند متعال هم قلوب ایشان را از طینت
علیین مخلوق فرمود این است که در اعتقاد بمقتضای همان
طینت چنان جازم و ثابتند که بوساوس غارت کننده گان
مذاهب و ادیان و تلبیسات ایشان شکست در ارکان اعتقادات
ایشان واقع نمی شود ولی چون در مقام عمل بطاعات
و عبادات و انزجار از محرمات که محل آن ابدان است از متابعت
سابقین و مشی بطرف یمین قصور ورزیدند و بقدر اعداد نفوس
اختلاف در قبول ایشان از حیث خصوصیات اعمال که بسبب
آن تفاوت در مقام تقرب و انحطاط ایشان واقع می شود

واقع شد پس خداوند متعال هم بر بمقتضای نزول ایشان
در مقام اعمال بود طینت خلقت در این عالم بایشان عنایت
فرمود و بسبب همین قصور مزبور این ابدان را از غیر
علیین مخلوق فرمود و طینت بسیار غیر مخصوص بود چنانچه
در سابق بتفصیل گذشت پس این حدیث هم دلیل تام است
بر اینکه این امتحان وارد در این حدیث شریف و انتباز اصحاب
شمال از یمین بحسب اعتقاد واقع شده است نه بحسب عمل
یا تشریک چه که اگر چنین بود باید فرق در خلقت طینت
قلوب و ابدان ایشان واقع نشود از جهة آنکه بمقتضای این
حدیث همه بطرف یمین میل کردند و از اصحاب یمین گردیده
و در زمره شیعیان و محبین محسوب شدند تقریب دیگر
آنکه حضرت ابی جعفر در این حدیث ابی الحجاج فرمودند
که پس دلهای شیعیان ما از ابدان آل محمد است
و هر قلبی میل میکند بسوی بدن خود یعنی دلهای شیعیان
ما میل میکند بسوی ائمه خود پس در مقام میل بسوی ائمه

قلب را بالتخصیص داو ندا اشاره بآنکه بحسب ابدان در متابعت این
بزرگواران قصور خواهند ورزید   تنبیه چهارم اگر بیان
شد که اصحاب یمین بمحض قبول مراتب ایمان بحسب اعتقاد از
اہل نجات شدند و ہر چند بحسب اعمال از اہل معاصی باشند
این بیان اگرچه حق است ولی مؤمن نباید اعتماد بر اعتقاد خود
نموده از عاقبت خود خاطر جمع شود و بهمین اطمینان خود را در
مہالک و معارک معاصی اندازد   چه که خاصیت تجری
بر معاصی آن است که بتدریج سرایت در سلب اعتقاد نیز
میکند و انسان را بوادی کفر و الحاد می اندازد   پس اولاً
بسبب کثرت معصیت قبح شرعی آن برداشته می شود چه
هر چه کثرت پیدا کرد ملکه و خصلت نفس می شود و نفس باو
انس پیدا میکند و هر چه محل انس و ملکه نفس گردید در نظر نفس
حسن می نماید   چنانچه دیده می شود در بعضی اشخاص انواع
صفات ذمیمه   و مع ذلک در نظر ایشان مستحسن و نیک
مینماید   و خلاف او را در هر کس می بینند انکار میکنند

پس وقتیکه

پس وقتیکه قبح برداشته شد از قبیح آن قبیح نیکو و حسن نمود
پس هر چیز که نقیض اوست قبیح می شود چنانچه حکم نقیضین است
و این معین است که عبادت نقیض معصیت است و همینکه
عبادت مبغوض شد اعتقاد نیز سلب می شود و این عین کفر است
این است که کسانی را می بینی از خلق که بواسطه کثرت مجالست اہل
معاصی و کفر و مانوس شدن بافعال قبیحه آن جلسا چنان عادات
و محاسنات شرع انور در نظر ایشان قبیح می شود که اگر در مجالس
اینها ذکری از عبادات   و تجنب از معصیت   و عادتی
از عادات شریعت   مثل نماز و طهارت   در آید از روی
اہانت میخندند   و صاحب آنرا در عداد حمقا محسوب میدانند
و بیکدیگر در حماقت او چشمک میزنند   و ہمز و لمز مینمایند و ہر
کس منهمک است در شیطنت و مکری   و جان عزیز صرف
کردن در اخذ اموال دنیا   و مباح دانستن محرمات الٰهیه
و بی پروا بودن در عواقب امور اخرویه   و حفظ عزت و ریاست
در این دو روزه عمر بی اعتبار   و هر چند حاصل شود

بهزار فضیحت ورسوائی وعار او را ذکی وزیرک ودانا و
خبیر وبصیر وبینا میدانند هیهات هیهات وسیعلم
الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون خالق متعال در کتاب اعجاز خصایل
خطاب بجناب ختمی مآب میفرماید که ای پیغمبر قل هل ننبئکم بالاخسرین
اعمالا الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا وهم یحسبون انهم یحسنون
صنعا اولئک الذین کفروا بایات ربهم ولقائه فحبطت اعمالهم
فلا نقیم لهم یوم القیمة وزنا یعنی ای حبیب ما در مقام اعلام
وارشاد بگو به بندگان ما که آیا خبر دهم شما را از زیانکارترین
مردمان از حیث اعمال بدانید که ایشان کسانی هستند که
ضایع ونابود است سعیها وعملهای ایشان در حیات دنیا
وحال آنکه گمان میکنند که عملهای خود را نیک ومستحسن میدانند
این جماعت کسانی هستند که کافر شده اند بآیات پروردگار
شان وکافر شده اند بملاقات رحمت پروردگار پس حبط
وباطل شده است عملهای ایشان پس بپا نخواهیم داشت
از برای ایشان میزانی که اعمال ایشان موازنه شود بآن میزان

که اعمال ایشان موازنه شود بآن میزان چه که اعمال ایشان باطل
شده است پس در جهنم داخل خواهند شد بدون حساب تمام
شد ترجمهٔ آیهٔ شریفه پس این اشخاص باین مهالک نفس اماره
شوم گرفتار نمی شوند مگر از همین طریق تجری در معاصی پس
شیطان اول وسوسه میکند که اعتقاد تو درست است ودنیا
تو بخیر است چند روزی کام نفس برآر چه تو بخواهی کرد
این بیچاره اسیر نفس هم مغرور باین وسوسه گردیده در دام شیطان
گرفتار می شود تا می رساند او را بمقامیکه توبه در حق او امکان
ندارد و بهمان تفصیلی که گذشت بجهة آنکه از جملهٔ ارکان توبه
یکی پشیمانی بر مافات است از طاعات وبر ما وقع است
از محرمات وعزم بر فعل اول وجزم بر عدم ایقاع ثانی در جمیع عمر
واین پشیمانی وعزم باید حالت نفس شود نه محض زبان
پس کی واقع خواهد شد این حالت از برای این بیچارهٔ مسکین مستور
الاعتقاد وقبل از این هم ذکر شد که این عالم از جهة تکمیل عالم
از خلق شده است ومردم در این عالم فاعل مختارند

چنانچه درآن عالم قابل مختار بودند   پس گاه است که قبول
آن عالم را بحسن اختیار فعلی یا قبیح اختیار فعلی تغییر و تبدیل میدهند
مثل بلعم بن باعورا که از بنی اسرائیل بود و شایستهٔ آن شده
بود که خداوند متعال اسمی از اسماء اعظم خود را باو عنایت فرموده
بود که بسبب آن مستجاب الدعوة شده بود و هر مطلب که
میخواست و خدا را بآن اسم درآن مطلب میخواند استجابت
میپذیرفت و در زمان فرعون واقع شده بود   و مائل
شد بسوی فرعون   پس وقتیکه حرکت کرد فرعون
در طلب موسیٰ و اصحاب موسیٰ   پس خواهش کرد فرعون
از بلعم که دعا کند بر موسیٰ و اصحاب موسیٰ که خداوند حبس کند
ایشان را از برای فرعون   پس سوار شد بلعم بر حمار
خود بجهة آنکه برود در طلب موسیٰ پس آن حمار امتناع کرد از رفتن
پس شروع کرد در زدن حمار پس خداوند متعال آن حمار
را بنطق درآورده   گفت وای بر تو آیا مرا میزنی که مشی
کنم با تو از جهة آنکه نفرین کنی بر پیغمبر خدا و جماعتی از مومنین

پس متنبه نشد و آنقدر بر آن حمار زد که آن حمار مرد پس خداوند
متعال هم او را مطرود درگاه خود فرمود و آن اسم اعظم را
از زبان او منسلخ نمود و از یاد او محو فرمود و او را در زمرهٔ اغویا و
ضالین داخل گردانید   چنانچه خالق متعال در قرآن مجید حکایت
از حال او اخبار می فرماید که ای پیغمبر   و اتل علیهم نبأ الذی
آتیناه آیاتنا فانسلخ منها فاتبعه الشیطان فکان من الغاوین
ولو شئنا لرفعناه ولکنه اخلد الی الارض واتبع هواه فمثله کمثل
الکلب ان تحمل علیه یلهث او تترکه یلهث ذالک مثل القوم الذین
کذبوا بآیاتنا فاقصص القصص لعلهم یتفکرون   ترجمهٔ
آیهٔ وافی هدایه آن است که تلاوت کن ای پیغمبر بر ایشان خبر
کسی را یعنی بلعم بن باعورا که دادیم باو آیات خود را یعنی
علوم اسم اعظم خود را   پس منتزع و منقطع کرد خود را
از آن آیات و اسم اعظم یعنی عمل ننمود که باعث شد که منسلخ کنیم
و بگیریم از او آن اسم را پس ملحق شد او را و ردیف و قرین او
گردید شیطان پس گردید از گمراهان و اگر میخواستیم هر آینه

مرتفع وبلند میکردانیدیم او را یعنی مقام او را در نزد خود ولکن بسوی
اختیار خود میل کرد بسوی دنیا مثل کسیکه همیشه مخلد خواهد بود
در دنیا و متابعت کرد خواهشهای نفسانی خود را و مقتضای
آیات ما رفتار نکرد پس از این جهة حبط نمودیم عمل او را پس
مثل او در صفت مثل کلب است که اگر حمله کنی بر او دلعت میکند
یعنی اخراج زبان میکند بتنفس شدید و اگر او را بحال خود بگذاری
نیز دلعت میکند یعنی حالت او بر یک طریقه است که حمله و عدم
حمله تغییری در حالت وصفت او ایجاد نمیکند مثل بلعم و امثال
او که وعظ و ارشاد تاثیر در ضلالت و گمراهی او نمیکند این مثل
قومی است که تکذیب کردند آیات ما را پس بخوان بر
ایشان این قصص را شاید ایشان در عواقب امور خود فکر
کنند و براه مستقیم هدایت رجوع نمایند و در ورطهٔ تکذیب
آیات الهی گرفتار نگردند تمام شد ترجمهٔ آیه پس باید
احتیاط عاقبت از دست نداد و بوسوسهٔ نفس اماره و شیاطین
مکاره از طریق مستقیم عمل انحراف نورزید و بحسرت دائمی

ادر دنیا

روز قیامت گرفتار نشد خداوند تبارک و تعالی می فرماید

وانذرهم یوم الحسرة اذ قضی الامر یعنی بترسان ایشان را
ای پیغمبر از روز حسرت و ندامت یعنی روز قیامت زمانیکه
گذشته باشد امر و مدار جزا منحصر گردد بر آنچه واقع شده است در
این دنیا از خیر و شر علاوه بر فرضیکه عفو معاصی اشخاص
او را تبدیل ندهد و بر صحت اعتقاد بعد از چشیدن سزای اعمال
و مغفرت در آن ملاقات پروردگار نماید ولی چقدر انفعال
در حضور سلطان حقیقی از برای او حاصل خواهد بود اگر گناه به
بخشند شرمساری هست و در جنت نیز درجهٔ او از کسانیکه
موفق باعمال بوده اند پست خواهد بود بجهة آنکه در آخرت نیز مثل
دنیا درجات خلق متفاوت و تفاضل است و هر کس بقدر
اعمال خود از حسنات ترافع درجات و حظ و لذات خواهد یافت
و همان نسبت در مآکل و مشارب و مناکح و مراکب و غیر آن
بهره مند خواهد گردید چنانچه خالق متعال جل اسمه در قرآن
مجید می فرماید انظر کیف فضلنا بعضهم علی بعض وللاخرة اکبر

درجات و اکبر تفضیلا یعنی به بین ای پیغمبر که چه گونه تفضیل
دادیم در دنیا بعض ایشانرا بر بعضی و هر آینه آخرت بزرگتر است
از حیث درجات و بزرگتر است از حیث تفضیل معصومؑ فرمودند
چنانچه حدیث در مجمع است که مابین اعلا درجات جنت و اسفل
آن مثل مابین آسمان و زمین است پس زهی کم بختی و کم نصیبی که بجهت
لذت چند روزهٔ دنیای بی اعتبار از علو درجات دائمی
بهشتی و اتمیه لذات و سلطنت جنتی دست بردار شده قانع
بادنی درجات و لذات آن دنیوی گردد و ابد الآباد در همان درجه
دانیه نسبیه قیام ورزد وفقنا الله لمراضیه و جنبنا من
معاصیه تنبیه پنجم آنکه این تخمیر طینت با آب شور
و شیرین که در این حدیث شریف است از جهة حدوث و
حصول دو اقتضای متضادی است در نفوس که داعی شود
قبول خیر و شر را در مقام امتحان که پس میل بطرف خیر
حاصل شود از اقتضای آب شیرین و میل بطرف شر از اقتضای
آب شور و قبل هم که در ضمن بیان اخبار طینت ذکر امتحان در

میان آمد و بیان شد که در بدو امر و خلق از هر کس قبول خاصی
بعمل آمد و بر وفق آن قبول در این عالم بحسب طینت
خلعت خلقت یافتند نیز مقصود همین بود که خداوند متعال
جل اسمه خلق را واجد دو اقتضای خیر و شر بر وجه مساوات نمود
و بعد مکلف بقبول نمود والا قبول عمل بدون اقتضای آن
صورت پذیر نمیشود پس آنچه در این حدیث است از تفصیل
مبیّن اجمال سابق است و این طینت طینت خلقت ذری است
که از جهة امتحان در عالم ذر عنایت گردید و این غیر از طینت
خلقت این عالم است که بجزای قبول آن عالم عنایت میشود
چنانچه صاحب کافی از ابی عبد الله روایت کرده است
که حضرت فرمودند ان فی الجنة لشجرة تسمی المزن فاذا
اراد الله ان یخلق مؤمنا اقطر منها قطرة فلا تصیب بقلة
ولا ثمرة اکل منها مؤمن او کافر الا اخرج الله عز و جل من
صلبه مؤمنا ترجمه حدیث آنکه بدرستیکه در بهشت
هر آینه درختیست که نامیده میشود مزن پس هرگاه

اراده کند خداوند متعال که خلق کند مؤمنی را میریزاند از آن درخت
قطرهٔ   پس نمیرسد آن قطره بهیچ سبزی ماکولی را و
هیچ ثمره و میوهٔ را چه بخورد او را مؤمنی و چه کافری مگر آنکه بیرون
می آورد خداوند عز و جل از صلب او مؤمنی را   حاصل مطلب
آنکه آنچه از اخبار که دلالت میکند بر اختلاط و امتزاج میاه
و تراب طینت از دو مقتضی متضاد   پس مراد تراب و
طینت ذریهٔ عالم ذر است که از جهة امتحان بمخلوق عنایت
شده است و آنچه دلالت میکند بر خلقت طینت بعضی از
طین علیین مثل طینت قلوب مؤمنین از اصحاب یمین و
شیعیان ائمهٔ دین و بعضی از سجین مثل معاندین دین مبین
و دشمنان ائمهٔ معصومین   پس مراد از آن خلقت و
طینت خلقت و طینت این عالم خلق و اختیار است که
بجزای آنچه قبول شده است در عالم ذر بر ترتیب و تدرج
مراتب بر وفق استحقاق از خالق علی الاطلاق عنایت
شده است و در سابق هم اشاره بآن گردیده   تنبیه ششم

آنکه چون

آنکه چون اصحاب یمین و شمال در این عالم ناسوت بهدیگر مختلط گردیدند
پس بعضی از اصحاب یمین از اثر مجاورت و اغوای اصحاب شمال
بحسب عمل در سلک فساق و فجار منسلک گردیده مستحق تأدیب و تعذیب
دنیوی گردیدند و بعضی از اصحاب شمال از ارشاد و هدایت اصحاب
یمین در اعمال حسنه میل نموده عامل بعضی طاعات و مبرات و
متخلق باخلاق نیک گردیدند   ولی چون اصل در عمل اعتقادات
و هر شیء تابع اصل خود و راجع باصل خود است در ترتب ثواب
و عدم آن پس جمیع اعمال خیریهٔ اهل شمال چون از اثر اصل اعتقاد
اهل یمین ناشی شده است و بتأدیب و ارشاد قولیه یا عملیهٔ
ایشان حصول پذیرفته است   پس ثواب آن اعمال کلاً راجع
بایشانست و در نامهٔ عمل ایشان ثبت خواهد شد و خود اصحاب
شمال بسبب تضییع اعتقادات حقهٔ شرعیه که اصل در صحت
اعمال است از ثواب آن اعمال محروم خواهند ماند و همچنین جمیع اعمال
شر که از اصحاب یمین باغوای اصحاب شمال واقع شده است چه آن
اغواء قولاً واقع شده باشد و چه فعلاً کلاً راجع

بسوی اصحاب شمال خواهد شد و در نامهٔ عمل اینها ثبت خواهد گردید
چه که جمیع شرور عملیه نیز راجع بسوی اصل خود است و آن
عدم اعتقاد بمراتب حقهٔ شرعیه است اگرچه عامل این شرور از
اصحاب یمین نیز بقدر عمل شر تعذیب خواهد کشید و از این بیان
واضح شد معنی اخباری که از معصوم وارد شده است که در روز قیامت
جمیع اعمال حسنهٔ معاندین مذهب حق را بمؤمنین خواهند داد
و اعمال سیئهٔ مؤمنین را بمعاندین حق خواهند داد حاصل مرام
آنکه اثر ارشاد اهل حق اهل ضلال را اگرچه بنسبت باهل ضلال هدر است
از جهة فقد اعتقاد که شرط صحت اعمال است ولی آن اثر بنسبت
بهادین و مرشدین اهل ضلال باقی و برقرار است و همچنین اثر
اغوای اهل شمال و معاندین ضال اهل حق را اگرچه بنسبت باهل
حق بعد از تعذیب و چشیدن وبال آن اعمال یا جهة
آن اعمال بتوبه در حال و یا بشفاعت شافعین در مال
هباءً منثورا خواهد شد و ایشان بفیوضات رحمتیهٔ حق از
جهة بقای سرمایهٔ ایمان که آن اعتقاد است فایض خواهند

گردید ولی آن اثر بنسبت باغوا و مضلین طریق هدی برقرار خواهد
ماند و وبال جمیع معاصی و شرور حاصله از اغوا
ایشان در نامهٔ عمل ایشان ثبت و منشأ تعذیب دائمی ایشان
خواهد گردید این بیان و ترتب آثار از طرفین در صورت مثبت
که هدایت و غوایت در اعتقاد مؤثر نگردد و اعتقاد در قلب
نگرداند و الا قضیه منعکس و اصحاب یمین شمال و اصحاب شمال
یمین خواهند گردید و اثر هرکدام بر واقع خود مترتب خواهد شد و از
سابق گذشت که این عالم از جهة تکمیل عالم ذر ابداع شده است
و ممکن است که در این عالم سعید عالم ذر بقبح افعال خود شقی
شود و شقی عالم ذر بحسن افعال خود سعید شود چه که سلسلهٔ اختیار
هنوز باقی است تا روز قیامت **تنبیه هفتم** اگر
آتشیکه افروخته شد از جهة اتمام و تکمیل مرتبهٔ امتحان بتعبیر است
بمراتب تکالیف عباد و احکام شرعیهٔ متعلقه بامر مبدء
و معاد که اگرچه در واقع نور محض و سلامتی صرف است
ولی بحسب ظاهر انکس که بعید و وحشی است از حقیقهٔ این نور

بسبب حجاب شهوات نفسانی و بُعد از ساحت قرب
رحمانی آن نور را بصورت نار می بیند و از دخول آن آبا
و امتناع میورزد این است که در این عالم تکلیف مؤمن
صالح که داخل در مصداق اصحاب یمین است جمیع تکالیف
شرعیه را که بمنزلهٔ همان آتش افروخته است بقدر طاقت
بشریه متحمل میشود و درکمال شوق و خالق کردگار چنان آن نار را
در حق او بنور تبدیل می فرماید که از این تکالیف و عبادات
حظ و لذتی حاصل میکند فوق جمیع حظوظ و لذآت چنانچه
اگر یکشب تهجد لیل از او فوت شود متألم و متحسر میشود فوق
جمیع آلام و حسرات و همچنین است حال او نسبت
بسایر عبادات و طاعات و آنکه داخل در مصداق اصحاب
شمال است این نور در نظرش نار و هر یک از اوامر
الهیه کانه یک آتش شرربار است و حال آنکه منهمک است
در مثل او یا اصعب از او از اوامر نفس اماره شوم و شیطان
رجیم مشوم خائف و قاعد است از سفر حج که حکم

حاکم حقیقی است و فرمان برنده است بجان و ذهاب ایمان
در سفر بسوی معارک و مهالک که حکم حاکم مجازی است اسراف
گزاف میکند در انجاح شهوت نفس در این چهار روزهٔ عمر بی ثبات
و هزار حیله می انگیزد در خروج از تحمیل حقوق الهی مانند خمس و زکوة
از صبح تا بشام بطمع خام در خدمت امراء عظام بجلوس
و قیام افتخار می ورزد و از خدمت خالق بی نیاز باقامهٔ
چند رکعت نماز که کفر و ایمان باو امتیاز می یابد
و مایهٔ فخر سرمدی و حیات ابدی است انحراف میورزد
متنفر است از مجلس وعظ و نصیحت و ذکر احکام شریعت
که مایهٔ حیات روح و خلود نعیم است و جان فشان است
در جلوس محافل فسق و معصیت و رقص و سرود و فواحش
بد عاقبت که موجب سوء آخرت و عذاب الیم است
در تحمل قبول امر بمعروف و نهی از منکر که از واجبات شرع انور است
چون حمار جریح الظهر نافر میهند و از حکم مالک الملک انحراف
ورزیده بر سالکین طریق شریعت غضبناک میگردد

و در مقام اعراض از معروف و ارتکاب منکر که از مبغوضات
خالق اکبر است چون حمالة الحطب حبل المسد طاعت هر ناکس
روی هوا و هوس درگردن انداخته مثل اصحاب فیل از خیل
ابابیل قهر خداوند جلیل نیاندیشیده حمله بر تخریب کعبه ملت و دین
می آورد و بآن فخر میکند و فرحناک میگردد و همچنین است قیاس
در سایر افعال ناس نعوذ بالله من شرور انفسنا و در حدیث
دیگر از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که حضرت
فرمودند لما اراد الله ان یخلق الخلق نثرهم بین
یدیه فقال لهم من ربکم فاول من نطق رسول الله و امیر المؤمنین
والائمة فقالوا انت ربنا فحملهم العلم والدین ثم قال للملائکة هؤلاء
حملة دینی و علمی و امنائی وهم مسئولون ثم قال لبنی آدم اقروا لله
تعالی بالربوبیة ولهؤلاء النفر بالولاء والطاعة فقالوا نعم ربنا
اقررنا فقال الله للملائکة اشهدوا فقال الملائکة شهدنا
قال علی ان لا تقولوا غداً انا کنا عن هذا غافلین
وقتیکه اراده کرد خالق متعال اینکه خلق کند خلق را ریخت

ارواح را پیش روی خود پس گفت از برای ایشان کیست
پروردگار شما پس اول کسیکه نطق کرد رسول خدا و سرور
اولیا و ائمه هدی بودند پس گفتند که توئی پروردگار ما پس
متحمل فرمود ایشانرا علم و دین پس بملائکه فرمود ایشان حاملان
دین و علم منند و امینهای منند و خلق سؤال کرده خواهند شد
در روز قیامت که با ایشان چه کردند پس فرمود به
بنی آدم که اقرار کنید از برای خداوند بربوبیت و از برای این
چند نفر بولایت و اطاعت پس گفتند بلی ای
پروردگار ما اقرار کردیم پس فرمود خداوند از برای ملائکه شاهد
باشید پس ملائکه عرض کردند شاهد شدیم پس خداوند فرمود
این شهادت از جهة آن است که نگوئید فردای قیامت که ما غافل
بودیم از ربوبیت خداوند متعال و ولایت رسول مختار و ائمه
اطهار و از این حدیث توهم نشود خلاف آنچه ذکر
شد در سابق از اینکه روح طیب و طاهر پیغمبر آخر الزمان و
اوصیاء آن بزرگوار قبل از همه ارواح خلق شدند و وجه

عدم توهم آن است که در این حدیث این است که وقتیکه
اراده کرد خداوند که خلق کند ایشان را ریخت ایشان از پیش روی
خود و معلوم است که ریختن ایشان قبل از خلقت ایشان صورت
پذیر نیست مگر نسبت بارواح ایشان پس مراد آنست
که وقتیکه اراده کرد که ارواح را در عالم اجسام خلق فرماید
بخلقت جسمی جمع فرمود ایشان را در موضع معیّنی از جهة
اخذ میثاق و گرفتن عهود حاصل آنکه خلقت دو
خلقت است خلقت ارواح و در آن خلقت خالق متعال
روح خاتم انبیاء و سرور اوصیاء و ائمهٔ هدی را از همهٔ ارواح
مقدم خلق فرمود چنانچه در سابق گذشت و خلقت
اجسام و در این خلقت این بزرگواران را مؤخر از همهٔ انبیاء
و اوصیاء ایشان زینت افزای عالم اجسام گردانید از
جهة حکمتهائی که این رساله گنجایش بیان اظهار آن ندارد
بلی آنچه از این حدیث استنباط می شود آن است که در میثاق
ملائکه را شاهد گرفت خداوند بر اقرار بنی آدم بر ربوبیة خود و

آنچه از حدیث سابق مفهوم میشود و آیهٔ شریفه هم بر همین مساعدت
دارد آنست که نفسهای خود بنی آدم را شاهد گرفت بر اقرار ایشان
و میشود حکم بعدم منافات نمود باینکه چه ضرر دارد که هر دو
اشهاد واقع شده باشد اوّل مدلول علیه است
باین حدیث شریف دوّم مدلول علیه است
بظاهر آیهٔ شریفه والله العالم دلیل چهارم متوهم اخبار
نور است که دلالت میکند بر اینکه حضرت رسول ص و حضرت
امیر ع از یک نور مخلوق شده اند پس تفاضل معنی ندارد بعد
تساوی نور خلقت که مابه الارتفاع هر مخلوقیست از مخلوقات
اشرف واخبار یکه دلالت میکند بر اتحاد نورین
از طرف خاصه و عامه در کمال کثرت است که متفرقاً اصحاب
حدیث و اخبار زینت کتب خود فرموده اند که از جملهٔ آنها
اخباری است که صاحب غایت المرام که از اجلهٔ اصحاب است
کتاب خود را بآن اخبار زینت داده است و ما بعض از آن
اخبار را که از طرق خاصه روایت کرده است در رشته تحریر

درمی آوریم واز جهته عدم تطویل در مطولات آن تبرجمه آن اکتفا
می نماییم و هرکس بخواهد بر اصل آن مطلع شود رجوع کند بصدر
آن کتاب از جمله آن اخبار خبری است که از
محمد بن علی بن بابویه طاب ثراه روایت میکند و طریق آن روایت را
میرساند بسوی علی بن موسی الرضا علیه السلام و آن حضرت از
طریق آباء خود بسوی علی بن ابیطالب ع که حضرت فرمودند که
رسول خدا صلعم فرمود خُلقت انا و علیٌّ من نور واحد
یعنی من و علی ع خلق شدیم از یک نور واز جملهٔ آنها خبری است
که نیز از ابن بابویه روایت میکند و میرسد طریق آن بسوی ابی ذر
پس ابی ذر گفت شنیدم از رسول صلعم خدا که می فرمود که خلق
شدم من و علی بن ابی طالب ع از یک نور تسبیح میکردیم خدای
تعالی را در نزد عرش پیش از آنکه خلق کند آدم را بدو هزار سال
پس وقتیکه خلق کرد آدم را قرار داد این نور را در صلب آدم
و بتحقیق که آدم ساکن شد بهشت را و ما در صلب او بودیم و بتحقیق
که همت گماشت آدم بر خطیئه و ما در صلب او بودیم و بتحقیق

که سوار شد نوح بر سفینه و ما در صلب او بودیم و افتاد حضرت
ابراهیم در آتش و ما در صلب او بودیم پس بودیم که خداوند
متعال نقل میداد ما را از اصلاب طاهره بسوی ارحام طاهره
تا آنکه رسانید ما را بسوی عبدالمطلب پس منقسم کرد ما را بدو نصف
پس قرار داد مرا در صلب عبدالله و قرار داد علی را در صلب
ابیطالب و قرار داد در من نبوت و برکت را و قرار
داد در علی فصاحت و شجاعت را و مشتق نمود از برای
ما دو اسم از اسماء خود پس صاحب عرش محمود است
و من محمدم و خداوند اعلی است و علی بن ابی طالب ع
علی است واز جملهٔ آنها روایتی است که از شیخ طوسی علیه الرحمه
روایت کرده است و شیخ بسه واسطه از امام علی النقی ع روایت
کرده است و آن حضرت از آباء خود از حضرت امیرالمومنین ع
علی بن ابیطالب ع روایت فرمودند که حضرت رسول ص فرمودند
یا علی خلق فرمود مرا خداوند متعال و ترا از نور خود حینیکه
خلق کرد آدم را پس گذاشت این نور را در صلب

آدم پس رسانید این نور را بسوی عبدالمطلب پس
منقسم شدیم از عبدالمطلب من بسوی عبدالله و تو قرار یافتی
در ابیطالب صلاحیت ندارد نبوت مگر از برای من
و صلاحیت ندارد وصیت مگر از برای تو پس کسیکه انکار کند
وصیت ترا انکار کرده است نبوت مرا و کسیکه انکار کند
نبوت مرا بر رو می اندازد خداوند متعال او را در آتش و از
آنجمله حدیثی است که بچند واسطه از حضرت امام موسی کاظم
روایت کرده است که حضرت فرمودند که خداوند تبارک
و تعالی خلق کرد نور محمد را از نوریکه اختراع فرمود آن نور را
از نور عظمت و جلال خود و آن نوری بود از عالم لاهوتیه الهیه
که سبقت نگرفته بود بر آن نور هیچ نوری و همان نور بود که
تجلی کرد در کوه طور بر موسی در وقتیکه طلب رؤیته نمود از
خداوند متعال پس موسی تاب دیدن آن نور را
نیاورد پس بیهوش شد و افتاد و این نور نور محمد صلی الله علیه
و آله بود پس چونکه اراده کرد انیکه خلق کند محمد را

از آن نور قسمت کرد آن نور را بدو جزو پس خلق کرد از
جزو اول محمد را و از جزو دیگر علی بن ابی طالب را و خلق
نکرده است از این نور غیر این دو بزرگوار را خلق کرد ایشان را
خداوند اعلا جل و علا بدست خود و دمید روح در ایشان بنفس
خود از جهه خود و مصور فرمود ایشان را بر صورت ایشان و قرار
داد ایشانرا امین از برای خود و شاهدهای بر خلق خود و خلیفهای
خود بر بندگان خود تا آخر حدیث و چون باقی حدیث از شان
خارج بود اکتفا بهمین قدر شد و از جمله آن اخبار
خبری است که اسناد آن را میرساند بابی جعفر محمد بن علی
الباقر علیه السلام که حضرت فرمودند که بود خداوند متعال
و نبود غیر او هیچ شیئی نه معلوم و نه مجهول پس اول
چیزیکه ابتدا کرد از خلق مخلوقات این بود که خلق فرمود محمد
و خلق کرد ما اهل بیت را با او از نور عظمت خود پس متوقف
فرمود ما را در اظله خضراء در حضور خود تا آخر حدیث
و از جمله آن اخبار حدیثی است که از شیخ طوسی علیه الرحمه در

مصابیح الانوار روایت کرده است وآن حدیث طولیست
وآنچه متعلق بمقام است این است که حضرت رسول بعم خود
عباس فرمود ندای عمم وقتیکه اراده کرد خداوند اینکه خلق
کند ما را تکلم فرمود بکلمه پس خلق کرد نوری پس تکلم کرد بکلمه
پس خلق فرمود از آن کلمه روحی پس ممزوج
فرمود آن نور را با آن روح پس خلق فرمود مرا و برادرم
علی را و فاطمه و حسن و حسین را پس بودیم که تسبیح میکردیم
خداوند اعلا را در وقتیکه تسبیحی نبود و تقدیس میکردیم او را
در وقتیکه تقدیسی نبود تا آخر حدیث و از جمله آنها
اخباریست که از جهة اثبات مقصد پنجم در
معرض بیان خواهد آمد و بیان شد که اخبار در این باب بمرتبه
کثیر الورود است از طرفین که محل انکار نیست
وجواب آنست که مضمون این اخبار تلقی بقبول است و
هیچ شکی نیست که همه این انوار از یک نور خلق شده اند و از
اصل نشو نموده اند ولی اصالة اصل و اتحاد انوار

بحسب بدو دلالت نمیکند بر تساوی مرتبه خاتم و اوصیاء
آن سرور اکرم نسبت بجمیع مراتب تفضیل چه که اسباب
ارتفاع شئون و تفاضل مراتب منحصر در انوار خلقت و عنصر
طینت نیست بلکه میشود که از یک جهة و دو جهة تساوی حاصل
باشد و از جهات دیگر تفاضل واقع شود مثلاً افراد انسان
در بشریت با یکدیگر در مرتبه مساوا اند و نمی توان از این مساوات
استدلال نمود بر تساوی مراتب ایشان از جمیع جهات
بلکه خاتم انبیا نیز در این مرتبه بمقتضای آیه شریفه
قل انما انا بشر مثلکم با جمیع افراد امت مرتبه مساوات
دارند و نمی توان دلیل بر اتحاد مراتب امت با آن حضرت
در فضیلت دانست پس میگوییم این انوار مقدسه و
این اشباح مطهره بمقتضای احادیث طینت و اخبار نور
در یک مرتبه واقعند از حیث فضیلت و شرف مرتبت
نسبت باین دو اصل هر چند ذات اقدس نبوی مرتبه
افضلیت دارند بر این انوار از جهات دیگر غیر از این دو جهة

یعنی

پس افضلند از جهة منصب نبوت افضلند از جهة منصب
رسالت افضلند از جهة منصب خاتمیة افضلند از جهة منصب
منصب امامت و ولایت افضلند از جهة مرتبهٔ اسبقیت
در اعلمیت چه که هیچ علمی باوصیای آن حضرت نرسید
و صاحب هیچ علمی از علوم نشدند مگر بتوسط آن حضرت و
گذشت که باعتبار این مرتبه حضرت امیر فرمودند
انا عبد من عبید محمد و همچنین افضل بودند از جهة رسل
بودن و مطاع بودن بریاسة حقهٔ الهیه و میتواند که این حدیث
منزل بر این معنی نیز باشد و افضل بودند بجهة افتخار و مباهات
نمودن این انوار باین نور مجسم و روح منور که از عترت طاهرهٔ
او واقع شده اند علاوه بر این بیانات و تقریبات
این توهم متوهم اجتهاد در مقابل اجماع و نص صریح است
چه که بتصریح کل علمای اسلام است بر افضلیت مرتبهٔ خاتم
انبیا بر امیر المؤمنین و سایر اوصیا و هیچکس اختلاف
نکرده است مگر کسانیکه در زمرهٔ غلات واقع شده اند و از دین

منین

متین خارج گردیده اند که اقوال ایشان از حیز قابلیت استماع
خارج است و از جمله نصوص صریحه دالّه
بر فضیلت مرتبهٔ حضرت نبوی یکی حدیثی است که صدوق علیه الرحمه
بیک واسطه از عبد الجبار بن کثیر تمیمی یمانی روایت میکند که گفت
شنیدم از محمد بن حرب امیر مدینه که گفت سؤال کردم از جعفر بن محمد
فقلت له یا ابن رسول الله فی نفسی مسئلة ارید ان اسئلک عنها
یعنی گفت بحضرت که یا ابن رسول الله در قلب مسئله ایست که اراده
دارم سؤال کنم آن مسئله را از تو فقال ان شئت اخبرتک
بمسئلتک قبل ان تسئلنی و ان شئت فسئل پس حضرت امام جعفر
فرمودند که اگر بخواهی خبر میدهم من ترا بمسئلهٔ تو پیش از آنکه سؤال
کنی از من و اگر میخواهی سؤال کن قال فقلت له یا ابن
رسول الله و بای شیئ تعرف ما فی نفسی قبل سؤالی عنه قال
بالتوسم و التفرّس اما سمعت قول الله عز و جل ان فی ذلک
لآیات للمتوسمین و قول رسول الله اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر
بنور الله عز و جل ابن حرب گفت که گفتم یا ابن رسول

به چه چیز می فهمی آنچه در نفس من است پیش از آنکه سؤال کنم آن
چیز را از تو حضرت فرمودند بعلامت و فراستی که خداوند از برای
مؤمن قرار داده است آیا نشنیدی قول خداوند عزوجل ان فی ذلک
که بدرستیکه در این ارسال عذاب بر قوم لوط آیات تذکر و اعتبار است
از برای متوسمین — یعنی از برای کسانی از مومنین که می فهمند
حقایق اشیاء را بعلامات آن اشیاء وهمچنین قول رسول خدا
که فرمودند — اتقوا فراسة المؤمن الی آخره یعنی بپرهیزید
از فراست مؤمن پس بدرستیکه مؤمن نظر میکند بنور خداوند متعال

قال فقلت له یابن رسول الله فاخبرنی بمسئلة قال اردت
ان تسئلنی عن رسول الله لم یطق حمله علی بن ابی طالب عند
حط الاصنام من سطح الکعبة مع قوته وشدته وما ظهر منه
فی قلع باب القموص بخیبر والرمی به وراءه اربعین ذراعا وکان لا
یطیق حمله اربعین رجلا وقد کان رسول الله یرکب الفرس
والبغلة والحمار ورکب البراق لیلة المعراج وکل ذلک دون
علی فی القوة والشدة — یعنی ابن حرب گفت

که پس گفتم یابن رسول الله پس خبر بده مرا بمسئله پس حضرت
فرمودند ای ابن حرب اراده کرده که سؤال کنی از رسول خدا چرا
طاقت نیاورد حمل او را علی بن ابی طالب در وقت انداختن بتها
و بتهای قریش از پشت بام کعبه با آن شدة و قوتیکه حضرت داشت
و بظهور آمد آن قوة از آن حضرت در کندن درب قموص از قلعه
خیبر که محکم ترین آن قلع بود و انداختن حضرت آن را چهل
ذراع پشت سر خود و حال آنکه طاقت نمی آورد حمل آن در را چهل
نفر با آنکه رسول خدا بودند که سوار می شدند اسب را و قاطر را
و حمار را و سوار شدند حضرت براق را در شب معراج وکل اینها
در قوة و شدة کمتر بودند از حضرت مرتضی علی — قال

فقلت له عن هذا والله اردت ان اسئلک یابن رسول الله
فاخبرنی فقال ان علیا برسول الله شرف وبه ارتفع وبه
وصل الی اطفاء نار الشرک وابطال کل معبود دون الله
عزوجل ولو علاه النبی لحط الاصنام لکان بعلی مرتفعا
وشریفا وواصلا الی حط الاصنام فلو کان ذلک

اکان افضل منه الا تری ان علیا قال لما علوت ظهر رسول الله

شرفت وارتفعت حتی لو شئت انال السماء لنلتها

یعنی ابن حرب گفت که پس گفتم از برای امام علیه السلام که

بخدا قسم همین سؤال را اراده داشتم پس خبر بده مرا پس

حضرت فرمود که بدرستی و تحقیق که حضرت امیر المومنینؑ بسبب

رسول خدا شرافت پیدا کرد و بر رسولؐ خدا ارتفاع حاصل

نمود و بآن بزرگوار تمسّک جست بسوی اطفاء و خاموش

کردن آتش شرک و باطل کردن هر معبودی غیر خدای

متعال واگر بر حضرت امیر المومنینؑ بالا رفته بود

حضرت ختمی مآب از جهة انداختن اصنام هر آینه لازم

می آمد بسبب علیؑ ارتفاع و شرف حاصل نموده باشد

و بسبب آن بزرگوار توسّل جسته باشد بسوی انداختن

اصنام واگر این طور شده بود لازم می آمد که علیؑ

افضل باشد از آن حضرت آیا نمی بینی اینکه علیؑ فرمود

پس از آنکه بر دوش حضرت سوار شدم شرافت و ارتفا

حاصل نمودم که اگر بخواستم باسمان برسم هر آینه می رسیدم

اما علمت ان المصباح هو یهتدی به فی الظلمة وانبعاث

فرعه من اصله وقال علی انا من احمد کالضوء من الضوء اما

علمت ان محمدا وعلیا کانا نورا بین یدی الله تعالی قبل

خلق الخلق بالفی عام وان الملائکة لما رأت ذالک النور رأت

له اصلا قد تشعب منه شعاع لامع فقالت الهنا وسیدنا ما هذا

النور فاوحی الله عزوجل الیهم هذا نور من نوری اصله نبوة و

فرعه امامة اما النبوة فلمحمد عبدی ورسولی واما الامامة

فلعلی حجتی وولیی ولولاهما ما خلقت خلقی اما علمت ان

رسول الله رفع یدی علی بغدیر خم حتی نظر الناس الی

بیاض ابطیه فجعله مولی المسلمین وامامهم وقد احتمل الحسن

والحسین یوم حظیرة بنی النجار فلما قال له بعض اصحابه

ناولنی احدهما یا رسول الله قال نعم الحاملان ونعم الراکبان و

ابوهما خیر منهما وکان یصلی باصحابه فاطال سجدة

من سجداته فلما سلم قیل له یا رسول الله لقد اطلت

هذه السجدة فقال علیه السلام ان ابی ارتحلنی فکرهت ان
اعجله حتی ینزل وانما اراد بذلک رفعهم وتشریفهم فالنبی
رسول الله نبی امام وعلیؑ امام لیس بنبی ولا رسول فهو غیر
مطیق لحمل اثقال النبوة حضرت فرمودند
یا بن حرب آیا می دانی که چراغ هدایة جسته می شود باو
در ظلمت وانبعاث فرع او از اصل اوست
حضرت امیر المؤمنین فرمودند که نسبت من با محمدؐ
مثل نور و روشنی است که حاصل شده باشد از روشنی
و نور دیگر مراد این است که نور من حاصل شده است
از نور احمد پس حضرت فرمودند یا بن حرب آیا
نمیدانی اینکه محمدؐ و علیؑ نوری بودند پیش روی خدای
تعالی پیش از آنکه خلق شوند مخلوق بدو هزار سال و بدرستیکه
ملائکه وقتیکه دیدند این نور را دیدند که از برای آن
اصلیست که شعبهای شعاع و نور از آن لایح و ظاهر است
پس ملائکه عرض کردند ای پروردگار ما وای سید ما این

نور چه نورست پس وحی فرستاد خداوند عز وجل بسوی ایشان
که این نور نوریست از نور من که اصل آن نبوت است وفرع آن امامت
اما نبوت پس از برای عبد من و رسول من محمدؐ است و اما امامت
پس از برای حجت من و ولی من علیؑ است و اگر نبودند ایشان خلق نمیکردم
خلق خود مرا آیا ندانستی ای پسر حرب که رسول خدا صلی الله علیه
و آله بلند کرد بازوی علی را در غدیر خم تا آنکه دیدند مردمان
سفیدی زیر بغل آن حضرت را پس قرار داد علی را مولای
مسلمین و امام ایشان و بتحقیق که برداشت حسن و
حسین علیه السلام را بر دو دوش خود در روز حظیره بنی
نجار پس وقتیکه بعض از اصحاب آن حضرت خواهش کردند
که یکی از آن دو بزرگوار را بایشان بدهد از جهة حمل حضرت فرمودند
این دو دوش من خوب دو حامل هستند و این دو فرزند
من خوب دو راکب هستند و پدر ایشان بهتر از ایشان است
و بود آن ختمی مآب که نماز میکرد با اصحاب پس طول داد سجده
از سجدات خود را پس بعد از سلام سؤال کردند که یا رسول الله

بتحقیق که طول دادی این سجده را پس آن بزرگوار فرمود
بدرستیکه این من سوار شده بود بر پشت من پس کراه
داشتم که تعجیل کنم او را از جهة پائین آمدن واین است و
جز این نیست که اراده می فرمود با آنچه ذکر شد بلندی مقام
ایشان را و اظهار شرف ایشان را پس نبی رسول خدا است
و نبی است و امام است و علی امام است و نیست نبی و
هم رسول پس نبود طاقت آورنده بحمل و بر داشتن اثقال
نبوت قال محمد بن حرب الکاهلی الهلالی فقلت
زدنی یا بن رسول الله فقال انک اهل للزیادة ان رسول الله
حمل علیا علی ظهره یرید بذالک انه ابو ولده و امام الائمة
من صلبه کما حول رداه فی صلوة الاستسقاء و اراد ان یعلم
اصحابه بذلک انه قد تحول الجدب خصبا قال فقلت له زدنی
یا بن رسول الله فقال احتمل رسول الله علیا یرید بذلک ان
یعلم قومه انه هو الذی یخفف عن ظهر رسول الله ما علیه من الدین
والعداة والاداء عنه من بعده فقلت یا بن رسول الله

زدنی

وجه
دلالت آنست
که ظاهر است
که نمی تواند کسی
[illegible]
[illegible]
نفس آن سرور
و کسی که [illegible]
اوست لانه قابل
امامت و خلافت
بعد از اوست
نه غیر او و اوست
که قابل این است
که [illegible]
شود و پدر اولاد
او گردد ائمه از
صلب او حاصل
شود پس حضرت
نبی خواستند بر
داشتن آن حضرت
این
مناصب عالیه را
از جهة آن بزرگوار
بمردم افهام فرمایند
حاشیه
منه

زدنی قال انه قد احتمله لیعلم بذلک انه قد احتمله وما حمل الا لانه
معصوم لا یحمل وزرا فیکون افعاله عند الناس حکمة و صوابا
وقد قال النبی لعلی یا علی ان الله تبارک و تعالی حملنی ذنوب
شیعتک ثم غفرها لی و ذلک قوله تعالی لیغفر لک الله ما تقدم
من ذنبک و ما تاخر و لما انزل الله تبارک و تعالی علیه یا ایها
الذین آمنوا علیکم انفسکم قال النبی یا ایها الناس علیکم انفسکم
لا یضرکم من ضل اذا اهتدیتم و علی نفسی و اخی فانه معصوم
لا یضل و لا یشقی ثم تلا هذه الایة قل اطیعوا الله و اطیعوا الرسول
فان تولوا فانما علیه ما حمل و علیکم ما حملتم و ان تطیعوه تهتدوا
و ما علی الرسول الا البلاغ المبین قال محمد بن حرب الهلالی ثم قال
جعفر بن محمد یا ایها الامیر لو اخبرتک بما فی حمل النبی
علیا عند حط الاصنام من سطح الکعبة فی المعانی التی ارادها
به لقلت ان جعفر بن محمد لمجنون فحسبک من ذلک ما قد
سمعت فقمت الیه فقبلت راسه و قلت الله اعلم حیث
یجعل رسالته
گفت محمد بن حرب کاهلی هلالی

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
حاشیه
منه

حکم
[illegible]
[illegible]
[illegible]
حاشیه
منه

پس گفتم زیاد کن مرا یابن رسول الله حضرت فرمودند تو اہل ہم
ہستی از برای زیادت بدرستیکه رسول خدا حمل فرمود
علی را بر ظہر خود اراده نمود باین حمل اینکه علی پدر اولاد اوست
و امام ائمه است از صلب او   ہمچنانکه تحویل و تقلیب نمود
رداء خود را در صلوة استسقاء و اراده کرد اینکه اعلام کند
اصحاب خود را باین تحویل رداء اینکه جدب یعنی خشکی آبی و قحط
سالی تحویل یافت و منتقل شد بآمدن آبہا و سبزی صحراہا
ابن حرب گفت که پس گفتم زیاد فرما از برای من یابن رسول الله
پس حضرت فرمودند که برداشت حضرت رسول صلی الله
علیه و آله حضرت امیر علیه السلام را و اراده فرمود باین بر
داشتن اینکه اعلام فرماید قوم خود را اینکه علی آن کسیست
که سبک میکند ظہر رسول خدا را از آنچه بر اوست از دین
و وعدہا و ادا میکند بعد از آن حضرت آن دیون و وعدہا را
از جانب آن حضرت   پس گفتم یابن رسول الله
زیاد کن از برای من حضرت فرمودند که برداشت حضرت

رسول حضرت امیر را بجهة آنکه اعلام کند باین برداشتن اینکه
برداشت او را و برنداشت او را اگر از جهة آنکه آن حضرت
معصوم بود و متحمل نشده بود هیچ گناهی را پس افعال او در نزد
ناس حکم الله است و اصابهٔ بواقع است از جهة شان
عصمت و تحقیق که فرمود نبی از برای علی که یا علی خداوند
تبارک و تعالی حمل کرد بر من گناهان شیعیان ترا پس آمرزید
آن گناهان را از برای من و این است قول خدای تعالی که
میفرماید فتح کردیم از برای تو فتحی ظاهری از جهة آنکه آمرزش
فرماید از برای تو خداوند متعال آنچه مقدم گذشته است از گناه
تو و آنچه متوخر شود از گناه تو و وقتیکه نازل فرمود خداوند
تبارک و تعالی بر آن حضرت این آیهٔ شریفه را   که
یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم   یعنی ای کسانیکه
ایمان آورده اید بر شماست که نگاه دارید نفسهای خود را
حضرت فرمودند یا ایها الناس بر شماست که نگاه دارید
نفسهای خود را ضرر نمی رساند شما را گمراهی دیگران هرگاه

شما بر ہدایت باشید وعلیؑ نفس من است و برادر من است
پس بدرستیکہ او مطہر است و معصوم است گمراہی وشقاوت
از وجود او منتفی است پس تلاوت فرمود این آیہ شریفہ را
قل اطیعوا اللہ الی آخر الآیہ یعنی اطاعت کنید خدای تعالیٰ را
واطاعت کنید رسول را پس اگر روگردان شدید از اطاعت
پس بر رسول است آنچہ متحمل شدہ است از بار تکلیف واطاعت
و بر شماست آنچہ تحمیل شدہ آید از بار تکلیف واگر اطاعت کنید
خدا و رسول را ہدایت می یابید ونیست بر رسول مگر رسانیدن
ظاہر گفت محمد بن حرب ہلالی کہ پس حضرت
امام جعفر علیہ السلام فرمودند کہ ایہا الامیر اگر خبر دہم ترا
بجمیع آن معانی کہ ارادہ کردہ بودند نبی صلی اللہ علیہ وآلہ
در برداشتن علیؑ در نزد انداختن اصنام از سطح کعبہ ہر آینہ
خواہی گفت کہ جعفر بن محمدؑ مجنون شدہ است پس
کفاف است ترا از این معانی ہمان قدر کہ شنیدی
گفت پس برخواستم وبوسیدم سر آن بزرگوار را وگفتم اللہ اعلم

حیث یجعل رسالتہ

حیث یجعل رسالتہ واین حدیث شریف از جہات
عدیدہ ظاہر بل صریح در مطلوب است وبعضی از فقرات
حدیث کہ فی الجملہ خفائی داشت در حاشیہ بتوضیح آن پرداخت
واز جملہ اخباریکہ دلالت بر مطلوب دارد روایتی است
کہ در غایۃ المرام از امالی شیخ علیہ الرحمہ روایت میکند کہ
حضرت امام حسنؑ فرمودند کہ شنیدم از جدم رسول خداؐ
کہ می فرمود کہ خلقت من نور اللہ عز وجل
وخلق اہلبیتی من نوری وخلق محبیہم من نورہم وسایر الخلق
فی النار یعنی رسول خدا فرمودند کہ خلق شدم
من از نور خداوند عز وجل وخلق شدند اہلبیت من از نور من
وخلق شدند محبین ایشان از نور ایشان وسایر خلق در آتش شدند
وجہ دلالت واضح است واخبار وآثار در ایضاح این مقصد
بمرتبہ ایست از کثرت کہ امکان انکار نیست وہمین قدر
در این مقام کافی است مقصد پنجم در افضلیت
ائمہ اطہار است بر انبیا والاتبار غیر از رسول مختار

و داعی بر بیان این مقصد آن است که چون در سابق بیان شده
که از جمله اسباب افضلیت حضرت خاتم انبیا بر سید اولیا
و سایر ائمهٔ هدی مرتبهٔ نبوت و رسالت است   پس گاه
هست مؤمنی در اشکال واقع شود که پس لازم می آید که انبیا
و رسل سابقه هم افضل باشند از این بزرگواران از جهة همین دو
رتبه که واجد آنند و ائمهٔ اطهار فاقد آن   پس از جهة
رفع این اشکال میگوئیم   که بیان اجمالی آن این است
که چون نبوت و رسالت حضرت خاتم انبیا نبوت و
رسالت اصلیه است و دارای ریاست عامهٔ تامهٔ
الهیه است   البته موجب ارتفاع و افضلیت است
بر اوصیاء آن حضرت که فاقد این مرتبتین میباشند
ولی نبوت و رسالت سایر انبیا و رسل چون مأخوذ شده است
از نبوت و رسالت پیغمبر ما پس نبوت و رسالت ایشان نبوت
و رسالت فرعیه است که در تحت و دون مرتبهٔ نبوت و رسالت
حضرت خاتم انبیا واقع شده است   پس البته

مفضول این نبوت و رسالت واقع شده است چنانچه خود
ایشان نیز از همین جهة مفضول آن حضرت واقع شده‌اند و
ذکر شد که ولایت و امامت ائمهٔ ما علیهم السلام همان امامت
و ولایت خاتم انبیاست که باطن نبوت و رسالت آن سرور است
که بنیابت و وصایت بایشان رسیده است پس چنانچه
نبوت و رسالت پیغمبر ما ارفع و افضل است از نبوت و رسالت
سایر پیغمبران همچنین است امامت و ولایت اوصیاء آن
بزرگوار   که عین امامت و ولایت آن عالیمقدار
و باطن نبوت و رسالت آن سر عالم اسرار است و
افضلیت ولایت و امامت امام موجب افضلیت خود
امام است و در این خفائی نیست   و اما بیان
تفصیلی پس آن است که چون ذات بی زوال حضرت
ذو الجلال   در ازل الآزال   که هیچ مخلوقی را
هنوز بعرصهٔ وجود نیاورده بود مخفی بود   پس دوست
داشت که شناخته شود   پس مشیت او جل جلاله تعلق

گرفت که مخلوقی را خلق فرماید که او را بشناسند و معرفت
بمراتب صفات جمال و جلال او حاصل نمایند چنانچه
خود حضرت رب العزّت در حدیث قدسی باین مقصود
تصریح فرموده می فرماید کُنتُ کنزاً مخفیاً فاحببت
ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف یعنی بودم گنجی
مخفی پس دوست داشتم که شناخته شوم پس خلق
کردم خلق را از جهت آنکه شناخته شوم و همچنین در قرآن معجز
بیان خود می فرماید وما خلقت الجنّ والانس الّا لیعبدون
امام علیه السلام فرمودند ای الّا لیعرفون یعنی خلق نکردم
جن و انس را مگر از جهت معرفت پس بمقتضای این مشیت
خالق متعال اوّل نظر فرمود بر جمیع ممکنات عالم امکان
و بعلم خود مطلع شد بر ذات امکانی پیغمبر آخر الزمان و
ذوات اوصیای آن هادی دوجهان که ذوات ایشان
شایستهٔ بارگاه قرب الهی و سزاوار فیوضات نامتناهی
حضرت سبحانی و قابل تحمّل علوم و اسرار خالق ربانی

و در ذرات عالم امکان مثل ایشان نایاب و قابل منظور
نظر حضرت رب الارباب در هر باب پس اوّلا نور و روح
مبارک خاتم انبیا صلی الله علیه و آله را بعرصهٔ وجود آورد و از
آن نور مکرّم ارواح و انوار اوصیاء آن سیّد معظّم از زینت
افزای عالم ابداع فرمود و این ارواح مطهّره را مثل سایر ارواح
بشریه بر مقتضای بشریه مخلوق و مجبول نمود پس
این انوار زبان بتقدیس و تمجید خداوند مجید گشودند و خداوند را
معبود برحق و خود را عبد مطلق دانسته کمال
عبودیهٔ خود را که مسبّب از اعلا مرتبهٔ معرفت حضرت ربّ
العزّت بود ظاهر نمودند پس بعد از خلقت این
انوار و ارواح منوّره خلق فرمود بر نهج ترتیب و تراخی بر
وفق مشیت خود سایر نفوس و ارواح عالم امکان را
و جمیع نفوس و ارواح مبدعات را بر تساوی اقتضا
و اتحاد جهة بدون آنکه تفاوتی در مقتضیات وجودات
این موجودات قرار دهد ابداع فرمود و دوجهین

تساوی آن است که خداوند متعال غنی و بی نیاز است از
مخلوقات خود و هیچ جهة احتیاجی در او متصور نیست که غرض
از خلقت مبدعات رفع آن احتیاج باشد که پس لازم شود
که هر صنف از مخلوقات را از جهة رفع احتیاج خاصی مخلوق
نماید و مقتضای خلقت او را موافق رفع آن احتیاج فرماید
تا آنکه در مقتضیات بدایع تفاوت و اختلاف
حاصل گردد چنانچه در حدیث قدسی سابق الذکر
نیز اشاره باین عدم احتیاج فرموده می فرماید کنت کنزا
مخفیا یعنی بودم گنج مخفی چه که گنج محتاج بهیچکس نیست
و هر کس محتاج بگنج است پس وجه تعبیر بگنج در
حدیث شریف اشاره بهمین نکته است که بفهماند که خالق
در خلقت مخلوقات از همهٔ آنها بی نیاز است و همهٔ مخلوقات
محتاج باو میباشند و در بیان جواب از اشکال اخبار طینت
گذشت که این تفاوتیکه در مراتب جن و انس پیدا شده است
تفاوت عارضیهٔ است که بعد از خلقت اولیهٔ ذریهٔ از جن

اختیار ایشان و بسبب اختیار ایشان ناشی شده است و خالق متعال
هم مقتضای همان اختیار را از جهة جزای آن اختیار در
جبلهٔ ایشان در این عالم جاری نموده است یعنی
طینت و جبلهٔ ایشان را مناسب همانچه اختیار
نموده اند در آن عالم در این عالم مقرر فرموده است و
دیگر آنکه هر نفس در هر عالم هر خلق و هر صفت که متخلق و متصف
شده باشد و آن خلق و آن صفت را ملکهٔ نفسانی خود قرار
داده باشد هر گاه بعالم دیگر انتقال نمود بر همان
ملکهٔ خلق و صفت محشور می شود این است که در حدیث است
که من احب حجرا حشر یوم القیمة معه یعنی
در این عالم اگر کسی سنگی را دوست بدارد در قیمة با او محشور
خواهد شد و دلیل دیگر از قبیل عقل در تساوی
خلقت مقتضیات نفوس و ارواح در بدو و ابداع آنکه
خلقت مبدعات بحصر عقلی از چهار قسم خارج نیست
اول آنکه کلا مجبول بر عبادت خلق شده باشند

دوم آنکه کلاً مجبول بر معصیت خلق شده باشند
سیم آنکه بعضی بر عبادت و بعضی بر معصیت مجبول مخلوق
شده باشند چهارم آنکه کلاً مخلوق شده اند فاعل
مختار بر وجه تساوی بدون اینکه تفاوتی در مقتضیات فرق
از افراد سلسلهٔ آحاد مبدعات واقع شده باشد
امّا بطلان اوّل واضح است چه که بالعیان والوجدان از
حال خود و غیر خود می بینیم که مجبول بر عبادت نیستیم و از
معاصی از ما صادر می شود بلکه زاید از طاعت وهمچنین
بطلان دوّم چه که می بینیم اشتغال بسیار از مؤمنین را
بطاعت و عبادت وعبادت انبیا و اولیا بسر
حد تواتر رسیده که امکان تشکیک در آن نیست
وهمچنین است بطلان سیم بجهة لزوم ترجیح بلا مرجح از فاعل
حکیم علی الاطلاق و ترجیح بلا مرجح باطل است باجماع کل
ذوی العقول از مذاهب و ادیان پس باقی ماند در معرض
وقوع و ثبوت شق چهارم یعنی خلقت بر وجه تساوی

و فاعل مختار و هو المطلوب وتقریب دیگر بر این مطلب
مستنبط از آیهٔ شریفهٔ وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون
آنکه بمقتضای آیهٔ شریفه خداوند متعال خلق فرموده است
جن و انس را از جهة عبادت و معلوم است که عبادت
جبریه نخواسته است از ایشان والّا ایشان را مجبول مجبور
بر اطاعت خلق می فرمود بجبلت تکوینیه که نتوانند از
اقتضای آن خارج شوند و خلاف آن در نزد ما بالحس
والعیان مشاهده است چنانچه گذشت پس
معلوم شد که مراد از عبادت در آیهٔ شریفه عبادت
اختیاریه است و لازمهٔ عبادت اختیاریه آن است که
کلاً بر یک جهة و یک اقتضا مخلوق شده باشند تا معلوم
شود که کیست که باختیار عبادت میکند و کی انحراف
میورزد پس هر گاه معلوم شد تساوی
خلقت نفوس و ارواح مخلوقات عالم امکان در بدو
خلقت پس اولاً خداوند متعال بذل شعور

حسن نمود بر کل ایشان بر وجه لطاف تا بشناسند خالق خود
با آثار صنایع و ظهور بدایع و آثار معرفت خود را چنان بر
ایشان تکمیل و اشکار نمود که هیچکس را مجال انکار نماند در
اذعان بوجود خالق چنانچه تفصیلی نیز از آن در بیان
جواب از اشکال اخبار طینت در مقصد سیم گذشت
پس مخلوقات را در معرض تکالیف مقصوده از وجود
ایشان در آورد و سلسله و مراتب قبول تکالیف را بر
ایشان مبسوط فرمود   و ظهور قابلیت ذرات
موجودات را بر اختیارات خود ایشان موقوف و
موکول نمود   پس اول کسیکه پا در دایره قبول
جمیع تکالیف الهی نهاد و عمل بر مقتضای کل اوامر و
نواهی حضرت سبحانی و جهت همت گماشت و تحمل
همه مصائب و بلایای عالم ناسوتی را در رضای معبود
خود بجان و دل قبول نمود ذات بابرکات سرور کاینات
و خلاصه موجودات بود که قبول جمیع این مراتب بر وجه

صدق

صدق و حقیقت نمود و بعد از آن اقتدا فرمودند بان نور
مبارک در جمیع این مراتب نفس نفیس سرور اولیا
علی مرتضی   و یازده نفس پاک اولاد آن امیر
پس خداوند متعال این بزرگواران را بر جمیع نفوس و
ارواح برتری داد و سروری بخشید   و مقتدیان
و پیروان ایشان را باوج سعادت رسانید پس بقبول
ایشان بار همه تکالیف را و تمجید و تقدیس ایشان خداوند
مجید را سایر ارواح انبیا و اولیا نیز قبول بار تکلیف نمودند
تقدیس و تمجید نمودند و بمقام اعلی و اسنی رسیدند و
جمیع صنوف ملائکه بتقدیس و تمجید ایشان تقدیس و تمجید
نمودند و مرتبه بلند یافتند پس ایشان باعث ارشاد جمیع
سابقین و ملائکه مقربین گردیدند   و اگر قبول و تقدیس
و تمجید این انوار نبود و این تعلیم و ارشاد از ایشان بظهور
نیامده بود هیچ روحی پی بحقیقت هیچ نفسی صاحب
معرفت نمیگردید   و از این جهة بر جمیع مخلو

و موجودات مرتبهٔ سروری یافتند و علت غائی
و باعث ایجاد جمیع ایشان گردیدند چه که عبادت و معرفتیکه
منظور نظر حضرت رب العزت بود از خلقت ممکنات
از ایشان متمشی شد و هر کس عارف و عابد شد از طریق ایشان
پی بطریقهٔ معرفت و عبادت برد و چون همهٔ این استعداد
و قابلیت در این ارواح طیبه در علم الهی مکنون بود پس
مائدهٔ وجود از جهة این ارواح گسترانیده شد و سایر موجودات
عالم امکانی بطفیل این ارواح نعمت وجود یافتند
نظیر آنکه هر گاه سلطان بزرگی را دعوت فرماید و خان نعمت
گستراند طفیلیان بسیار نیز از آن خان کامیاب می شوند
پس خان نعمت وجود اولاً و بالذات از جهة روح
حضرت خاتم و امیر اکرم و یازده فرزندان امام مکرم
موجود گردید و هر کس غیر ایشان است نعمت وجود
نسبت باو بالغیر و بالتبع است چنانچه اخبار
بسیار ناطق بآن است که عنقریب بعض از آن در معرض

بیان خواهد آمد و همچنین سایر نعم و فیوضات و مناصب
و درجات عالیات هر کس از انبیا و اولیا که
دست یاب گردید اگرچه از حسن اختیار و شایستگی
ذات این نفوس ابرار صورت پذیرفته ولی اصلاً
و بالذات از آن مصادر فیوضات و اسباب وجود جمیع
کائنات مأخوذ شده است پس نبوت
و رسالت خاتم انبیا اصل جمیع نبوتها و رسالتها است
و همچنین ولایت و امامت آن سرور که باطن نبوت و
رسالت است و عین امامت و ولایت اوصیاء
آن حضرت است اصل جمیع ولایتها و امامتها ست
پس هیچکس از انبیاء چه اولو العزم و چه غیر اولی العزم
و همچنین اولیاء و خلفاء ایشان باین مناصب و مراتب
سرفراز نشدند مگر بطفیل این انوار پس هیچ
کس از ایشان نمی تواند هم سری و برابری نماید با این
بزرگواران حاصل آنکه مقام مراتب و مناصب

ایشان مثل وجود شان طفیل ومجعول بالذات است
ومقام ومراتب دیگران ومناصب ایشان مقام فرع
ومجعول بالعرض وبالتبع است وشکی نیست در افضلیت
مقام اصل نسبت بمقام فرع   وازجهة تتمیم این
مقصد مطلبی درنظر آمد که ابیان آن استحکامی در بنیان عقائد
مومنین بظهور می انجامد ورفع اشکالی برآن مترتب میگردد
وآن این است که بیان شد که خداوند عالمیان نظر بر ممکنات
عالم امکان انداخته ذات پیغمبر آخر الزمان را شایسته خلعت
وجود یافت   واز جمیع ممکنات او را باین نعمت
عظمی نواخت   وعلت غائی کل موجودات ساخت
پس سوال می شود که شکی نیست که ذات پیغمبر آخر الزمان
ومثل این ذات از جملهٔ ممکنات است وقدرت خالق
متعال نسبت بجمیع ممکنات علی السواست
پس ترجیح این ذات را بوحدت خلقت وسایر ذوات
ممکنه مثل این ذات را محروم فرمودن ازاین نعمت

محتاج بمرجح است ومرجح معلوم نیست   وممکن است
جواب ازاین سوال واشکال باینکه مرجح دراین مقام مشیت
وارادهٔ خالق است چه که ارادهٔ خالق اگر محتاج بمرجح دیگر
باشد   پس خالق مرید علی الاطلاق نخواهد بود
ومحتاج خواهد بود در ارادهٔ خود بمرجح دیگر وحال آنکه احتیاج
برخالق محال است ومرید علی الاطلاق است
واین جواب اگرچه صحیح ومتین است   ولی خلاف
لطف وحکمت خلاق علیم است که ذوات ممکنات را بدون
تخصیص بخلقت وایجاد فرماید و ذوات ممکنات خالیه را
در سنبل امکان واگذار نماید واکتفا از آن ذوات بخلقت
یک ذات فرماید   پس جواب شافی ازاین
اشکال آن است که این معین است که اثر قدرت
خداوند متعال بر ذوات ممکنات بقهر وایجاب است
یعنی هر ممکن را که بخواهد بعرصهٔ وجود آورد باراده ومشیت
بروجه ایجاب موجود می فرماید   واما در افعال لکن

عبد در آن افعال فاعل مختار است و از اختیار عبد صادر
می شود و هر چند خالق متعال عبد را فاعل مختار فرموده است
در آن افعال پس آن افعال از اثر قدرت خالق
نیست بلکه مستند بقدرت خود عبد است پس
همچنانکه خالق علی الاطلاق قادر است برایجاد جمیع ممکنات
همچنین عبد نیز بجعل خالق خود قادر است بر جمیع افعال ممکنه
در تحت قدرت خود از افعال خیر و شر پس آنچه از افعال که
از عبد صادر میشود خدای متعال جزائی از جهة او مقرر فرموده است
اگر خیر است خیر و اگر شر است شر پس گاه هست که
عبد صادر می شود باختیار خود اعمالیکه باعتبار آن اعمال
محبوب بارگاه حضرت ذی الجلال میگردد مثل پیغمبر آخر الزمان
شدن و محبوب خالق لایزال گردیدن از اثر قدرت اله
نیست بلکه نتیجه اختیارات و افعال قبولیه خود آن ذات
حقیقت آگاه است پس در این مقام میگوییم
که خداوند متعال وقتیکه مشیت او تعلق گرفت که ارواح

پیغمبر آخر الزمان پس
صح

ممکنات

ممکنات را ایجاد فرماید نظر افکند بر جمیع آحاد ممکنات و بعلم خود
مطلع شد بر جمیع ذوات امکانیه ایشان از حیث قبول
و اختیار آنها در عالم امر و ارواح و از حیث ابقاء فعل بر مقتضیات
قبولشان در عالم خلق و اجسام پس آن ذات [illegible]
خود را تابع رضای معبود گردانید و از طریق مرضی معبود تجاوز
نورزد و مقتضیات نفس بشریه را و جنب اوامر و نواهی
خالق خلع و مضمحل فرماید که اگر یک عالم ابتلایا
و محن و مصایب و فتن توجه بذات او نماید در راه
رضای خالق خود هیچ سستی و تزلزل در ارکان عبودیت
او پیدا نشود و بالکل از خود بگذرد و فنا فی الله
گردد و اگر عمر دهر باو داده شود و حرمان کل مشتهیات
نفس بشری بر او حتم گردد آن تکالیف را در رضای معبود
خود بجان حامل و آن حرمان را عین خوشنودی قابل شود
حاصل خلقی که از حیث قبول و اختیار و عمل بر جمیع
مراضی حضرت پروردگار محبوب بارگاه خالق گردد

صح

عبد دران افعال فاعل مختار است و از اختیار عبد صادر
می شود و هر چند خالق متعال عبد را فاعل مختار فرموده است
در آن افعال پس آن افعال از اثر قدرت خالق
نیست بلکه مستند بقدرت خود عبد است پس
همچنانکه خالق علی الاطلاق قادر است بر ایجاد جمیع ممکنات
همچنین عبد نیز بجعل خالق خود قادر است بر جمیع افعال ممکنه
در تحت قدرت خود از افعال خیر و شر پس آنچه از افعال که
از عبد صادر میشود خدای متعال جزائی از جهت او مقرر فرموده است
اگر خیر است خیر و اگر شر است شر پس کاه هست که از
عبد صادر می شود باختیار خود اعمالیکه باعتبار آن اعمال
محبوب بارگاه حضرت ذی الجلال میگردد مثل پیغمبر آخر الزمان
شدن و محبوب خالق لایزال گردیدن از اثر قدرت اله
نیست بلکه نتیجهٔ اختیارات و افعال قبولیهٔ خود آن ذات
حقیقت آگاه است پس درین مقام میگوییم
که خداوند متعال وقتیکه مشیت او تعلق گرفت که ارواح

پیغمبر آخر الزمان پس صح

ممکنات را ایجاد فرماید نظر افکند بر جمیع آحاد ممکنات و بعلم خود
مطلع شد بر جمیع ذوات امکانیهٔ ایشان از حیث قبول
و اختیار آنها در عالم امر و ارواح و از حیث ایقاع فعل بمقتضیات
قبولشان در عالم خلق و اجسام پس آن ذات
خود را تابع رضای معبود گردانند و از طریق مراضی معبود تخلف
نورزد و مقتضیات نفس بشریه را در جنب اوامر و نواهی
خالق خلع و مضمحل فرماید که اگر یک عالم ابتلایا
و محن و مصایب و فتن توجه بذات او نماید در رزد و
رضای خالق خود هیچ سستی و تزلزل در ارکان عبودیت
او پیدا نشود و بالکل از خود بگذرد و فنا فی الله
گردد و اگر عمر دهر باو داده شود و حرمان کل مشتهیات
نفس بشری بر او ختم گردد آن تکالیف را در رضای معبود
شود بجان حامل و آن حرمان را عین خوشنودی قابل شود
حاصل خلقی که از حیث قبول و اختیار و عمل بر جمیع
مراضی حضرت پروردگار محبوب بارگاه خالق گردد

و تکالیف و هر در مقام امر و نهی بر او تمام شود صح

منحصر دید بذات نیکو صفات خاتم انبیا
جل شانه گردد
و بعد از آن ذات بذوات امنای شریعت و اوصیای
طریقت آنحضرت یعنی امیر دو جهان و یازده
فرزندان برگزیدهٔ خالق منان لهذا اولاً و بالذات
توجه ارادی قبل از خلقت کل موجودات بایجاد این انوار
نمود و ایشان را حامل علوم خود گردانیده باعث ایجاد
کل کائنات و معلم کل موجودات فرمود پس شایستگی
این مقام بلند و مناصب ارجمند که از خداوند جل و عز
شامل این ارواح طیبه گردید از قبل قبول و اختیارات
خود این حضرات بظهور رسیده است نه آنکه از اثر قدرت خالق
بی زوال بوقوع انجامید پس اگر مثل این ذوات در ممکنات
عالم امکان ممکن پذیر بود البته خالق متعال بایجاد
آن نیز اقدام می فرمود و خلق عالم ایجاب را از همچنین
فیض محروم نمی نمود بلی اگر خداوند متعال بخواهد باثر قدرت
و قهر ایجابی مثل پیغمبر خاتم خلق فرماید هیچ چیز مانع قدرت

او نیست و هیچ چیز در مجرای قدرت اله محال نیست ولی
اقتضای آن خلقت بر وجه قهر و جبر خواهد بود و طاعت
و عبادت در این موضوع نیز طاعت و عبادت جبریه خواهد
بود و بیان شد که عبادت جبریه محط نظر و مقصود خالق متعال
نیست و نبوده پس واضح شد که خاتم انبیا و ائمهٔ
هدی افضل جمیع مخلوقات اند بفضیلت استحقاقی ذاتی
و اخبار بسیار نیز دلالت میکند بر این افضلیت که از
جمله آن اخبار است روایة صدوق علیه الرحمه باسناد خود
از عبد الصالح بن هروی از حضرت علی بن موسی الرضا ع
و آن حضرت از آباء خود واحداً بعد واحد تا علی بن
ابی طالب علیه السلام پس آن حضرت فرمودند

قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما خلق الله خلقاً
افضل منی و لا اکرم علیه منی قال علی علیه السلام
فقلت یا رسول الله ص افانت افضل ام جبرئیل فقال یا
علی ان الله تبارک و تعالی فضل انبیائه المرسلین

علی ملائکتہ المقربین وفضلنی علی جمیع النبیین والمرسلین
والفضل بعدی لک یا علی وللائمۃ بعدک فان الملائکۃ
من خدامنا وخدام محبینا یا علی الذین یحملون العرش و
من حولہ یسبحون بحمد ربہم ویستغفرون للذین امنوا بولایتنا
یعنی رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ فرمودند خلق نکردہ است
خداوند متعال خلقی را افضل از من ونہ ہم مکرم تر براو از
من پس حضرت امیر المومنین ع فرمودند کہ عرض
کردم یا رسول اللہ آیا تو افضل ہستی یا جبرئیل پس حضرت
رسول فرمودند یا علی خداوند تبارک وتعالی تفضیل دادہ است
انبیاء مرسل خود را بر ملائکۂ مقربین وتفضیل دادہ است مرا
بر جمیع انبیاء ومرسلین وفضل بعد از من از برای توست یا علی و از
برای ائمہ بعد از تو پس بدرستیکہ ملائکہ از خدام ما وخدام محبین
مایند یا علی کسانی از ملائکہ کہ برمیدارند عرش را وکسانیکہ
حول عرشند تسبیح وتحمید میکنند پروردگار خود را واستغفار
وطلب آمرزش میکنند از برای کسانیکہ ایمان آوردہ اند بولایت

یا علی لو لا نحن ما خلق اللہ آدم ولا حوی ولا الجنۃ ولا النار
ولا السماء ولا الارض فکیف لا نکون افضل من الملائکۃ وقد
سبقناہم الی معرفۃ ربنا وتسبیحہ وتہلیلہ وتقدیسہ لان
اول ما خلق اللہ عز وجل ارواحنا فانطقنا بتوحیدہ وتحمیدہ
ثم خلق الملائکۃ فلما شاہدوا ارواحنا نورا واحدا استعظموا
امرنا فسبحنا لتعلم الملائکۃ انا خلق مخلوقون وانہ منزہ
عن صفاتنا فسبحت الملائکۃ بتسبیحنا ونزہتہ عن صفاتنا
فلما شاہدوا عظم شاننا ہللنا لتعلم الملائکۃ ان لا الہ الا اللہ
وانا عبید ولسنا بآلہۃ یجب ان نعبد معہ او دونہ فقالوا
لا الہ الا اللہ الی آخر الحدیث حضرت رسول
فرمودند یا علی اگر نبودیم ما خلق نمیکرد خداوند متعال
آدم را ونہ حوا را ونہ جنت ونہ نار را ونہ اسمان ونہ زمین را
پس چگونہ نباشیم افضل از ملائکہ وحال آنکہ سبقت گرفتیم
ایشان را بسوی معرفت پروردگار وتسبیح وتہلیل وتمجید
خالق متعال از جہت آنکہ اول چیزیکہ خلق فرمود خداوند

عزوجل ارواح ما بود پس گویا فرمود ما را بتوحید

وتمجید خود پس خلق کرد ملائکه را پس چونکه مشاهده

کردند ارواح ما را نور واحد بزرگ شمردند امر ما را

پس تسبیح کردیم حضرت رب العزت را از جهة آنکه بدانند

ملائکه که ما مخلوق هستیم و خالق متعال منزه است از صفات

ما پس تسبیح کردند ملائکه بتسبیح ما و تنزیه کردند بزرگی

شأن ما را تهلیل کردیم خداوند را از جهة آنکه بدانند ملائکه اینکه

خدائی نیست بجز معبود بر حق و ما عبید و بندگان اویم

و نیستیم آلهة مثل آنکه واجب شود که عبادت کرده شویم

با او یا در مرتبه ابعد از او پس ملائکه تهلیل نمودند خداوند

متعال را و آوازها بلا اله الا الله بلند نمودند و حدیث طولیست

و اکتفا بهمین قدر شد و از جمله آن اخبار روایت

جابر بن یزید جعفی است که گفت قال

ابو جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام کان الله و لا

شئ غیره لا معلوم ولا مجهول فاول ما ابتدء من خلق

خداوند انصفات ما پس چونکه مشاهده کردند صح

خلقه

خلقه ان خلق محمداً و خلقنا اهل البيت معه من نور عظمة

فاوقفنا اظلة خضراء بين يديه ولا سماء ولا ارض ولا

مكان ولا ليل ولا نهار ولا شمس ولا قمر فقصل نورنا من نور

ربنا كشعاع الشمس من الشمس الى ان قال ثم خلق الله آدم

من اديم الارض ونفخ فيه من روحه ثم اخرج ذرية من صلبه

فاخذ عليهم الميثاق له بالربوبية ولمحمد بالنبوة ولعلي بالولاية

اقر منهم من اقر وجحد منهم من جحد فكنا اول من اقر

بذلك ثم قال لمحمد وعزتي وجلالي وعلو شاني لولاك ولولا

علي وعترتك الهادون المهديون الراشدون ما خلقت

الجنة ولا النار ولا المكان ولا الارض ولا السماء

ولا الملائكة ولا خلقا يعبدني ثم قال ابو جعفر فنحن

اول خلق ابتدأ الله واول خلق عبد الله وسبحه ونحن

سبب خلق الخلق وسبب تسبيحهم وعبادتهم من الملائكة

والآدميين فبنا عرف الله وبنا وحد الله وبنا عبد الله

وبنا اكرم الله من اكرم من جميع خلقه وبنا اثاب الله

من اناب و عاقب من عاقب الی آخر الحدیث ترجمه حدیث
آنکه جابر بن یزید جعفی که راوی حدیث است گفت که حضرت
ابی جعفر امام محمّد باقر علیه السلام فرمودند که بود خداوند
متعال و نبود با او هیچ شیئ نه معلوم و نه مجهول پس
اوّل چیزیکه که خلق کرد این بود که خلق کرد محمّد را و خلق کرد
ما اهلبیت را با او از نور عظمت خود پس متوقف
کرد ما را در اظلّهٔ خضراء در پیش روی خود و حال آنکه نه آسمان
بود و نه زمینے و نه مکانی و نه شب و نه روزی و نه آفتاب
و نه ماہے پس فصل نور ما بنسبت بنور پروردگار ما
مثل شعاع شمس است بنسبت بشمس تا آنیکه فرمودند
پس خلق فرمود خداوند متعال ادم را از خاک خالص
زمین و دمید در او از روح خود پس بیرون
آورد ذرّیهٔ او را از صلب او پس گرفت بر ایشان
میثاق را از برای خود بربوبیته و از برای محمّد بنبوت و از
برای علی بولایه اقرار کرد از خلق هر کس که اقرار کرد و

کرد

کرد هر کس که انکار کرد پس ما اوّل کسے بودیم که اقرار
کردیم بربوبیته و آنچه مامور شدیم بآن پس خالق متعال فرمود
از برای محمّد ص که قسم بعزّت و جلال خودم و علوّ شان خودم که اگر
مقصود وجود تو و علی ع و عترت شما که هادین و مهتدین و راشدین
هستید نبود خلق نمیکردم جنّت را و نه هم نار را و نه مکان و
نه زمین و نه آسمان را و نه ملائکه را و نه خلقی که عبادت کنند مرا
پس حضرت فرمودند که ما اوّل خلقی هستیم که ابتدا فرمود
خداوند متعال در خلقت آن خلق و اوّل خلقی هستیم
که عبادت کردند خدا را و تسبیح کردند او را و ما
سبب خلقت خلقیم و سبب تسبیح و عبادت ایشانیم
خدای متعال را چه از ملائکه و چه از آدمیین پس بما
شناخته شده است خدای متعال و بما توحید کرده
شده است و بما عبادت کرده شده است و بسبب ما اکرام کرده است
خداوند متعال هر کس را که اکرام کرده است از جمیع خلق
خودش و بسبب ما ثواب داده است هر کس

من اناب و عاقب من عاقب الی آخر الحدیث ترجمہ حدیث
آنکہ جابر بن یزید جعفی کہ راوی حدیث است گفت کہ حضرت
ابی جعفر امام محمد باقر علیہ السلام فرمودند کہ بود خداوند
متعال و نبود با او ہیچ شئی نہ معلوم و نہ مجہول پس
اول چیزیکہ کہ خلق کرد این بود کہ خلق کرد محمد را و خلق کرد
ما اہلبیت را با او از نور عظمت خود پس متوقف
کرد ما را در اظلہ خضراء در پیش روی خود در حالیکہ نہ آسمان
بود و نہ زمینے و نہ مکانی و نہ شب و نہ روزی و نہ آفتاب
و نہ ماہے پس فصل نور ما نسبت بنور پروردگار ما
مثل شعاع شمس است نسبت بشمس تا اینکہ فرمودند
پس خلق فرمود خداوند متعال آدم را از خاک خالص
زمین و دمید در او از روح خود پس بیرون
آورد ذریہ او را از صلب او پس گرفت بر ایشان
میثاق را از برای خود بر توبیۃ و از برای محمد بہ نبوت و از
برای علی بولایۃ اقرار کرد از خلق ہر کس کہ اقرار کرد و انکار

کرد ہر کس کہ انکار کرد پس ما اول کسے بودیم کہ اقرار
کردیم بر بوبیۃ و آنچہ ما مور شدیم بآن پس خالق متعال فرمود
از برای محمد کہ قسم بعزت و جلال خودم و علو شان خودم کہ اگر
مقصود وجود تو و علی و عترت شما کہ ہادین و مہدیین و راشدین
ہستید نبود خلق نمیکردم جنت را و نہ ہم نار را و نہ مکان و
نہ زمین و نہ آسمان را و نہ ملائکہ را و نہ خلقی کہ عبادت کنند مرا
پس حضرت فرمودند کہ ما اول خلقی ہستیم کہ ابتدا فرمود
خداوند متعال در خلقت آن خلق و اول خلقی ہستیم
کہ عبادت کردند خدا را و تسبیح کردند او را وما
سبب خلقت خلقیم و سبب تسبیح و عبادت ایشانیم پس بما
شناختہ شدہ است خدای متعال و بما توحید کردہ
شدہ است و با عبادت کردہ شدہ است و بسبب ما اکرام کردہ است
خداوند متعال ہر کس را کہ اکرام کردہ است از جمیع خلق
خودش و بسبب ما ثواب دادہ است ہر کس

کہ ثواب دادہ است و عقاب فرمودہ است ہر کس را
کہ عقاب فرمودہ است تا آخر حدیث و حدیث طویل است
و از جملہ آن اخبار حدیث طویلی است در فضیلت ائمہ اطہار
کہ ابن بابویہ در کتاب النصوص علی الائمۃ الاثنی عشر متعرض
شدہ است و سید ہاشم بحرانی اعلا اللہ مقامہ در غایۃ المرام
بتمامہ ذکر فرمودہ است و در آن روایت است کہ حضرت
رسول بعد از بیان برخی از کیفیت معراج فرمودند
فاوحی اللہ الی یا محمد انی اطلعت علی الارض اطلاعۃ فاخترتک
منہا وجعلتک نبیا ثم اطلعت ثانیا فاخترت منہا علیا
فجعلتہ وصیک و وارث علمک والامام من بعدک و
اخرج من اصلابکما الذریۃ الطاہرۃ والائمۃ المعصومین
خزان علمی فلولاکم ما خلقت الدنیا ولا الآخرۃ ولا الجنۃ
ولا النار یا محمد اتحب ان تراہم قلت نعم یا رب فنودیت
یا محمد ارفع راسک فرفعت راسی واذا انا بانوار علی والحسن
والحسین وعلی بن الحسین ومحمد بن علی وجعفر بن محمد وموسی بن

جعفر وعلی بن موسی ومحمد بن علی وعلی بن محمد والحسن بن علی
والحجۃ والحجۃ یتلالاء کانہ کوکب دری فقلت یا رب من
ہؤلاء ومن ہذا قال یا محمد ہم الائمۃ من بعدک والمطہرون
من صلبک وہذا الحجۃ الذی یملاء الارض قسطا وعدلا و
یشفی صدور قوم مؤمنین الی آخر الحدیث ترجمہ آنکہ حضرت
رسول فرمودند کہ پس وحی فرستاد حضرت رب العزۃ
بسوی من کہ ای محمد اطلاع یافتم بر زمین یک اطلاع یافتنی
پس اختیار کردم ترا از زمین و قرار دادم ترا نبی
پس اطلاع یافتم ثانیا پس اختیار کردم از زمین علی را پس
گردانیدم او را وصی تو و وارث علم تو و امام از بعد
تو و بیرون خواہم آورد از اصلاب شما ذریہ طاہرہ و
ائمہ معصومین را کہ خواہند بود خزان علم من پس
اگر نبودید شما خلق نمیکردم دنیا را و نہ آخرت را و نہ
بہشت و نہ جہنم را یا محمد آیا دوست داری کہ ببینی
ایشان را گفتم بلی ای پروردگار من پس ندا شدم کہ ای

محمدؐ بلند کن راس خود را پس بلند کردم راس خود را پس در این
هنگام مشاهده کردم انوار علیؑ را و حسنؑ و حسینؑ و سایر ائمهؑ
از اولاد آن حضرت را با حضرت حجة علیه السلام و حجة در میان
ایشان روشنی میداد که گویا کوکبی بود دری پس گفتم
یا رب کیستند این جماعت و کیست این پس خالق متعال فرمود
یا محمدؐ ایشان امامان هستند از بعد تو و مطهرون هستند از
صلب تو و این حجة است که پر میکند زمین را از حیث
قسط و عدل و شفا می بخشد سینه های مومنین را و حدیث
طویل است و اکتفا بقدر حاجت شد پس هر یک از این خبار
ثلثه صریح است در مطلوب یعنی افضلیت ائمه اطهار بر پیغمبران
سابق و الاخبار و از جمله اخبار یکه دلالت بر مطلوب میکند
روایت عبد اللہ بن ولید است در بصائر الدرجات
قال قال لی ابو عبد اللهؑ ای شیٔ یقول الشیعة فی عیسیؑ و موسیؑ
و امیر المومنینؑ قلت یقولون ان عیسی و موسی افضل من امیر
المومنینؑ قال فقال ازعمون ان امیر المؤمنین قد علم ما علم

کوکب دری یعنی ستارهٔ بسیار روشن که نفوذ کند در ظلمت و ظلمت را بردارد و نسبتش بسوی دُر از حیث سفیدی و صفا است منه

رسول الله

رسول اللهؐ قلت نعم و لکن لا یقدمون علی اولی العزم من الرسل
احدا قال ابو عبد اللهؑ فخاصمهم بکتاب الله قال قلت فی
ای موضع اخاصمهم قال قال الله تعالی لموسیؑ و کتبنا
له فی الالواح من کل شیٔ علمنا انه لم یکتب لموسی کل شیٔ
و قال الله تبارک و تعالی لعیسی و لابین لکم بعض الذی تختلفون
فیه و قال الله تعالی لمحمدؐ و جئنا بک شهیدا علی هؤلاء و نزلنا
علیک الکتاب تبیانا لکل شیٔ یعنی عبد الله
بن ولید گفت حضرت ابی عبد اللهؑ بمن فرمود که چه چیز
میگویند شیعه در عیسیؑ و موسیؑ و امیر المؤمنینؑ گفتم میگویند
که عیسیؑ و موسیؑ افضلند از امیر المومنینؑ پس حضرت
فرمودند که آیا گمان میکنند اینکه امیر المؤمنینؑ تحقیق
میدانست آنچه را که میدانست رسول خداؐ گفتم بلی اینرا قائلند
ولی مقدم نمیدارند بر اولو العزم از رسل احدی را حضرت
ابی عبد اللهؑ فرمودند مخاصمه کن ایشان را بکتاب الله
عبد اللہ بن ولید گفت بحضرت عرض کردم که بکدام موضع

از کتاب الله مخاصمه کنم با ایشان حضرت فرمودند خداوند
متعال می فرماید از برای موسیٰ وکتبنا له فی الالواح
من کل شیء یعنی نوشتیم از برای موسی در الواح که
آن زبرجده بود از بهشت از هر شیء دانستیم که نوشته نشد
از برای موسیٰ هر شیئی یعنی اگر جمیع اشیاء نوشته شده بود بدون
من تبعیضی ذکر می شد وحال آنکه با من ذکر شده است که افاده
بعض میکند وفرموده است خداوند متعال از برای عیسیٰ
ولابین لکم بعض الذی تختلفون فیه یعنی حضرت عیسیٰ
علی نبینا وعلیه السلام بقوم خود فرمودند که آمدم شما را
از جهة آنکه بیان کنم از برای شما بعض چیزهائی را که اختلاف
نموده اید وآن ولی از برای محمد صلی الله علیه وآله فرموده است
وجئنا بک شهیدا علی هولاء ونزلنا علیک الکتاب تبیانا
لکل شیء یعنی آوردیم تورا از جهة آنکه باشی شاهد
بر ایشان یعنی بر امتان ونازل کردیم بر تو کتاب یعنی
قرآن را در حالتیکه آن قرآن بیان کننده است بر

بقیه آیت موعظة وتفصیلا لکل شیء فخذها بقوة وأمر قومک یأخذوا باحسنها سأریکم دار الفاسقین حاشیه منه

صدر آیه ویوم نبعث فی کل امة شهیدا علیهم من انفسهم وجئنا بک الی آخر حاشیه منه

مقصود امام علیه السلام آنکه تفاضل وبلندی مراتب انبیا
واولیا بر یکدیگر بعلم است چنانچه این معیار در سایر
مخلوقات اشرف نیز جاری است پس از دو آیه شریفه
وارده در حکایت حضرت موسیٰ وعیسیٰ ظاهر است که علم
کل اشیاء عطا کرده نشد بایشان از جهة دلالة من تبعیض در
آیه اولی وتصریح ببعض در آیه ثانیه ولی در آیه متعلقه بحضرت
خاتم انبیا صلی الله علیه وآله تصریح شده است باعطاء
علم کل اشیاء بآن حضرت پس دلیل است که آن
حضرت افضلند از حضرت موسیٰ وعیسیٰ که از پیغمبران اولی
العزم اند پس حضرت امیر نیز از ایشان افضلند چه که
آن حضرت حامل علم پیغمبر اند وهر علم که از جانب خالق متعال
به پیغمبر اکرم افاضه می شد بحکم خالق بتوسط آن بزرگوار
بآن حضرت نیز افاضه می شد چنانچه اخبار در این باب
بسیار است وبنود علمی که خاتم انبیا عالم بآن علم
باشند وحضرت امیر علیه السلام تعلیم نفرمایند واثبات

افضلیت آنحضرت از سایر پیغمبران بعدم قول بفصل ثابت
خواهد شد مثل اثبات افضلیت سایر ائمهٔ هدی علیهم السلام
و از جمله اخبار داله بر مقصود روایت حسین بن علوان است
مذکور در بصایر الدرجات مروی از ابی عبدالله قال ان الله
خلق اولی العزم من الرسل و فضلهم بالعلم و اورثنا علمهم و فضلهم و
فضلنا علیهم فی علمهم و علم رسول الله ما لم یعلموا و علمنا علم
الرسول و علمهم یعنی حضرت ابی عبدالله علیه السلام
فرمودند که بدرستیکه خداوند متعال خلق فرمود اولو العزم
از رسل را و تفضیل داد ایشان را بعلم و علم ایشان و فضل ایشان را
بوراثت بما عنایت فرمود و تفضیل داد ما را بر ایشان در علم
ایشان و عالم بود رسول خدا بعلومی که ایشان عالم نبودند
بآن علوم و عالم نمود ما را علم رسول را و علم ایشان را و از این
صنف اخبار داله بر مزید علم حضرت خاتم انبیا صلی الله
علیه و آله از سایر انبیا و عالم بودن ائمه بجمیع آنچه عالم بود
رسول خدا در کتب اخبار بکثرت و شیوع وارد است

که محل انکار نیست پس از اینجمله نیز ثابت شد فضیلت
ائمهٔ اطهار بر انبیای والاتبار و از جمله اخبار صریح
در این باب روایت اسمعیل بن شعیب است از علی بن
اسمعیل از بعض رجال خود که بتوسط ایشان روایت میکند این
روایت نیز در بصایر الدرجات است راوی گفت که قال
ابو عبدالله لرجل تمصون الثماد و تدعون النهر الاعظم فقال
له الرجل ما تعنی بهذا یا ابن رسول الله فقال علم النبی بما
اوحی الله الی محمد فجعله محمد عند علی فقال له الرجل فعلی اعلم
او بعض الانبیا فنظر ابو عبدالله الی بعض اصحابه فقال
ان الله یفتح مسامع من یشاء اقول ان رسول الله جعل ذلک
کله عند علی فیقول علی اعلم او بعض الانبیا یعنی حضرت
ابی عبدالله فرمودند بمردی که شما مص میکنید و می مکید
ثماد را یعنی می مکید در مقام تشنگی آبهائی را که بدون ماده است
و منبع و مجرائی در او نیست که بطریق اولی از رفع تشنگی
نماید و وامیگذارید نهر اعظم را پس آن مرد عرض

گرد چه قصد فرموده اید باین مثل باین رسول اللهؐ
پس حضرت فرمودند که علم انبیا را خداوند متعال تمام
وحی فرستاد بسوی محمدؐ پس قرار داد کل او را محمدؐ در نزد علیؑ
پس آن مرد عرض نمود که پس آیا علیؑ اعلم است یا بعض
انبیا پس نظر فرمود حضرت ابی عبد اللهؑ بسوی بعض اصحاب
خود پس فرمود بدرستیکه خداوند میگشاید راه های گوشهای
هر کس را که بخواهد میگوییم که رسول خدا قرار داد جمیع این علومرا
نزد علیؑ باز میپرسد که علی اعلم است یا بعض انبیا این
استبعاد از امام از جهة آن بود که وقتیکه بیان شد که علم
جمیع انبیا نزد حضرت امیرؑ آمد پس لازمهٔ آن آن خواهد شد
که حضرت امیرؑ از همه افراد انبیا اعلم خواهند بود چه که نزد هیچ
یک از افراد انبیا علم جمیع انبیا نبوده است و اخبار
در این معنی بسیار است که اگر بتفصیل آنها پرداخته شود
خارج از وضع این وجیزه خواهد بود و بعض از اخبار وارده
در مقام اگرچه اختصاص بحضرت امیرؑ دارد ولی در عموم

استدلال تمام است چه که در سایر ائمه علیهم السلام
بعدم قول بفصل تمام خواهد شد بجهة آنکه هیچ کس نیست
از اهل حق که قائل بافضلیت حضرت امیر باشد از سایر انبیا
و قائل بافضلیت سایر ائمه علیهم السلام نباشد و ادام الله
و ایانا الی صراط مستقیم تم ما هو مقصودی من الکتاب
مستعینا بالله حامدا له شاکرا علی نعمائه فی
یوم السابع من رمضان المبارک
من سنة ثلاثمأة واثنین
بعد الالف من الهجرة
النبویة علیه وعلی
آله الآف الثناء
والتحیة
آمین یا رب
العالمین

در مطبع عز [illegible] واقع [illegible] الملک [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

و بعد این جواب از سؤال و تشکیکی است که فهمیدن آن
از جهة مسترشدین طریق هدایت دلیلی است ظاهر و هدایتی
پس الحاق بکتاب انوار الابصار گردید که مؤمنین از آن
نیز مستفع گردند   شخصی از اهل عرفان در
اوراقیکه از تحریر عرفانیهٔ خود گذرانیده است سؤال از مرتبهٔ
معراج خاتم انبیا روح العالمین فداه نموده که آیا عروج
بمعراج در مرتبهٔ نبوت آن حضرت واقع شده است
یا در مرتبهٔ ولایت آن سرور و بر هر یک از تقدیرین اشکال
و ایرادی وارد آورده است ضرور شد که اولاً عبارات
او نقل نمایم و بعد در رفع اشکال آن بپردازم بعبارات

سهلی که هر عامی بفهمد تا آنکه باعث تشکیک و وسوسهٔ عوام
نگردد و خود سائل نیز اگر سؤال بر وجه حاجت کرده است
براه راست و طریق مستقیم هدایت یابد و عبارات سائل
اینست   خدمت صاحبان افئدهٔ منیره
زحمت سؤال میدهد که آیا معراج رسول روح من فی الابداع
فداه در مقام نبوت آن حضرت بوده یا در رتبهٔ ولایت
آن سرور   هر گاه فرمایند در مرتبهٔ نبوت این
شرف حاصل فرمود پس بعید چرا که غرض از نبوت
ظهور آن حضرت است در عالم اجسام و اعراض در ناسوت
و خلق مرتبهٔ انبیاء و رسالت و پیغام بری با آلایش رنگ
و صفات حسیه باشتراک حیوانیت در کمال دنو و ثقالت
هیولای مترکبهٔ عرضیهٔ ارضیه را دریافت عالم
لاهوت و شرف لقای ذات اقدس و وصول بآن
مقام اسنی لا یمکن و محال چرا که با آلایش رنگ و صفات
نسبیهٔ عرضیه صعود یا مقارنه یا مقابله غیر ممکن چه جای آنکه امکان

در زمان وحال بر آن ساحت اقدس تغیر پذیرد بالکل
غیر تقدر مکانی اجسام وصفت را مجال محال
وهرگاه فرمایند که در مقام ولایت تشرف معراج حاصل فرمود
چه که ولایت در مقام علو واخذ از حق مربوط نبود وجوهر صرف
منظور داشته چنانچه در کلام ملک منان واحادیث
شواهد براین مدعا مسلم کل اما فحول متکلمین ومنقولین
که دار ومدار شریعت ودین متین درکف اقتدار ایشان است
روا وجایز ندانسته اند تفوق وتشرف ولایت بر نبوت
پس از آنکه نبوت را که تفوق وعلو بر ولایت دارد
تمکن عروج نباشد ولایت که ظل آن مرتبه ودر
دنو واقع چه گونه صدق ادراک این مرتبه براو نماییم
اصلا بهیچ قاعده درست نیاید تا باینجا عبارت
این سائل مستشکل بود وبعد از این هم سطوری چند در تقریب
این اشکال در حیز تحریر در آورده است که مرجع آن نیز بهمین
بیان واشکال مذکور است که جوابیکه از این اشکال داده

شود از آن

شود از آن نیز کافیست وسئوالات دیگر نیز کرده است که
قابل تعرض بیان وجواب نیست ودر بحث ورد آن تفویت
زمان وتضییع بنان است پس میگوییم وبالله
التوفیق که قول سائل که آیا معراج رسول در مقام نبوت آنحضرت
واقع شده است یا در مرتبهٔ ولایت آن سرور جواب آن این که معراج
واقع شده است واین قول که علما که دار ومدار شریعت ودین متینند
جایز ندانسته اند تفوق ولایت را بر نبوت قولی است بی
اصل بلکه تحقیق آن است که ولایت باطن نبوت است
وباطن اشرف است از ظاهر چه که نبوت از نباء است ونبا
مقام اخبار است از خالق پس مقام آن مقام ظاهر
ومقام قول است وولایت از اولویت است یعنی
اولی بتصرف در امور امت از خود امت واین مقام مقام
باطن ومقام فعل است واشرفیت وتفوق مقام باطن و
مقام فعل بر مقام ظاهر ومقام قول بین وظاهر است که
در آن خفائی نیست وتفصیل این تحقیق در رسالهٔ انوار الابصار

در مرتبهٔ ولایت ان سرور
صح

بیان شده است　　　و ولایت دو ولایت است

یکی ولایت آنست که دائر مدار نبوت است یعنی وسعت دائرهٔ
آن بقدر وسعت دائرهٔ نبوت است یعنی بر هر کس که
نبوت نبی ثابت و دایر است ولایت نیز بر آنکس قائم است
چرا که این ولایت ولایت حفظ و اصلاح است و رد نفوس
ناقصه است بسوی کمال بقدر استعداد ذاتی و قوهٔ قابلهٔ
معلوم است که اثر تصرف این ولایت مقصور است بر
دایرهٔ عالم ناسوت کما آنکه اثر نبوت نیز مقصور است بر
همین عالم　　چه که این عالم عالم النقص است و محتاج است
بولی و نبی که باعتبار نبوت مساعدت کند ایشان را از جهة
متأثر شدن باثر فوز و فلاح و باعتبار ولایت داخل نماید
ایشان را در مراتب سداد و صلاح و اما عالم لاهوت و ملکوت
که عالم الکمال است و هیچ جهة نقصی در آن عالم متصور نیست
محتاج بولی و نبی نیست و اخبار و اصلاح در آن عالم غیر
صورت پذیر است　　　پس واضح شد که در رتبهٔ

مقام این ولایت و نبوت که منشاء اشکال سائل شده است
عروج بعالم ملکوت نفرمودند　　　و ولایت دوم آن است
که در هیچ مخلوقی نبوده و منحصر در صادر اول و اکمل و آخر و اول
یعنی ذات خاتم انبیا روح العالمین فداه بوده است و سبب
جعل این ولایت از جهة ان مظهر رحمت آن است که پس از آنکه
مشیت خالق کردگار بر آن قرار گرفت که مخلوقی را خلق فرماید
که آثار قدرت خود را بر ایشان ظاهر نماید و ایشان را بجود و
بخشش خود بنوازد تا آنکه او را بشناسند و بعبادت او بپردازند
پس الوهیت او ظاهر و سلطنت او آشکار و هویدا گردد پس
بعلم خود احاطه بجمیع ذرات عالم امکان فرمود پس جمیع ذرات باعتبار
استعداد و قابلیت ذاتی در علم او ناقص و از جهة استفاضه
فیض بر وجه تا اصل غیر قابل آمدند مگر ذات مکرم آن سید انام
که از جمیع جهات بدرجهٔ کمال قابل اقتباس انوار فیوضات نامتناهیهٔ
حضرت ذو الجلال آمد　　　پس آن ذات اصالةً و بالذات
مورد توجه خالق متعال شد و مخلوق اول عالم امکان گردید

ودهور در بحور طاعت وعبودیت حضرت رب العزت حسب
فرموده تا باقصی مرتبهٔ تقرب واعلا درجهٔ ترفع منظور نظر مالک
الملک گردید   پس قادر متعال از پرتو این نور عالم امکان
خلق فرموده این نور مکرم را واسطه و بانی و علت غائی جمیع
مخلوقات نموده او را بر جمیع ماسوا ولایت بخشید   و
جمیع عوالم را در تحت ولایت و فرمان روائی او قائم گردانید
چنانچه هیچ فیضی از مبدأ فیاض بهیچ مخلوقی نرسید مگر بقبول
ولایت او و هیچ کس مردود از فیوضات رب ودود نگردید
مگر بانکار ولایت او   عرش عرش گردید و باعلا اوج عزت
رسید بسبب قبول ولایت آن حضرت فرش فرش گردید با
تمکین ولایت آن سرور عالم ملکوت بقبول این ولایت
مبدأ و مرجع ظهور انوار ابرار گردید عالم ناسوت بعنایت
همین قبول مطرح اجسام متبرکهٔ سابقین و مهبط نفوس و ذوات
عالم اسرار گردید   حاصل هیچ ملکی از تحت ولایت آنحضرت
خارج نیست چه از عوالم اعلا و چه از عوالم ادنی و بنسبت کل عوالم

بانی در اصطلاح عجم بمعنی باعث است و بعبارة اخری علت غائی است حاشیه

در مقام ولایت

در مقام ولایت او بالسواست   پس خاتم انبیا در مقام
این ولایت شرف افزای عالم ملکوت گردیدند   اینست
که جبرئیل امین که بحسب ظاهر واسطه بین نبی برحق و خلق مطلق
بود در این سیر قصور ورزید و در عروج زاید از مقام خود آنحضرت
بزرگوار معتذر گردید و حضرت او را گذاشته و [illegible]
و از این جهة است که بحسب واقع عند العقل والنقل در
سیر معراج عالم بالا و ملأ اعلا بشرف قدوم الغالی مقام [illegible]
و مشرف گردید و چیزی بر شرف آن بزرگوار نیفزود چه
سیر آن بزرگوار در عالم ولایت خود بوده و از تحت ولایت
خود در این سیر خارج نگردیدند   و تتمیم این بیان با [illegible]
این است که می بینیم در این عالم دانی و سلطنت مجازی
که منشاء انتزاع عالم باقی و سلطنت حقیقی است که تا شخص
در نزد سلطان بمقتضای عبودیت و تکمیل خدمت مستحق
مقام اعلا نگردد و شایستهٔ مرتبهٔ حکومت و ولایت نشود
تشرف بمناصب عالیه و خطابات جلیه نمیگردد و بر قدر

مقام تقرب ترقی کند بمنصب اعلا و خطاب اسنا مفتخر و
سرافراز میگردد تا بمقامیکه شخص اول ریاست و مملکت
آن سلطان میگردد و ولایت کلیه بر همهٔ اهل آن مملکت پیدا
میکند   پس بعد از وصول باین مقام و حدوث این
ولایت کلیه پس هر قدر در آن مملکت سیر کند شرفی از برای
او حاصل نمیشود مگر اثر ولایت او بر جمیع اعالی و ادانی و کثرت
مقام تقرب او بحضرت سلطانی بر کل اهالی آن مملکت بر
ثابت می شود پس معراج آن بزرگوار یک حکمت آن هم آن بود
که اثر تقرب کلیه و ولایت مطلقهٔ آن سرور بر کل عوالم ملکوت
و ناسوت ظاهر و هویدا گردد و هر چند بر شرف آن بزرگوار
چیزی نیافزاید   و اینکه سائل در تحریر خود افاده کرده است
که هیولای مشترکهٔ عرضیهٔ ارضیه را دریافت عالم لاهوت
و شرف ذات اقدس و وصول بآن مقام اسنا لا یمکن و
محال الی آخر ما قال از قلت استعداد و قوهٔ علمیه و فکریه و عدم
معرفت بذات و هیولای مقدس نبویه است

وندانسته است که هیولای متبرکهٔ آن بزرگوار نیز از جنس عالم
اعلا و علیین بوده است کانه خلقت منورهٔ نبوی را قیاس
بر خلقت خود و سایر ناس نموده و عروج بآن مکان اسنا را
محال دانسته سبحان الله   با آنکه هیچ چیز در مجرای قدرت
آله محال نیست و الا قید در قدرت قدیر علی الاطلاق لازم
می آید و حال آنکه اجماع جمیع اهل ادیان است که قدرت کامله
حقیقی علی الاطلاق است و مع ذالک عجب است از این
عبارت که میگوید و شرف لقای ذات اقدس و وصول
بآن مقام اسنا لا یمکن و محال   معلوم می شود که محل
معینی از برای ذات اقدس آله تعالی الله عن ذالک معین
نموده و محال دانسته است که ذات مقدس نبوی بشرف
لقای آن ذات اقدس در آن مکان با ترکب و آلایش رنگ
و صفات ارضی و حیوانی مشرف گردد نعوذ بالله هیچکس از اهل
حق مکان و جهة بر آن ذات مقدس روا ندانسته و نمیدارد
و لا مکان و لا محل میدانند   بلی سوء فکر و اقتصار بر عقول

گردن

ناقصهٔ خود و اغماض عین از آیات و اخبار شخص را با این تناقض گا
می اندازد حاصل تحقیق دراین مقام آن است که نسبت
ذات اقدس آله بجمیع عوالم از حیث احاطه بالسویه است و از
حیث جنسیت و سنخیت و مقارنه و مقابله وغیر آن از صفات
ذوات امکانی نسبت بجمیع ممکنات چه پیغمبر آخر الزمان و چه غیر
آن منزه و مبری بوده و هست کان الله ولم یکن
معه شیئی والآن کما کان نهایت آن هست که چون عالم
اعلا مظهر رحمت تامه و قدرت کاملهٔ آله است جل جلاله و
اقتضای آن بقای دائمی است و فنا بر آن مترتب نمی شود
و مکان آسایش بندگان خاص و مقربین با اختصاص قرار
فرموده است و عبادت خانهٔ ملائکت و ساکنین ملاء اعلا
مقرر داشته و جنات نعیم در آن ابداع فرموده و
عرش و کرسی در آن مصنوع شده و نسبت آن از ذات
اقدس خود داده است مثل کعبه و مساجد در زمین البته اختصا
بعالم ناسوت که محل فنا و عناست پیدا کرده و الا کل عوالم چه

۱۲ باسانید متعدده ذکر شده است و هیچ کس از علمای اعلام در آن تشکیکی نفرموده است بلکه کل ایشان برین اعتقاد جازمند حاشیه منه

۷ نسبت - صحیح

عالم

عالم کمال و چه عالم النقص از عالم ملکوت و ناسوت در تحت
قدرت اوست و مطویات بیمین اوست و او محیط است
بکل عوالم و اکبر و اعظم است از جمیع عوالم و هیچ عالمی
نیست که بتواند احاطه نماید بذات اقدس او یا محل حلول او
شود تا بتوان گفت صعود بسوی او یا مقارنه با او یا مقابله
با او و این عبارات بحسب ظاهر کفر صریح است و الحاد مبین است
و در هر کجا که تقرب ذکر می شود تقرب معنوی مراد است
نه مقارنه و مقابلهٔ ظاهری و دنو و تقرب ساحتی و مکانی
اعاذنا الله من سوء الاعتقاد و ما یورث الندامة یوم التناد

و قد فرغت من تسوید الجواب و انا المجیب محمد علی
الخراسانی الطبسی فی عاشر رمضان
سنة الف و ثلاثمائة و اثنین
من الهجرة النبویة
۱۳۰۲

در مطبع عزیز دکن حیدر آباد دکن باهتمام محمد رفیع الدین طبع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

بر ضمیر مومنین صداقت آئین پوشیده مباد که چون رسالهٔ انوار الابصار
در رسالهٔ ملحقه باو جامع مطالبی بود که قدری از انس بمسامع اهل هند و
دکن بعید بود بجهة آنکه متضمن جمیع مطالب حقهٔ دینیه و فضایل خاتم انبیا
و آل آن سرور کوش زد مؤمنین این ملک شده است پس
ممکن بود که راه زنان طریق حق دخل در مطالب آن نمایند و مومنین را
در ورطهٔ حیرانی و اشتباه اندازند لهذا بعضی از اهل ایمان رساله را
بنظر انور علمای ارض اقدس عتبات عالیات کثر الله امثالهم
که مدار دین مبین در کف ایشان است رسانید و پس آن بزرگان
هم تصدیق بر حقیت و صحت آن نموده ورقهٔ اول رساله را بتمدیح و تقریظ
مع دستخط و مهر شریف خود مزین فرمودند چنانچه بر همان صورت
اجمال نیز بخط جناب مجلی طبع در آمد هدانا الله و جمیع المؤمنین الی صراط مستقیم

بتاریخ دوازدهم ربیع الاول ۱۳۰۸ه

معلوم باد که بعضی از مؤمنین خواهش نمودند که تقریظات علما [illegible]
کتاب بخط واضح با ترجمه فارسی و هندی تحریر شود که هر کس [illegible]
شود لهذا در اینجا نیز با ترجمتین در معرض بحث بر در آمد

صورت تقریظات علمای اعلام بر رسالهٔ انوار الابصار این است که ذکر میشود

صورت تقریظ سرکار اعلم العلما حجة الاسلام مجتهد العصر و الزمان نایب [illegible]
جناب مستطاب میرزا محمد حسن الشیرازی متع الله المسلمین ببقائه

بسم الله الرحمن الرحیم

الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه

کسانیکه [illegible]

جو لوگ کہ سنتے ہیں [illegible]

اولئک هم المهتدون و هذا احسن القول

این کسان هدایت یافته [illegible]

وہی لوگ ہدایت یافتہ ہیں اور یہ [illegible]

فینبغی اتباعه و احق الکلام فیحسن استماعه

[illegible]

[illegible]

فانه تالیف بارع و جمع رایع و کتاب

[illegible]

[illegible]

لَازَالَ مُؤَلِّفُهُ مُوَفَّقاً لِلصَّوَابِ مُؤَيَّداً

ہمیشہ موفق باد مصنف این کتاب از برای صواب و ہمیشہ یاری کردہ

ہمیشہ ہوے مصنف اسکا توفیق دیا گیا واسطے صواب کی اور ہمیشہ قوت دیا گیا ہو سا

بِفَصْلِ الْخِطَابِ حَرَّرَهُ الْأَحْقَرُ الْجَانِي

بفصل خطاب یعنے جدا کردن حق از باطل جانے دستخط

فصل خطاب کے معنی جدا کرنا ہین حق کے باطل سے

مُحَمَّدُ النَّجَفِي الشِّرَابِيَانِي

صورت تقریظ سرکار شریعت مدار عمدۃ العلماء العظام و زبدۃ الفقہاء و

المجتہدین الکرام جناب مستطاب حجۃ الاسلام آقا میرزا ابو القاسم طہرانی

مد ظلہ العالی بر انوار الابصار پہلوی تقریظ سرکار میرزا و تقدیم بر تقریظ

آن بزرگوار

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

نِعْمَ مَا سَجَّلَهُ السَّيِّدُ السَّنَدُ الْعَلَّامَةُ وَالْحَبْرُ

خوب و نیکو ہست آنچہ نوشتہ ہست او آقای بلند مرتبہ بسیار دانا و عالم بزرگ

خوب ہے وہ جسکو لکھا ہے سید سند علامہ اور حبر

الْمُعْتَمَدُ الْفَهَّامَةُ غَوْثُ الْإِسْلَامِ وَغِيَاثُ

اعتماد کردہ شدہ بسیار با فہم معین اسلام و پناہ

معتمد فہامہ مددگار اسلام اور پناہ

الْأَنَامِ الْمَوْلَى الْمُؤْتَمَنُ حَضْرَةُ الْحَاجِّ مِيرْزَا

خلق صاحب اختیار با امانت حضرت حاج میرزا

امام آقای امین جناب حاج میرزا

مُحَمَّدْ حَسَنْ الْعَلَّامَةُ الشِّيرَازِي مَتَّعَ اللّٰهُ

محمد حسن علامہ شیرازی بہرہ دہد خداوند

محمد حسن علامہ شیرازی نے ... دیوی اللہ

الْمُسْلِمِينَ بِفَيْضِ وُجُودِهِ بِيُمْنِهِ وَجُودِهِ

مسلمین را بفیض وجود این علامہ بہ وجود خود یعنی خوبی وجود ...

مسلمین کو اونکی فیض وجود سے ساتھ اپنی احسان اور بخشش کے

فِي هَامِشِ الْكِتَابِ الْمُسْتَطَابِ لِذٰلِكَ الْجَنَابِ

این بزرگوار آنچہ نوشتہ است در حاشیہ این کتاب مستطاب انوار الابصار کہ تصنیف این جناب

حاشیہ مین اس کتاب کے جو تصنیف ہے انکا یعنی مصنف اس کتاب کی

الْأَفْضَلِ الْمَحْرُوسِ عَنِ الْأَوْصَافِ

یعنے مصنف این کتاب کہ صاحب فضل است بر غیر خود کہ محتاج نیست در صفت او در بیان

جو افضل اور مستغنی ہین اوصاف سے وہ کیا ہے جسکو لکھا ہے جناب

تَقْرِيظٌ صَدَرَ مِنْ أَهْلِهِ وَصَادَفَ

این تقریظ سرکار میرزا تقریظی است کہ صادر شدہ است از اہل خود و مقارن شدہ

ممدوح نے ایسے تقریظ ہے کہ صادر ہوی ہے اوسکے اہل سے اور ...

مَحَلَّهُ فِي ذٰلِكَ الْبَابِ وَتَمَدُّحٌ مَقْرُونٌ

محل خود را در این باب یعنی آنچہ در کتاب بیان شدہ است و مدح است مقرون

جگہ پائی ہے اس باب مین اور تعریف ہے مقرون

بالصدق والصواب عري عن وصمة
بصدق وصواب خالی است از عیب
براستی وصواب خالی ہے عیب
الشك والارتياب فطوبى لهما وحسن
شک وگمان پس خوشی طیب حاصل باد از برای علامہ شیرازی و مصنف کتاب
شک اور بدگمانی سے پس خوشی طیب حاصل ہووے اوندونو علامہ و مصنف کے
مآب ولعمري ان المصنف العلامة
و عاقبت بہتر و قسم بجان خودم اینکہ مصنف کہ علامہ است در علم
اور آخرت کی بھلی اور قسم کھاتا ہوں میں اپنی جان کی تحقیق کہ مصنف علامہ
والمؤلف الفهامة لقد احسن واجاد
و مؤلف کتاب کہ فہامہ است ہر آئینہ خوب بیان کردہ است و طریق
اور مؤلف فہامہ نے ہر آئینہ نہایت خوب بیان کیا ہے
ونعم ما افاد في تنقيح المراتب والمقام
نیک بیہودہ است و خوب افادہ کردہ است در تنقیح مراتب و مقام
اور جودت کی ہے اور خوب ہے وہ جو اوس مصنف نے فائدہ دیا تحقیق مراتب او
وتوضيح المطالب والمرام فينبغي لمن
و توضیح مطالب و مقاصد پس سزاوار است از برای
مقام میں اور روشن کرنے مطالب اور مرام میں پس چاہیے ہے اوس
يسلك مسلك الرشاد وينهج منهج
کسیکہ برود بر راہ رشد و حرکت کند بر راہ
شخص کو جو چلے راہ ہدایت پر اور قدم رکھے راستہ

السداد

السداد ان يتلقاه بالقبول والاتباع
صلاح اینکہ اخذ کند این کتاب را بقبول و متابعت
راستی پر یہ امر کہ لیوے اوس کتاب کو ساتھ قبول اور متابعت اور
والانقياد نسئل الله ان يشكر
و انقیاد سوال میکنم از خداوند کہ جزای نیک دہد سعی او را
پیروی کے سوال کرتے ہیں ہم خدا سے اس امر کا کہ مصنف کے اوس سعی کے عوض
سعيه ويسدده في حل العويصات
و با صواب کند در حل مطالب مشکلہ
اوسے جزای نیک دیوی اور باصواب کرے کھولنے میں مشکلات کے
درايه فانه لطيف رؤف وعلى عباده
رای او را پس بدرستیکہ خداوند لطیف رؤف است و بر بندگان خود
رای اوسکے کیونکہ تحقیق کہ وہی خدا کرم کرنیوالا اور رؤف ہے اور
من فضله عطوف فطوبى للمؤلف
از فضل خودش مهربان است پس خوشی گوارا حاصل باد از برای مؤلف
اپنے بندوں پر اپنے فضل سے مہربان ہے پس خوشی حاصل ہووے واسطے
وبما الف حرره خلف الامام المجاهد
و از جهت تالیف او نوشته است این تقریظ را ولد امام جهاد کننده و فرزند
مؤلف اس کتاب کے اور واسطے اوسکے جو اوسنے تالیف کیا ہے لکھا ہے اس تقریظ کو
وسليل العلامة الزاهد خلف آية الله
علامہ زاہد خلف آیۃ اللہ
ولد امام جہاد کرنیوالے نے اور فرزند علامہ زاہد نے خلف آیۃ اللہ مرحوم

المدعو ببحر العلوم الطباطبائی ابو القاسم

خوانده شده به بحر العلوم طبا طبائی ابو القاسم

معروف به بحر العلوم طبا طبائی ابو القاسم

الحسنی الحسینی الطباطبائی

حسنی الحسینی طبا طبائی

حسنی حسینی طبا طبائی

بسمہ تعالی چون مصنف کتاب انوار الابصار رسالہ نوشتند در جواب
سائلی سید نثار حسین عظیم آبادی سؤال کردہ بود و آن سائل
از جناب ایشان و آن رسالہ مسمی شدہ بود برسالہ نثاریہ پس
بعضی از مومنین آن رسالہ را نیز بنظر علمای اعلام رسانیدند پس
این بزرگواران تقریظ و تمدیح بر آن رسالہ مرقوم فرمودند و
بمہر شریف مزین فرمودند پس مناسب شد کہ آن تقریظ
و تمدیح در معرض تحریر در آید

صورت تقریظ و تمدیح سرکار شریعت مدار مجتہد العصر
حجۃ الاسلام جناب مستطاب میرزا ابو القاسم طبا طبائی
مد ظلہ العالی بر رسالہ نثاریہ

بسم اللہ جاعل العلماء ورثۃ الانبیاء

بنام خداوندی کہ قرار دہندہ است علما را وارثان انبیا

ساتھ نام اوس خدا کے جو کرنیوالا ہے عالموں کو وارث انبیا کا

والحمد للہ

والحمد للہ المفضل مداد هم علی دماء الشهداء

والصلوة والسلام علی اشرف الرسل

وسید الاصفیاء محمد المبعوث الی کافة

اهل الارض والسماء وعلی آله الغر المیامین

الاتقیاء الذین صبروا فی المشاق و

تحملوا وجوه الاذی من اهل البغی والحسد

والشقاق والنفاق ولعنة الله علی اعدائهم

المنظورين عن رحمة الله الخلاق وبعد

گردند بسته اند از رحمت خداوند خلاق و بعد

جو دور سے ہوے ہیں رحمت خداوند خلاق سے اور بعد

فغير خفي على كل قريب وبعيد ومن

پس مخفی نیست بر هر نزدیک و دور و کسیکه دارد گوش

حمد و نعت کے پس پوشیدہ نہیں ہے ہر نزدیک و دور اور جس

ألقى السمع وهو شهيد أن جناب العالم

و حاضر دارد [illegible] جناب عالم

[illegible] کان لگا کر دل سے سنا ہے [illegible] جناب عالم

العامل والفقيه الكامل والمجتهد الباذل

عامل فقیه کامل و مجتهد [illegible]

عامل اور فقیہ کامل اور مجتہد [illegible]

المهذب الباذل ذي الفضل الجلي

مطهر الاخلاق [illegible] صاحب فضل ظاهر

با تہذیب [illegible] روشن فضل

حضرت المولوي الحاج شيخ محمد علي

حضرت مولوی حاج شیخ محمد علی

حضرت مولوی حاج شیخ محمد علی

الخراساني دام علاه وزيد بين الأعلام

خراسانی دائم باد بلندی او و زیاد باد در میان علما

خراسانی ہمیشہ ہوے بلندی اونکی اور زیادہ ہوی علمای

سناه ممن لا تحصى مراتبه السامية ومقاماته

ارفع مرتبه او از کسانی است که نیست [illegible]

[illegible]

العالية في العلم والعمل والاجتهاد والفضل

عالیه در علم و عمل و اجتهاد و فضل

عالی علم اور عمل اور اجتهاد اور فضل

والورع والسداد على أحسن المنصفين

و ورع و صواب در قول و عمل [illegible] منصفین از

اور تقوی اور درستی قول اور عمل میں [illegible] منصفین سے

من أهل العلم والرشاد وايم الله تعالى أن

اهل علم و صلاح و قسم بخدای تعالی که

علم [illegible] درستی والوں سے قسم ہے الله تعالی کی

جلالة قدره أجلى من أن تبين وتظهر

جلالت قدر او ظاهر تر است از آنکه بیان شود و ظاهر

[illegible] جلالت قدر روشن زیادہ ہے اس بات سے کہ بیان [illegible]

ونبالة شأنه أظهر من أن تشرح وتذكر

بزرگی شان او ظاهر تر است از آنکه شرح شود و ذکر کرده

[illegible] اور بزرگی شان اونکی زیادہ [illegible]

كيف وجنابه دام ظله من أساطين العلماء

چگونه و حال آنکه جناب او دام ظله از اساطین علما

[illegible]

الاعلام واجلاء الفضلاء العظام والعجب

اعلام‌مند واز بزرگان فضلاء عظام‌مند وعجب

اعلام اور بزرگان فضلاء عظام میں سے ہین اور عجب

كل العجب خفاء مراتب ذلك العلام السامي

کل عجب ست پوشیدہ مراتب این علام بلند

عجب سے چھپنے سے مرتبوں اس علامہ عالی

المقام على بعض الخواص والعوام مع قرب

مقام بر بعض خواص وعوام باقرب ایشان

مقام کے بعضے خاص وعام لوگون پر باوجود قرب

من حضرته وادراك فيض مصاحبته

از حضرت او وادراک ایشان فیض مصاحبتہ او را

آنجناب سے اور ادراک فیضان صحبت آنحضرت کے تا اینکہ

حتى آل امرهم الى اختبار مثل جنابه

تا آنکہ کشیدہ است امر ایشان بسوی آزمایش مثل جناب او

رجوع ہوئے وہ طرف امتحان لینے ان جیسے کے ساتھ جواب

باجوبة تلك المسائل ودفع تلك التوهمات

بجوابہای این مسائل ودفع این توہمات

طلب کرنے ان مسائل ای مسائل مشارہ کے اور بدلائل دفع کرنے ان

بالدلائل ولعمري ان ذلك الجناب لمحروس

بدلائل وبجان خودم قسم اینکہ این جناب کہ عز محفوظ است در

توہمات کے اور قسم ہے مجھے اپنی عمر کی بتحقیق کہ یہہ جناب

عن الاوصاف

عن الاوصاف ممن علا قدره وتعالى شانه

در معرفت اوصاف از کسانیست کہ عالیست قدر او وبلند است شان او

الصفات ان لوگون میں سے ہین کہ جنکی قدر عالی ہے اور شان بلند ہے

عن التعرض لمثلها بنطاق البيان فضلا

از اینکہ متعرض شود از برای جواب این مسائل بہ بیان بزبان چہ جای

ان جیسے مسائل کے جواب دینے سے زبان سے چہ جائیکہ

عن ترقيمها وترسيمها بذلك العنوان و

نوشتن آن اجوبہ وتحریر آن باین عنوان وشاید مجیب لعل

لکھنا اور تحریر فرمانا بہمین عنوان اور شاید وہ جناب

لعله زيد فضله اضطر ببعض الوجوه

مصنف زید فضلہ مضطر شدہ است ببعض از وجوہ

ان کا فضل زیادہ ہوی مجبور ہوی ہون بعض وجوہ سے

الى التعرض للجواب كما اشار اليه في

بسوی متعرض شدن از برای جواب چنانکہ اشارہ کردہ است بسوی آن در

طرف لکھنے جواب کے جیسا کہ انہون نے اسکی طرف اشارہ کیا ہے

اول الكتاب فكان اجره انشاء الله تعالى

در اول کتاب پس واجب شد اجر او انشاء اللہ تعالی

اول کتاب مین ای مسائل مشارہ مین پس ہوئے اجر ان کا انشاء اللہ تعالی

على الله الوهاب وكيف كان فكلما اثبته

بر خدای وہاب وکیف کان پس ہر چہ نوشتہ است

اللہ وہاب پر اور جس طرح ہو پس وہ سب جسکو لکھا ہے اور ثبت کیا ہے

فيه ذلك الموفق للثواب فهو مقرون

مصنف از این رساله اشاره بجواب این مصنف که توفیق داده شده است

ہی مسائل ثمانیہ میں اوس جواب کی توفیق دی گئی ہے پس وہ ہے

بالصحة والصدق والصواب فطوبى

از برای ثواب پس آن جواب مقرون است بصحت و صدق و صواب پس

مقرون بصحت و راستی و صواب پس عیش

له وحسن مآب ولمن صدقه وتبعه

عیش طیب باد از برای او و نیکوئی مرجع و از برای کسیکه

طیب ہوئی واسطے اوس مصنف کے اور نیکی آخرت کے اور واسطے اوس

من المؤمنين الأطياب بمحمد وآله الأخيار

تصدیق کند او را و متابعت کند او را از مومنین اطیاب بحق محمد و آل محمد که اخیار

شخص کے جو اوس جواب کی تصدیق اور پیروی کرے پاکیزہ ترین

الأنجاب حرّره بإملائه من الخاطي خلف

و نجیب اند نوشته شده است باملاء او از خاطی خلف

مومنین سے بحق محمد و آله الاخیار الانجاب لکھا گیا یہ مذکور رسالہ املا

المجاهد وسليل العلامة الزاهد صاحب

جهاد کننده و ولد علامه زاهد صاحب

خاطی خلف جہاد کرنے والے اور ولد علامہ زاہد صاحب کتاب

الرياض وخلف آية الله بحر العلوم الطبا

کتاب ریاض یعنی شرح کبیر و ولد آیة الله آقا سید محمد بحر العلوم

ریاض یعنی شرح کبیر اور بیٹے آیۃ اللہ بحر العلوم طباطبائی

طبا

طبائي أبو القاسم الحسني الحسيني الطباطبائي

ابو القاسم

صورت تقریظ سرکار افضل العلماء والمجتهدین حجة الاسلام

شریعت مدار فاضل شرابیانی مدظله العالی بر رساله

بسم الله الرحمن الرحيم

هذا المجموع اللطيف والمؤلف المنيف

این مجموع لطیف

یہ مجموع لطیف مؤلف بلند

مشتمل على تحقيقات فائقة وتدقيقات

مشتمل است بر تحقیقات فائقه بر تدقیقات

ایسی تحقیقات فائقہ اور تدقیقات

رائقة ونكات خفية ولطائف بهية

و نکات خفیه

اور نکتوں باریک اور لطیف روشن اور فضیلتوں

وفضائل جلية مما يشهد لمؤلفه بعلو

و فضائل ظاهر شهادت

مؤلف کے علو رتبہ اور زیادتی فضیلت

الرتبة ووفور الفضيلة وأنه من الأوتاد

وَالبالغین مِنَ الاجتهاد الی اقصی ما

وازکسانیکه رسیده است ازمقام اجتهاد بسوی اقصی چیزے از

اور پہنچنیوالے مومنین سے بین اجتہاد کے اوس انتہائی درجہ پر جو مقصود

یُراد وَلَعمری لَانَّهٗ قد اجاد فیما افاد

مقام اجتهاد که اراده میشود و هر آئنه قسم بجان خودم که این مؤلف خوب

ہوتا ہے اور قسم ہے مجکو اپنے عمر کے تحقیق کہ انجناب نے

وَذٰلِكَ فضل اللهِ يُؤتيه مَن يَشاءُ

بیان کرده است در آنچه بیان کرده است و آنچه ذکر شد فضل خداوند است

حقیقت بین اوس امر بین جو اونہون نے بیان کیا ہے اور یہ خدا کا

حرّره الاحقر الجانی محمد النجفی الشرابیانی

که میدهد او را بهر کس بخواهد نوشته این مدیح و تقریظ را

فضل ہے دیتا ہے خدا جسکو چاہتا ہے لکھا ہے اسکو

تمّت این تقریظات در حاشیه این

دو کتاب بخط و مهر این بزرگواران

در نزد جناب مصنف موجود است هر کس بخواهد بزیارت آن مشرف شود

بتاریخ دوازدهم شهر ربیع الاول سنه ۱۳۰۰ محرر شد

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد وآله الطاهرین وبعد چنین گوید بندۀ آثم فانی محمد علی الطبیب الخراسانی که این رساله ایست در اثبات نبوت خاصه یعنی نبوت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله بدلیل عقل صرف بجهت آنکه گفتگوی ما در این رساله متوجه بجمیع ادیان است از نصاری و یهود و مجوس و بت پرست و غیر آن از کسانیکه قائلند بوجود صانع متعال و واضح است که دلیل نقل وافی در الزام ایشان نیست و این نوع استدلال که در این رساله شده است از مواهبی ست که واهب علی الاطلاق این فقیر را بآن تخصیص فرموده است و منت گذاشته است ولله الحمد و هیچ کس از علمای اسلام کثر الله امثالهم در کتب خود از این طریق استدلال نفرموده اند و این طریقی است که هر کس با انصاف باشد از هر دین و آئین و در مقام لجاج و تعصب

نباشد و تعمق کند در فهم آن علم و جزم بحقیقت دین اسلام پیدا خواهد
کرد ❊ ❊ ❊ و در واقع این رسالهٔ حق است ناطق و سیفی است
قاطع بر جمیع ادیان و مذاهب و بهمین مناسبت نامیدم او را
بالسیف القاطع والبرهان الساطع ❊ ❊ ❊ و چون اثبات نبوت
خاتمه موقوف بر اثبات نبوت عامه است ❊ پس در مقام
اثبات آن بطور اختصار میگوییم ❊ که چون ملاحظه کردیم
این عالم را که در نزد ما مشاهد است و مشتمل است بر هزاران
مخلوقات مختلفه متنوعه و انواع مصنوعات متفرقه متشتته که
کل آنها بر وجه حکمت آفریده شده است و در کمال اتقان و استحکام
خلق گردیده که احدی آنها را نقص و لا نقصی است که اگر بخواهیم
یک نقص یا خللی از این مخلوقات در اجزاء بدنیه یا غیر بدنیه آنها پیدا
کنیم نخواهیم توانست ❊ آسمانی خلق فرموده است
مشتمل بر نجوم که بآن اضائهٔ نور و محو ظلمت فرماید و در آن شمس و قمر
ابداع نموده که شب و روز از آن احداث فرماید ❊ پس زمینی
خلق فرموده مشتمل بر عناصر اربعه از جهت آرام گاه مخلوقات خود و در

هوا را جسم لطیف قرار داده تا انسان و غیر آن از مخلوقات بتوانند
آنرا استنشاق نمایند تا باعث انقباض و انبساط آلات ❊
تنفس ایشان گردد و حیات بر آن مترتب گردد و مانع از انقلابات
و تحویلات از جائی بجائی گردد و رنگ مناسب آلات نظریه بآن
عنایت فرموده که منافی دیدن نباشد ❊ آب را خلق فرموده
نه بلطافت هوا که امکان تصرف در آن محال شود و نه بکثافت
ارض که از صلاحیت انتفاع از مایه آن خارج شود و آنرا صاف و رقیق
فرموده که جمیع لوازم حیات بر او مترتب گردد ❊ زمین را
سخت و صلب مقرر فرموده که باعث امکان و سکونت خلق گردد
و انواع اشجار و ثمرات در او از جهت منافع مخلوق متکون گردد ❊
❊ آتش را در کمال حرارت ابداع فرموده که رفع اکثر احتیاج خود از او
نموده بمرامات خود فایض گردند ❊ هر مخلوقی را اجزاء بدنیه
و صوریه او را بر نهجی مخلوق نموده و هر جزء از او در محل خودش قرار داده
که هیچ حکیم مدبری نتواند در آن نقصی و نقصی پیدا نماید ❊
انسان را که اشرف مخلوقات است خلق فرمود و کل را محتاج او را از

حواس ظاهریه و باطنیه و اجزاء بدنیه و صوریه بر نهج اتم و اکمل آن را
عنایت فرموده و در هر جزئی از اجزاء هر مخلوقی بی نهایت آثار
قدرة و آثار حکمت ابداع نموده پس البته عقل باقتضا میکند که چنین عالم
کبیر مشتمل بر این قدر مصنوعات و مبدعات محکمهٔ متقنه بر وجه حکمت
خود بخود پیدا نشده است و خالق و صانعی دارد حکیم و مدبر و
مرید و مختار و بی نیاز از جمیع مخلوقات در کمال قدرت و کمال حکمت
و هیچ جهة نقصی در او نیست و هیچ امری لغو و بی فایده از او صادر
نمی شود و نشده است چه که هر اثر دلیل بر مؤثر است و هر صنع
دلیل بر صانع ÷ و چون مصنوعات او بر وجه حکمت است
البته دلیل تام است بر آنکه آن صانع هم حکیم است و هم مدبر ÷
و پس از اینکه این همه مصنوعات که تعداد آن از حد امکان
خارج است بظهور آورده است البته آن صانع حکیم در کمال قدرة
و توانائی است و مرید است و مختار و بی نیاز ÷ پس بعد از
علم بوجود همچنین صانع مدبر حکیم دانا چون نظر نمائیم در این مخلوقات
این عالم ناسوت می بینیم از انسان هیچ مخلوقی اشرف و اکرم خلق

نشده است

نشده است که صاحب عقل و تدبیر و هوش و قوهٔ ناطقه باشد و قابل
این باشد که خدای خود را بشناسد و عبادت او نماید ÷ و می بینیم
که این انسان از هر شیئی از این مصنوعات این عالم انتفاع حاصل میکند و
هر چند بواسطه و وسایط باشد و هیچ مخلوقی در خلقت و جهة انتفاع
خود محتاج بانسان نیست پس خواهیم دانست که خلقت این عالم با لوازم
آن از جهة این مخلوق اشرف خلق شده است و متصرف این مخلوق داده
شده است ÷ پس عقل البته محال می بیند که این همه مصنوعات
و مخلوقات از جهة وجود این نوع از مخلوق خلق شود و هیچ غرض از خلقت این
مخلوق مقصود نباشد چه که خلقت هر شیئی را در این عالم فهمیدیم که از جهة
این وجود اشرف است ÷ پس البته عقل حکم میکند که همچنین
صانع حکیم قادر مدبر دانا باید مقصودی از خلقت این مخلوق نیز داشته
باشد تا آنکه این همه مصنوعات لغو و عبث لازم نیاید ÷ و چون از برای
افراد انسان راهی بآن مقصود نیست از جهة عدم استعداد فعلی هر
چند بحسب قوه همه مراتب استعداد در وجود انسان مضمر و مکنون
شده است ÷ پس البته این خالق و صانع باید شخصی را

که قابل مخاطبهٔ با حضرت او باشد از جنس ایشان که باعتبار قابلیّه و
استعداد فعلی قابل مخاطبهٔ او باشد و باعتبار جنسیّت و سنخیّه مناسب
ابلاغ باین مخلوق باشد ارسال فرماید تا اینکه جهات تکمیلی که باعث
ترقیات این نوع است که بآن ترقیات بتدریج قابل مخاطبهٔ
با مالک الملک گردند و بلا واسطه استفاضهٔ فیض از مبدء فیاض
نمایند و هرچند در نشاءهٔ دیگر باشد بایشان برساند و ایشان را
از وادی جهالت برهاند و بمقصودات خود عالم فرماید

و همچنین شخصی تعبیر از او شده است به نبی و رسول و در فارسی
پیغمبر و چون مرتبهٔ نبی و رسول مرتبه ایست بلند و منصبی است
ارجمند چه که خلافت و نیابت است از جانب سلطان حقیقی
و ریاسهٔ الٰهیّه است بر کل خلق البتّه باید با دلیل و برهانی باشد که
آن دلیل و برهان در غیر او ممکن نباشد تا آنکه بآن برهان مدّعای
خود را ثابت نماید و غیر هم نتوانند ادّعای مرتبهٔ او نماید و امر
بر خلق مشتبه سازد . پس تا این قدر که او را نبوّة مطلقه
میگویند از روی عقل ثابت است و هر کس انکار نماید البتّه از

خداو عقلا و اولوا الالباب خارج است و گفتگوی ما با او نیست
و چون که این دنیا را خداوند متعال از جهة نمو و خلق نکرده است و
مبلغ معیّنی که از عمر گذشت باید منقرض شود و از همیشگی خود رجوع نماید
پس باید بعد از نبی حجتی ظاهر و معجزهٔ باهر در میان امت باشد که
حافظین شریعت او و خلفای طریقهٔ او باین حجت و معجزه حفظ دین او
نمایند و حجت بر همه کس قائم فرمایند و الّا دین او باندک وقتی محل انکار
و پایمال شبهات اغیار و اشرار خواهد گردید و آن مقصود خدائی
عاطل و باطل خواهد شد و ضرور است که این حجت در میان ایشان
باشد تا زمانیکه بخواهد خالق متعال باز پیغمبری را ارسال فرماید یا
همین طور امر بنیابت بگذراند و هیچ ذی شعوری نمی تواند انکار
این مراتب نماید . پس نتیجه این بیانات تا این مقام این
می شود که مالک الملک حکیم علیم قادر بر هر شیئی متصف بجمیع صفات
کمال و وجود است و از مقتضیات حکمت و سایر این صفات
آن است که این خلق را عبث خلق نکرده باشد و مقصودی از
وجود ایشان داشته باشد که نفع آن عاید بخود بندگان باشد

ازجهة عدم احتیاج او و آن مقصود را باید توسط شخص کاملی که قابلیت
رسالت از جانب او داشته باشد بخلق برساند و آنرسول باید صاحب
معجزه باشد که پیغمبری خود را بآن معجزه اثبات نماید و آن معجزه
حجت او باشد بر خلق تا امتداد پیغمبری او و باید در هر زمان تا روز قیامت
یا پیغمبر یا نایب و حجت آن پیغمبر موجود باشد از جهة ارشاد خلق و نمی
شود زمانی که حجت در میان خلق نباشد و هر امتی که در میان ایشان
حجت خدائی باشد پیغمبر آن امت برحق است و نبی و رسول
وقت است و آن امت بر منهاج شریعت حقه اند و هر امت که اقرار
و اذعان داشته باشد بعدم وجود حجت در میان خود ❊
آن امت بر باطل است و هر چند پیغمبر او برحق بوده است
❊ ازجهة آنکه ذهاب حجت از هر دین دلالت بر منسوخ شدن
آن دین میکند چنانچه در پیغمبران سابق مادامیکه شریعت ایشان
منسوخ نشده بود نواب و حافظین شریعت بودند صاحب
معجزات و کرامات و خرق عادات که هر کس میخواست متدین
بآن دین شود ایشان باعث ارشاد او می شدند و حجة الهیه را باعجاز

برا و ثابت می فرمودند و این جاری بود تا زمانی که پیغمبر دیگر مبعوث
میشد آن وقت آن حجت و نیابت از آن امت منقطع می شد و آن
حافظین شریعت متفرق میشدند و حجت اعجازی برید آنرسول تازه ظهور جاری
می شد پس ثبوت حقیقت هر دین موقوف بر وجود حجت است و عدم وجود
حجت دلالت بر عدم حقیت آن دین میکند و هر چند اصل آن دین هم حق
بوده ولی دلالت میکند که آن دین منسوخ شده است و دین بحسب وقت
بآن دینی است که حجت در میان ایشان موجود است پس از این مقدمه
معلوم شد که در هر زمان حجت خدائی واجب و لازم است که در میان
خلق باشد که اگر نباشد خلاف حکمت خلاق علیم و عقل صحیح است ❊
پس مثل شمس در وسط السما واضح میشود حقیقت دین اسلام و بطلان و
نسخ سایر ادیان بنوعیکه محل انکار نمی ماند و هر کس ادنی شعوری داشته
باشد انکار این مطلب نمی تواند کرد و تقریر آن بطور ایفاء این است
که در این زمان جمیع ادیان از کتابی و غیر کتابی معین و محصور است
و هر چند مذاهبیکه در تحت این ادیان است غیر معدود و محصور است
و گفتگوی ما الآن با ادیان است و در کم شمری است از سواد اعظم که

از عیسوی و موسوی و مجوس و مسلمان و غیر آن از سایر ادیان نباشد
که پس از تجسس و تفتیش از حجت در دین ایشان محل مشقت و تکلیف گردد
که هر گاه از اهالی جمیع ادیان بپرسیم که الآن حجتی که اثبات دین خود را بآن
توانید نمود که معجزهٔ پیغمبر شما باشد و کسی دیگر از خلق نتواند مثل آن بیاورد
آیا در میان شما هست خواهیم شنید اقرار خود ایشان را که چنین حجتی
و معجزه در میان ما نیست و هر یک از ایشان تمسک بنقلهائی است
که مفید فائده از جهة غیر اهل دین ایشان نیست ولی اگر از دین اسلام
سؤال کنند و از اهالی آن حجت طلب نمایند بآواز بلند خواهند گفت
که حجت خدائی الآن در میان ما حاضر و موجود است و آن قرآن
مجید است که بر وجه اعجاز و حجت بر پیغمبر ما از جانب خلاق متعال
نازل شده است و تألیف و تنسیق او بر وجهی شده است که از
عهدهٔ بشر نیست که اتیان بمثل آن نماید قطع نظر از خصوصیات فصاحت
و بلاغت و ملاحتی که در آن ابداع شده است که اهل لسان بر آن
مطلعند و معجزه می نهند و تنسیق آن بر وجهی است که از زمان حضرت
رسول تا این زمان که از هزار و سیصد سال متجاوز است آن قدر کتب

عربیه تصنیف و تألیف شده است که اگر در شهری بریزند آن شهر از آن
کتب پر میشود و هر کس هم خواسته است که تألیف کتاب خود بر
وجهی نماید که مشابه بقرآن باشد و با وجود این ممکن نشده است و در
تضاعیف کتب مصنفهٔ مصنفین یک آیه که ذکر میشود از جهة شاهد
و یا اقتباس یا غیر آن ظاهر و هویدا است که این آیه جز این کتاب نیست
و از نسج و نسق این کتاب خارج است و تألیف و تنسیق این از طوق
بشر بیرون است   حاصل آنکه الآن هیچکس از اهل ادیان
ادعا نمی کند که حجت فعلی در دین ما موجود است و معجزهٔ پیغمبر ما حاضر است
غیر از دین اسلام که همهٔ مخلوق این کرهٔ ارض و ساکنین روی
زمین میکنند که دین ما ناسخ همهٔ ادیان است و حجت خدائی که
معجزهٔ پیغمبر ماست در میان ما موجود است و آن قرآن شریف
است که مؤلف از بیست و نه حرف است که همهٔ خلق بآن تکلم می
کنند و مع ذالک هیچ کس نمی تواند بیاورد بمثل آن از جهة آنکه ورود
آن از جانب مالک الملک بر وجه اعجاز و تحدی و حجت شده است
بخلاف کتب سایر ادیان که غرض الهی از ورود آن کتب اثبات

نبوت صاحب آن دین بوده است   حاصل استدلالی که
در این مقام مقصود است آن است که عقل مستقل است که در هر زمانی
الی یوم القیام باید دین حق که بر همه عالم واجب باشد رجوع بآن دین بنا باشد
برقرار باشد با حجتی که بآن حجت نبی و حافظین دین آن نبی اثبات آن دین
نمایند و محال است که دین حق خالی از حجت باشد از جهة آنکه اگر خالی از
حجت باشد شیاطین جن و انس دین های تازه و مذاهب بی اندازه اختراع
خواهند نمود بطوریکه اگر شخص بخواهد در صدد مجاهدهٔ دین بر آید محال خواهد
شد که دین حق بجهة او منکشف شود و نزد او دین حق از باطل ممتاز نخواهد
شد و در این وقت هیچ حجت از برای خالق بر خلق در روز قیامت
باقی نخواهد ماند که چرا متدین بدین حق نشدید و براه باطل مشی نمودید و
عدم بقای حجت از برای خالق بر خلق با بودن خلق
مکلف بتکالیف از این برهان بصحت پیوست که هر دین که صاحب
حجت خدائی است بنوعیکه کسی نتواند اتیان بمثل آن حجت کند آن دین حق است
و واجب است بر همه خلق که متدین شوند بآن دین و هر دین که دارای آن
حجت نیست البته آن دین بر باطل است و هر چند در اول حق بوده است

شرح بدلیت از عقل باطل است پس صح

دلیل

دلیل ذهاب حجت از آن دین و ثبوت آن حجت در غیر آن دین و
ثبوت این حجت دائمه که حافظ دین نبی است در هر زمانی از جهة اهالی آن
زمان از سه طریق متمشی می شود   طریق اول آن است
که شخص خود صاحب قوه باشد از علم متعلق بآن حجت که ادراک نماید
بسبب آن علم الحجت را بر وجه حجت و بر وجه صدور آن من الله بطوریکه
شکی از برای او باقی نماند و محل اطمینان او گردد که این حجت حجت خدائی
و این دین دین حق است مثل سحره زمان حضرت موسی که بمجرد اژدها
شدن عصی فهمیدند که این از جنس سحر نیست و معجزه است لهذا
ایمان آوردند بآن حضرت و مثل اعراب زمان حضرت رسول
از فصحاء و بلغاء و همچنین غیر زمان آن حضرت که غالب ایشان که
خالی از غرض نفسانی بودند بمجرد استماع و دیدن قرآن ایمان
می آوردند و علم معانی و بیان و بدیع شاهد بر اعجاز آن تدوین
نمودند   طریق دوم آن است که ثابت شود
این حجت دائمه از حجج دیگر از معجزات صادره از نبی مثل رد
شمس و شق قمر و احیاء اموات و نطق آوردن جمادات مثل

حصات و بکلم در آوردن حیوانات صامته و بفرمان آوردن
نباتات مثل اشجار و غیره چنانچه کل اینها بر ید پیغمبر ما واقع شده است
پس هر کس بسبب این معجزات باهرات ایمان آورد
بآن پیغمبر البته تصدیق باین حجت هم خواهد آورد و مطمئن خواهد شد
بصحت این حجت چه در زمان خود آن نبی و چه در زمان بعد او از
متدینین بدین او که این معجزات از برای ایشان ثابت شده
باشد ببراهین نقلیه علمیه مثل تواتر و غیر آن که مفید علم باشد
و این دو قسم از ثبوت در این زمان از برای غیر اهل اسلام از
مخلوق بطور عموم یا متعذر است یا متعسر و منظور نظر ما هم این دو قسم
نیست و آن قسمیکه منظور نظر است و از مهمات غیبی است
و سیف قاطع و برهان ساطع است بر جمیع ذوی الالباب این
عالم از صاحبان ادیان از کتابی و غیر کتابی از بت پرست
و غیر آن و اثبات دین اسلام میکند بطور الضاح که هیچ
تشکیکی باقی نمی ماند. این طریق سیم است و آن
این است که پس از آنکه بیان شد که در هر زمان دین حق باید یکی

آن دین ناسخ جمیع ادیان سابق بوده باشد که پیغمبران دین ها
تغییر میکنند پیغمبر اولوالعزم آن دین منحصر است در یک دین
چنانچه در ازمنه سلف هم همین طور بوده است و پیغمبر اولوالعزم
همیشه یک پیغمبر بوده است پس حجت اعجازیه هم منحصر خواهد بود
بهمان یکدین و ممکن نیست که این حجت در غیر دین حق هم موجود
باشد بهمان تقریری که بیان شد که اگر همچنین باشد حق از باطل ممتاز
نخواهد شد و موجب اذلال خلق و رفع حجت خدائی خواهد گردید پس
شخص عاری و جاهل بحقیقه ادیان در این زمان از جمیع متمسکین
و منتحلین هر دین سؤال نماید که آیا حجتی از جانب خداوند شما بر
صحت دین شما بطوریکه همه کس عاجز باشد از آوردن مثل آن حجت
در میان شما هست یا نیست   پس هر گاه جمیع اهالی ادیان
اعتراف کنند که این حجت در میان ما موجود نیست و یک دین
که آن دین اسلام است اقرار و اعتراف نماید بوجود آن حجت پس
البته این اعتراف اول از ادیان دلالت میکند بر بطلان همه آن ادیان
و این اعتراف ثانی بوجود حجت دلالت میکند بر صحه و حقیه دین اسلام

وهمین دو اعتراف در نفی و اثبات کافی است از برای مجاهدین
در دین حق در صحت و حقیت آن و بطلان آن و ضرور نیست که تفتیش
از ماهیت و حقیقت آن حجه نمایند چه که عمدهٔ مقصود از تفتیش حصول
علم بحجت است و این علم از همین دو اعتراف حاصل میشود و تمثیل
این مطلب در این مقام آن است که سلطان هرگاه بر اهالی یکی
از بلاد واقعه در تحت حکم او اعلام دهد که من نایب و حاکمی بر شما میفرستم
که صاحب فرمانی باشد از جانب من که مختوم بخاتم من و مرقوم
بدستخط من باشد پس ده نفر بیایند بسوی آن بلد و همه ادعا
کنند که ما نایب و حاکم سلطانیم پس مردم از آن ده نفر سؤال
کنند که فرمان و دستخط سلطان بر وجه مرقوم در نزد شما هست
یا نیست پس نه نفر اعتراف کنند که فرمان سلطان در نزد ما نیست
و یا اعتراف کنند که هست ولی بر وجه مزبور نیست و یک نفر اعتراف
کند که فرمان سلطان در نزد من هست بر وجهی که سلطان فرموده
البته بمحض همین دو اعتراف از طرفین آن کس که عارف است باعلام
سلطان علم جزم حاصل میکند که آن یک نفر حق است

وصادق است

و صادق است و در ادعای خود و دیگران بر باطلند و ضرور نیست از
برای او که طلب منشور و فرمان سلطان نماید و از روی آن فرمان
علم حاصل کند چه اگر او هم محتمل الخطا شود کذب سلطان لازم می‌آید
و فرض این است که کذب بر این سلطان محال است و این چنین
بیانی است که محل خدشه و ایرادی نیست و نه بیان کردیم که عقل قاطع
که رسول باطن است از جانب حق و شکی در وجوب متابعت حکم
او نیست حکم قطعی دارد که در هر زمان رسول یا حجت و معجزهٔ آن رسول
باید موجود باشد تا حجت خداوند بمقتضای حکمت او بر خلق تمام باشد
اما رسول از جهة آنکه احکام خدائی را بخلق برساند بهمان تقریری که گذشت
و اما حجت از جهة آنکه نواب و حافظین شریعت او حفظ نمایند با آن حجة
دین او را و هدایت نمایند هر کس را که ارادهٔ دین حق داشته باشد
و در مجاهدهٔ دین حق برآید تا زمانیکه ناسخ آن دین برسد از جانب حق
یا منتهی شود غرض الهی از حجت بقیام قیامت پس در این زمان
یعنی سنهٔ یکهزار و سیصد و هشت هجری نبوی نیز بر روی این
برهان محال است که نه پیغمبری باشد در میان خلق و نه حجت و برا

پیغمبری که دلالت کند بر صحت دین آن پیغمبر   اما پیغمبر
که پس با قرار کل ادیان در این زمان موجود نیست پس منحصر شد بوجود
حجت و برهان بطور اعجاز که در امکان بشر نباشد آوردن مثل
آن و این محال است که این زمان مثل سایر ازمان از چنین حجت و
برهان خالی باشد چنانچه ادلهٔ عقلیه بر محال بودن آن در معرض بیان آمد
پس بر ما لازم است که تفحص کنیم از این حجت اعجازیه که در کدام دین
موجود است تا آنکه حکم بصحت و حقیة آن دین نمایم   پس از
همه اهالی و علمای ادیان از عیسوی و موسوی و مجوسی و وثنی و غیر آن
سؤال کردیم که همچنین حجت و برهان که بطور اعجاز اثبات حقیة دین
شما کند در میان شما هست یا نیست کلا ادعان و اقرار نمودند
که همچنین حجتی در میان ما نیست و هیچکس ادعای همچنین حجت و برهان
ننمود مگر دین اسلام که وقتیکه از ایشان سؤال از همچنین حجت
نمائیم باواز بلند میگویند که این حجت بطریق اکمل واوفی
در میان ما موجود است و آن قران مجید و فرمان حمید است که
خالق متعال معجزهٔ پیغمبر ما محمد بن عبد الله صلی الله علیه و اله قرار داده است

و خالق متعال در آن اخبار فرموده است باین آیهٔ شریفه که
قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یاتون
بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا   یعنی بگو ای محمد که اگر جن و
انس جمع شوند که بیاورند بمثل و شبه این قرآن نخواهند توانست
و هر چند بعض ایشان یاری کننده باشند بعضی را و در جای دیگر
فرموده است   وان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا
فاتوا بسورة من مثله وادعوا شهداءکم من دون الله ان کنتم صادقین
یعنی اگر شما در شک هستید از چیزیکه نازل کرده ایم بر بندهٔ خود یعنی قرآن
پس بیاورید سورهٔ را مثل او و بخوانید حاضرین عصر خود را از غیر
خدا یعنی تا یاری کنند شما را در آوردن مثل آن اگر راست میگوئید
و در جای دیگر می فرماید   ام یقولون افتراه قل فاتوا بسورة
من مثله وادعوا من استطعتم من دون الله ان کنتم صادقین
یعنی آیا میگویند کفار که پیغمبر از خود افترا کرده است قرآن را بگو
ای پیغمبر که پس شما هم بیاورید یک سوره را مثل قران و بخوانید از جهة
یاری خود هر کس را که میتوانید از غیر خدا اگر راست میگوئید ولی اخبار

خالق متعال قبل از هزار و سیصد سال فرموده است و در وقتیکه کل
عالم مدعی او بودند بخصوص معاشر عرب که قوم او بودند و معاند او بودند
و همگی ایشان اهل لسان و فصاحت و بلاغت بودند و کسی نتوانست بیکسوره
معارضه با او نماید و همچنین تا این زمان هیچکس نتوانسته است یکسوره بلکه چند سطری
بمثل آن آیات بنماید پس این اقرار و اعتراف ایشان بحجه و برهان اعجازیه الهیه و اعتراف
سایر ادیان بعدم وجود این حجه در نزد ایشان با عدم جواز خلو هیچ زمان از حجه بدلیل
عقل قاطع دلیلی است ساطع و برهانیست قاطع بر حقیه دین اسلام و بطلان و منسوخ
بودن سایر ادیان و همین دو اعتراف کافی است در این مقام و ضرور نیست تحصیل قوه
عربیه و لسان عرب که بسبب آن مطلع شوند بر اسرار اعجاز قرآن و فصاحت و بلاغت
آن اگرچه تحصیل این قوه کمال است از جهه نفس که بسبب آن بمرتبه اطمینان نفس تکمیل
میشود و این هم از جمله الطاف جلیه الهیه است و کمال تکمیل حجه خدائی است که هیچ
یک از ادیان ادعای برهان فعلی بر مذهب و دین خود نمی کنند و لو بالادعا که تا آن
پس تکلیف مجاهد زیاد شود و ضرور شود جد و جهد و تفتیش در حقیقه آن برهان
نیز و تمیز بین برهانین یا براهین بلکه مدعی وجود برهان منحصر است بدین اسلام باذا حب
و لازم بودن برهان از برای دین حق در کل زمان والحمد لله علی ذلک وحده انا

علقه بیدی علی الاقصی و تمت
الألف من الهجرة النبویة
تسعمائة و ثمان بعد
الخمس الصفر من سنة
افضت من تسویده
فی سواد الطریق دقر
وکل من یجاهد فی الله